مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

قافله نور

بررسی و تحلیل رخدادهای کاروان فرهنگی، سیاسی و عرفانی امام حسین (ع) از کربلا تا مدینه

سید محمد علی موسوی

بسم الله الرحمن الرحیم

قافله نور : بررسی رخدادهای کاروان اهل بیت علیه السلام از کربلا تا مدینه

نویسنده:

محمدعلی موسوی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

قافله نور : بررسی رخدادهای کاروان اهل بیت علیه السلام از کربلا تا مدینه

مشخصات کتاب

سرشناسه : کیاموسوی، محمدعلی، ۱۳۴۴ -

عنوان و نام پدیدآور : قافله نور : بررسی رخدادهای کاروان اهل بیت علیه السلام از کربلا تا مدینه / محمدعلی موسوی.

مشخصات نشر : تهران : مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران ، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ۲۸۱ص.

شابک : ۱۷۰۰۰ریال : ۹۶۴۷۸۰۸۳۵۶

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی توصیفی

یادداشت : عنوان روی جلد: قافله نور: بررسی و تحلیل رخدادهای کاروان فرهنگی - سیاسی و عرفانی امام حسین علیه السلام از کربلا تا مدینه.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۷۵] - ۲۸۱ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

شناسه افزوده : صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران.مرکز پژوهشهای اسلامی.

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۵۴۷۱۲

ص:۱

اشاره

فهرست مطالب

دیباچه

دیباچه

گرچه افراد زیـادی در به دوش کشـیدن رسالت فرهنگی و پیام رسانی خون شـهیدان کربلا سـهیم هسـتند، ولی دو تن در میان آنـان از همه بیش تر درخشـیدند و بیش ترین مصـیبت را تحمـل کردنـد. نخست، حضـرت امام سـجاد علیه السـلام و دیگری، حضـرت زینب کبری علیهاالسـلام است که به حق می توان آن بانوی بزرگ را «اُمّ المصائب» نامید. آن حضرت جدا از سختی هایی که در فراق جـد، پدر، مادر و برادر خود متحمّل شد، تنها در قضـیه عاشورا، به خون غلتیدن بیش از بیست نفر از نزدیک ترین افراد خانواده خود را به چشم دید. از این رو، مادر سه شهید، خواهر شهید، عمه شهید و خاله شهید نیز به شمار می آید.

از سوی دیگر، دشواری سرپرستی کاروان اسـیران از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام و ایراد خطبه در این دو شـهر نیز بر دوش آنان بود. آری، امام سـجاد علیه السـلام و زینب کبری علیهاالسـلام پس از تحمل داغ شـهادت شهیدان کربلا و رنج اسارت در کـاخ یزیـد، بـا ایراد خطبه هـای آتشـین و افشـاگرانه خود، یزیـد و یزیـدیان را به هراس انداختنـد. در بخشـی از خطبه تاریخی حضرت زینب علیهاالسلام آمده است:

ای یزیـد! به خـدا سوگند (با این جنایت هایی که انجام دادی)، جز پوست بدن خود را نشـکافتی و جز گوشت تن خود را پاره پاره نکردی. گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده اند، بلکه آنان زنده اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می خورند.

این را هم بدان آن کسانی که کار را برای تو فراهم ساختند و تو را بر گروه مسلمان سوار کردند، به کیفر خود خواهند رسید. بدانید که ستمگران را بد کیفری در پیش است. قدر و مقام تو را بسیار پست می دانم. بدان که رأی و تدبیرت، سست و روزگارت، اندک و انگشت شمار و جمعیت تو رو به پراکندگی است، در آن روز که منادی فریاد زند: اَلا ـ لَعْنَهُ اللّهِ عَلَی الظّالِمِینَ؛ همانا لعنت خدا بر ستمکاران باد.(۱)

ایراد خطبه ای چنین گیرا و بی باکانه در دربار کسی که خود را امیرمؤمنان جهان اسلام می دانست و همه کشورهای امروزین خاورمیانه مانند: ایران، عراق، عربستان، ترکیه و... را زیر سلطه داشت، نشانه چیست؟ آیا جز شجاعت و آزادی و صبر و مقاومت است؟

باری، بردباری در پیشگاه آنان شرمنده است. در تاریخ بشر، زنی به شکیبایی زینب علیهاالسلام و به سرافرازی امام زین العابدین علیه السلام نیامده است. آنان با کمال تسلط بر نفس در انجام برنامه ای که از سوی خداوند برای اجرای آن مأموریت داشتند، کوشیدند و آن را به انجام رساندند.

آری، پرتو هدایت بخش قرآن تنها سیمای حسین علیه السلام و اصحابش را روشن نکرده بود. انوار خیره کننده این خورشید، بر چهره اهل بیت پاک او نیز تابیده بود و درخشش آن، کار حسین علیه السلام را در پیام رسانی و پاره کردن پرده تزویر و ریاکاری یزیدیان تکمیل می کرد.

زینب کبری علیهاالسلام، مردم کوفه را با هشداری کوبنده، به گریه بسیار و خنده اندک محکوم می کند و این کلام از آن سخن الهی در شأن منافقان بزه کاری برگرفته شده است که عهد و پیمان الهی را شکسته اند و از این که جان به سلامت برده اند، خوشحالند و دیگران را نیز به کناره گیری و عافیت طلبی وسوسه می کنند. خداوند در آیه ۸۲ سوره توبه، آنان را به شدت نکوهش می کند و می فرماید:

فَلْیَضْحَکُوا قَلیلاً وَلْیَبْکُوا کَثِیرا جَزاءً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ.

آن ها باید کم تر بخندند و بسیار بگریند. این سزای کارهایی است که انجام می دادند.

مجلس یزید، مجلس پیروزی بود، ولی حضرت امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیهاالسلام، این مجلس را به دادگاه محاکمه یزید تبدیل کردند و یزیدیان را به محاکمه کشیدند و کفر و سرکشی

۱- رسولی محلاتی، نگاهی کوتاه به زندگی زینب کبری، ص ۹۵ ـ ۹۷.

آنان را فاش ساختند. دادگاهی که دادستان آن، امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیهاالسلام هستند و بشریت، داوری آن را بر عهده دارند و یزید را به ننگ و رسوایی جاودانی محکوم کرده اند. در این دادگاه، راه یزید و پیشینیان او محکوم شد و اهل بیت علیهم السلام پیروز و سرافراز بیرون آمدند و نشان دادند که سفر اسارت استمرار سفر شهادت است.

پژوهشگر ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای سیدمحمدعلی موسوی کوشیده است تا با پی جویی سرنوشت کاروان کربلا از شهادتگاه عشق تا کوفه و شام، بازگشتشان را به کربلا و مدینه به تصویر کشد. امید که مورد استفاده برنامه ریزان و برنامه سازان صدا و سیما قرار گیرد.

انّه ولیّ التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پیش گفتار

پیش گفتار

تاریخ باختر و خاور، حادثه غم انگیز و الگوآفرینی نظیر حادثه عاشورا را هرگز به یاد ندارد. ماهیت، گستره و جنبه های گوناگون نهضت امام حسین علیه السلام مانند: برنامه ریزی همه جانبه، رهبری جامع و نیروی انسانی بی بدیل جنبش های همانند آن، تفاوت های اساسی دارد.

بررسی، تحلیل و فهم دقیق رویداد سال ۶۱ هجری کار بسیار دشوار و پیچیده ای به نظر می رسد. از این رو، سطحی نگری و کلی گویی از آسیب های دامن گیر و همیشگی آن شمرده می شود که ممکن است این حادثه را پرده تحریف و ابهام فرو ببرد.

برخی صاحب نظران به این رویداد مهم، سرنوشت ساز و حماسه آفرین، تنها از زاویه عملکرد عادی انسانی نگریسته و با عقلانیت سطحی، فرو رفته در مادیات و هواهای نفسانی، تمام رخدادهای آن را یک اتفاق طبیعی و ساده نظیر دیگر رویدادهای جامعه بشری دانسته اند. این گروه با تمام توان کوشیده اند برنامه های فرامادی و از پیش طراحی شده را از این حادثه جدا کنند و تنها رنگ و لعاب عاطفی و انسانی به آن بدهند.

برخی دیگر، شهادت امام و اسارت خاندانش را برنامه ای الهی، فرامادی و غیبی ترسیم کرده اند. اینان بر پایه عادت، تقلید و تخیل، حرکت قافله نور را از مدینه تا کربلا و از کربلا تا مدینه تنها رخداد آسمانی می دانند که خرد، اندیشه و اراده انسانی در آن نقش واقعی نداشته است. بدین ترتیب، دستور دهنده و مجری هر آن چه در کربلا پدید آمد، خداوند بوده است؛ نه امام حسین علیه السلام و نه یزید.

در یـک نگـاه ژرف، حمـاسه و عرفـان عـاشورا آمیزه ای از داده های وحیانی، یافته های عقلانی و شـهود عرفانی از یک سو و کینه هـای جـاهلی، هواهـای نفسانی و قـدرت طلبی از سوی دیگر است. هر یک از این عوامل به میزان قابلیت و ظرفیت، سـهم خویش را در پدیـدار شـدن چنین رخدادی به خوبی ایفا کرده اند. بر پایه مسـتندات معتبر تاریخی پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیش از حادثه کربلا، همگان را از روی دادن آن باخبر ساخته بودند. امام حسین علیه السـلام نیز با اندیشه و خودورزی کامل همراه با برنامه ریزی صحیح، حکومت یزید را نه تنها به رسمیت نشناخت، بلکه بر پایه استراتژی ادای تکلیف، در برابر آن ایسـتاد. افزون بر آن، هنگامی که یزیـد به قـدرت رسـید، کینه های دیرینه و هوس های بی پایانش، وی را به سراشیبی سقوط کشاند و در رفتاری نابخردانه، حسین بن علی علیه السلام را به شهادت رساند.

حادثه کربلا بر اندیشه سیاسـی، هنجار اجتماعی، عواطف انسانی و خرد جمعی مسـلمانان به ویژه شیعیان، تأثیر آشکار، ژرف و گسترده ای بر جـای گـذارد. پس از این حـادثه، همـاهنگی، درک سیاسـی و آگاهی بیش تری میان شـیعیان پدیـد آمـد. برای نمونه، برپـایی مراسم عزاداری که از دهه نخست محرم هر سال آغاز می شود و در روز عاشورا به اوج خود می رسـد، از پیوند درونی شیعه با آرمان امام حسین علیه السلام حکایت می کند.

به نمایش درآوردن اوج حماسه و عرفان یاران حسین بن علی علیه السلام نیازمند پژوهش های بنیادین است.

از این رو، ژرف اندیشـی و ریزبینی همراه با فضاسازی مناسب برای فهم بهتر تاریـخ کربلا و تأثیرگـذاری بر انـدیشه شیعیان از ضرورت هـای تـاریخی جامعه اسـلامی به شـمار می رود. در این میان، ناتوانی برخی پیام رسانان دینی در شـناساندن جایگاه و شخصـیت خانـدان پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم بیش از پیش بر ضـرورت بازنگری در کمیت و کیفیت روضه خوانی های رایج، می افزاید.

تکرار، تحریف، افزایش و کـاهش سـلیقه ای در بیـان مصـیبت هـای کربلاـ از یـک سو در ناتوانی، سـهل انگاری و بی سوادی مبلغان ریشه دارد؛ زیرا برخی از آنان با مآخذ قدیمی و معتبر آشـنایی ندارند. از سوی دیگر، همه منابع دسته اول این حادثه، به زبان عربی نگاشـته شـده اند. بنابراین، نبود کتاب جامع و فراگیر در زمینه تبیین حادثه کربلا به زبان فارسـی موجب شده اسـت بسـیاری از مبلغـان به خودپردازی روی آورنـد و آن چه را هرگز در کربلاـ روی نـداده است، بـا آوای دلربا، حزن آور و زیبا، حقیقی جلوه دهند.

مطالب این مجموعه بر پایه مستندات معتبر تاریخی شیعه و سنی گرد آمده و بخش های آن به شرح زیر است:

بخش نخست (کلیات) به انگیزه، ضرورت، اهداف و رخدادهای شگفت طبیعی و انسانی پس از شهادت امام حسین علیه السلام می پردازد. بخش دوم (گذر از کوی به خون تپیدگان) وقایع کربلا را از آغاز سفر تا کوفه بررسی می کند. بخش سوم (خط سرخ؛ پیام سبز) به حوادث کوفه مانند: بردن اهل بیت به مجلس ابن زیاد، قرآن خواندن پاره وحی بر نوک نی و خطبه های بی نظیر امام سجاد علیه السلام، حضرت زینب علیهاالسلام حضرت فاطمه صغرا و ام کلثوم علیهاالسلام اختصاص دارد. بخش چهارم (سفیران آسمانی)، رویدادهای کوفه تا شام و بخش پنجم (نگین وحی) رخدادهای شام را ترسیم می کند. بخش ششم (رهسپار دیار آفتاب) نیز وقایع شام تا کربلا و از آن جا تا مدینه را در برمی گیرد که امید است برای بهره وران گرامی سودمند افتد.

بخش اول: کلیات تبیین هدف و دگرگونی شگفت

اشاره

بخش اول: کلیات تبیین هدف و دگرگونی شگفت

زیر فصل ها

فصل اول: طرح موضوع

اهداف پژوهش

فصل دوم: دگرگونی های شگفت آور

فصل اول: طرح موضوع

اشاره

فصل اول: طرح موضوع

پژوهش حاضر می کوشد به بررسی جنبه های گوناگون، ژرفنا، گستره و بسترهای حوادثی بپردازد که پس از شهادت امام حسین علیه السلام روی داده است. به همین دلیل، ریزترین مطالب این پدیده نیز یادآوری و در قالبی خاص ارایه شده است. البته هنگام فضاسازی برای فهم بیش تر متن تاریخی و درک عمیق آن ــ که ناگزیر باید مطرح می شد ــ به کم ترین بسنده کرده ایم.

مهم ترین حوادث پس از شهادت امام حسین علیه السلام

مهم ترین حوادث پس از شهادت امام حسین علیه السلام

۱ ــ از کربلا تا کوفه:بیان ستمگری هایی است که دشمنان نسبت به اسیران کاروان امام حسین علیه السلام انجام دادند، مانند: غارتگری و آتش سوزی خیمه ها.

۲ ــ حوادث کوفه: واکنش های اسیران اهل بیت به کاروان سالاری زینب علیهاالسلام در برابر مردم کوفه و حاکم این شهر و سربازانش، رودررویی زینب علیهاالسلام با ابن زیاد و دیگر حوادث مهم کوفه را پی می گیرد.

۳ ــ از کوفه تا شام: همگام با اهل بیت، مسیر کوفه تا شام را منزل به منزل می پیماییم و فضای ویژه جامعه اسلامی آن روزگار را در زمینه رفتار دشمن با اسیران کاروان امام حسین علیه السلام به تماشا می نشینیم.

۴ ــ حوادث شام: رفتار مردم شام ــ که آن روز مرکز حکومت بنی امیه به شمار می رفت ــ با اسیران و واکنش آنان به رهبری زینب علیهاالسلام در برابر دستگاه یزید را بررسی می کند.

۵ ــ از شام تا مدینه: در بخش پایانی نیز از نخستین اربعین و آمدن اسیران به کربلا، سخن به میان می آید.

پیشینه تاریخی

پیشینه تاریخی

«نخستین مقتل صحیح، معتبر و مستند از سوی شاهدان عینی و ناظران واقعی این صحنه شورانگیز و شهامت آفرین، در کتاب ها و سینه های مردم آن روزگار به ثبت رسیده است که بازگویی آن ها از همان لحظه شهادت، آغاز می شود و در سال ۶۵ هجری در حرکت توابین به اوج خود می رسد.

چنین مقتل گویا و پویایی به وسیله امام معصوم؛ حضرت سجاد علیه السلام، زینب کبری علیهاالسلام؛

خواهر امام حسین، امّ کلثوم، سکینه ادیبه، فاطمه صغرا علیهم السلام و دیگر شاهدان عینی و اصحاب به گوش مردم رسیده است. این مقتل حقیقی از اصالت و اعتبار ویژه ای برخوردار است که نظیر آن را نمی توان یافت. افزون بر آن، این گونه مقتل نگاری، درون مایه و جوهر اصلی مقتل نگاری های پسین به شمار می رود که به وسیله صاحبان عزا به افراد دیگر منتقل شده است. این گونه مقاتل را می توان از متون تاریخی، روایی و سیره عملی اهل بیت علیهم السلام به دست آورد و به مشتاقان عرضه کرد.

پس از گذر از این عرصه شفاف، مستند و حقیقی، به مقتل نگاری روزگاران بعدی می رسیم که از نظر اهمیت در مرتبه بعد قرار می گیرد و حقایق تاریخی، عادت ها، سنت های اجتماعی و ادبیات مرثیه نگاری را درباره این حادثه عظیم به ثبت رسانده است.

صاحب الذریعه ۶۵ کتاب مقتل را نام می برد و در لابه لای کتاب خود با اشاره به مجلدهای دیگر، حدود ۱۳۰ مقتل را برمی شمارد. این تعداد تتبع یک محقق است، ولی مقتل های نگارش یافته بیش از این اندازه است».(۱)

ضرورت و اهمیت

اشاره

ضرورت و اهمیت

زیر فصل ها

۱ _ فربهی و پیرایش موضوع

۲ _ مانایی و تأثیرگذاری ژرف رسانه

۳ _ معنویت در بشر امروزی

۴ _ سال عزت و افتخار حسینی

۱ _ فربهی و پیرایش موضوع

۱ _ فربهی و پیرایش موضوع

برخی از گزاره های عاشورا در میان شیعیان، آمیخته با اوهام و خرافات مطرح شده است. در واقع، وظیفه پالایش فرهنگ عاشورا بر دوش مبلغان، اندیشمندان و هنرمندان دینی قرار دارد. از این رو، گسترش و تعمیق این فرهنگ همراه با پیرایش و

خرافه زدایی از آن، ضرورت بررسی این موضوع را چند برابر می سازد. بازبینی حوادث خون بار، تحرک بخش و خط دهنده نینوا با تکیه بر خردورزی و به استناد منابع موثق همراه با تحلیل و مو شکافی، پاسخی است به این مهم.

۲ _ مانایی و تأثیرگذاری ژرف رسانه

۲ _ مانایی و تأثیرگذاری ژرف رسانه

اهمیت ویژه، پیچیده و فنی تلویزیون و برخورداری این رسانه از ماندگاری برتر و تأثیرگذاری بیش تر بر افکار عمومی در مقایسه با دیگر رسانه های شنیداری، نوشتاری و دیداری؛ امتیازی ویژه، اساسی و بی بدیل به آن بخشیده است. چه بسا فضای ذهن و اندیشه آدمی پس از شنیدن

۱- لهوف، علی بن موسی ابن طاووس، قم، نوید اسلام، ۱۳۷۸، چ ۲، ص ۸ .

سخنرانی هـای متعـدد و خوانـدن یـک متن، چیزی از آن را به یاد نیاورد، ولی دیـدن یک قطعه نمایشـی یا سریال تاریخی در همـان زمینه، آن موضوع هیـچ گـاه از ذهن و انـدیشه وی زدوده یـا کم رنـگ نشود. بـدین ترتیب، ضـرورت انتقـال متن هـای نوشتاری تاریخی و دینی به دیداری همراه با حفظ هویت موضوع، آشکار می شود.

۳ ـ معنویت در بشر امروزی

۳ ـ معنویت در بشر امروزی

دنیـای امروز به موازات پیشـرفت فن آوری هـای گونـاگون، به سوی انحطـاط و سـقوط اخلاقی وحشـتناکی پیش می رود. در چنین وضـعیتی، تـدوین و پخش هرگونه پدیـده معنوی در قالب فعالیت های هنری می تواند این کمبود را در جامعه برطرف و انـدیشه مخاطبان را به سوی معنویت هدایت کند. از آن جا که عاشورا و حوادث روی داده پس از شـهادت افتخارآمیز حسـین بن علی علیه السـلام از درون مایه معنوی توان مندی برخوردار است، بر جان و ذهن انسان تأثیر شگرفی بر جای خواهد گذارد که به یقین، در صورت عرضه مناسب آن در قالبی کارآمد، میزان این تأثیرگذاری رو به افزایش خواهد نهاد.

۴ ـ سال عزت و افتخار حسینی

۴ ـ سال عزت و افتخار حسینی

حضـرت آیت اللّه خامنه ای، رهبر معظم انقلاب اسـلامی و شاگرد شایسته مکتب حسین بن علی علیه السلام با نام گذاری سال ۱۳۸۱ خورشـیدی به نام عزت و افتخار حسینی، مسؤولیت خطیر خویش را در برابر آموزه های امام حسین علیه السلام به خوبی انجام داده است.

اکنون اندیشـمندان و قلم به دسـتان جـامعه اسـلامی وظیفه دارنـد که تکلیف خویش را در امتـداد دسـتور آن رهبر بزرگوار به شایسـتگی انجـام دهنـد و با گسترش فرهنگ حسـینی، در این راسـتا گام بردارنـد. بـدین گونه است که از یک سو، انسـجام و هماهنگی جامعه اسـلامی در اندیشه و عمل به نمایش در می آید و از سوی دیگر، جامعه با کارآمد یافتن حادثه کربلا، آموزه های ایثارگران آن را در متن زندگی روزانه خود جای می دهد.

تأثیرگذاری گسترده

اشاره

تأثیرگذاری گسترده

زیر فصل ها

۱ ـ تأثیرگذاری اجتماعی

۳ ـ الگوپذیری سیاسی

۳ ـ اثرگذاری فرهنگی

۱ ـ تأثیرگذاری اجتماعی

۱ ـ تأثیرگذاری اجتماعی

میان حادثه کربلا و ابراز عواطف جامعه تشیع، پیوندی آشکار، ژرف و گسترده وجود دارد. ماهیت این پیوستگی به گونه ای است که چنین حادثه جان سوز و بی بدیلی را در بالاترین سطح ارزش ها و هنجارهای اجتماعی قرار داده است. افزون بر آن، تکرار این سوگواری در قالب خاص

متناسب با شکل و فضای هر زمان، چنین حادثه ای را روز به روز بالنده تر ساخته و بر دامنه آن افزوده است.

میزان تأثیر گذاری حوادث کربلا در زندگی اجتماعی امروز و فردای امت اسلامی مرهون تبیین و شفاف سازی این حوادث است. بر این اساس، هر اندازه این واقعه دردناک، با تحلیلی مستند و جذاب برای مردم ارایه شود، به همان میزان، امت اسلامی هنجارهای منحصر به فرد این واقعه را با درون مایه عشق به خاندان پیامبر از جان و دل خواهد پذیرفت.

۳ _ الگوپذیری سیاسی

۳ _ الگوپذیری سیاسی

برخی نهضت های اسلامی در جهان که به پیروزی رسیده اند یا برای پیروزی تلاش می کنند، از انقلاب امام حسین علیه السلام الهام گرفته اند. ماهیت این الگوپذیری سیاسی از جنبه های گوناگون در عملکرد و نتایج نهضت های اسلامی امروز مشهود است، چنان که پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و پیروزی حزب اللّه در لبنان، بهترین مصداق های سیاسی تأثیر پذیرفته از این حادثه به شمار می روند. در دیگر جنبش های اسلامی و غیر اسلامی معاصر نیز میزان تأثیر گذاری حادثه بی بدیل نینوا را به صورت عینی و متناسب با فضای آن مرز و بوم می توان لمس کرد.

۳ _ اثرگذاری فرهنگی

۳ _ اثرگذاری فرهنگی

بی تردید، یکی از موارد عینی تمدن و فرهنگ اسلامی، اثرپذیری فرهنگ جامعه اسلامی از فرهنگ زلال، ناب و ژرف عاشورا است. این نکته مسلّم است که درون مایه اصلی فرهنگ شیعیان را در _ هر جا باشند _ آزادگی، شهادت و ایستادگی در برابر زور، زر و تزویر تشکیل می دهد که این مهم، نخستین و اساسی ترین نشانه اثرگذاری فرهنگ پربار کربلا است. بزرگداشت حادثه عاشورا پیوسته در سرزمین های گوناگون با کمیت و کیفیت ویژه ای برگزار می شود و امت اسلامی با قلب های لبریز از عشق به حسین بن علی علیه السلام در چنین مراسمی شرکت می کنند. در این گونه مراسم از یک سو، سطح اندیشه، دانش و فرهنگ جامعه بالا می رود و فرهنگ آنان روز به روز بالنده تر و شکوفاتر می شود. از سوی دیگر، فرهنگ عاشورا با ضمیر دیگر انسان های بیدار و آزاده نیز پیوند می خورد.

روش پژوهش

روش پژوهش

شیوه رایج در چنین پژوهش هایی، روش کتاب خانه ای است که بهره گیری از منابع قدیمی تر تاریخی و معتبر همراه با بیان دیگر منابع مورد نیاز از ویژگی های چنین روشی به شمار می رود.

افزون بر آن، تحلیل، نقد و ارزیابی حوادث و رد برخی مطالب سست و موهن نیز در همین روش ها می گنجد. گفتنی است از آن جـا که بیش تر منـابع متن به زبـان عربی است، نهایت دقت در ترجمه و برداشت متن های عربی صورت گرفته و در برخی موارد نیز معنای واژه های دشوار و قدیمی از فرهنگ های معمول استخراج گردیده است.

اهداف پژوهش

اشاره

اهداف پژوهش

زیر فصل ها

۱ ـ تقویت ایمان

۲ ـ پیام رسانی حسینی

۳ ـ تهاجم به جای دفاع

ترسیم جنبه های گوناگون حادثه

فرضیه پژوهش

۱ ـ تقویت ایمان

۱ ـ تقویت ایمان

ذهن و انـدیشه مردم مسـلمان ایران با تاریخ زرین حیات اهل بیت علیهم السـلام، همخوانی و همنوایی دیرینه ای دارد؛ زیرا این بـاور که حسـین بن علی علیه السـلام، نمـاد انسـانیت، حقـانیت و ارزش های انسانی است، هماره از ژرفنای وجود هر شـیعه در جوشـش است. حفـظ و اسـتحکام بخشـیدن این بـاور برای شـکوفایی جـامعه مـذهبی به ویژه در این روزگـار که گاهی فضای جامعه به دست نویسندگان غرض ورز آلوده می شود، با انجام فعالیت های تصویری و هنری امکان پذیر نیز است.

۲ ـ پیام رسانی حسینی

۲ ـ پیام رسانی حسینی

عـاشورا و حوادث پس از آن تنها در لحظه های غم انگیز خلاصه نمی شود، بلکه کربلا از فرهنگ و الگوهای رفتاری جاودان و بی نظیر برای بشـریت سـرشار است به گونه ای که در طول تاریـخ هیچ جای گزینی برای آن نمی توان یافت. رساندن درون

مایه این حادثه بی بدیل از رسانه های دیداری و شنیداری به شیعیان، سبب می شود آنان با درک عزت و افتخار حسین بن علی علیه السلام و یارانش، عظمت، غربت و قداست این حادثه را هیچ گاه فراموش نکنند.

۳ _ تهاجم به جای دفاع

۳ _ تهاجم به جای دفاع

پیش از آن که برخی به اصطلاح روشنفکران، در حادثه عاشورا که آمیخته با معنویات و مسایل فرامادی است، تردید و شبهه ایجاد کنند، اندیشمندان مسلمان باید به تبیین این حادثه بپردازند. تنها در این صورت است که جنبه های ظاهری و باطنی آن را می توان شکافت و با زدودن خرافه ها از حقیقت حادثه بی مانند کربلا، آن را بر پایه منابع معتبر، برای همگان تفسیر، تحلیل و نقد کرد. این مهم، خود به خود پاسخ بسیاری از پرسش ها را می دهد و جایی برای ابهام آفرینی و جوسازی باقی نمی گذارد. از این رو، تحقیق درباره حادثه کربلا یکی از بزرگ ترین اهداف تبلیغی دین و خلع سلاح دشمن به شمار می رود؛ زیرا دیر یا زود، این بخش از فرهنگ تشیع که هسته مرکزی و اجتماعی هنجارها شمرده می شود، مورد تردید یا انکار دشمنان قرار می گیرد و با تهاجم

همه جانبه، به آن نیز یورش خواهند برد.

ترسیم جنبه های گوناگون حادثه

ترسیم جنبه های گوناگون حادثه

حوادث کربلا ـ که جنبه های گوناگون سیاسی، فرهنگی، نظامی و دینی دارد، افزون بر برخورداری از اصول حاکم بر جهان مادی، از قوانین فرامادی و جهان معنوی نیز پیروی می کند. بسیاری از حوادث عاشورا را با قانون مادی و جنگ های رایج نمی توان اندازه گیری و ارزش گذاری کرد. از این رو، حوادثی که در نینوا پدید آمد و با خون حسین بن علی علیه السلام و یاران باوفایش رقم خورد، آمیزه ای از داده های وحیانی، یافته های عقلانی و شهود باطنی است.

قرآن خواندن سر بریده حسین علیه السلام در کوفه و شام، حوادث شگفت آور تکوینی پس از شهادت و هزاران موضوع فرامادی دیگر که در متن این واقعه خونین رخ داده است، بر امتیازهای آن می افزاید. خوشبختانه در این زمینه، منابع معتبر تاریخی اهل سنّت بیش از شیعیان است، به گونه ای که مجال انکار یا تردید را از ذهن و اندیشه آدمی می زداید. هر گونه انکار یا تردید در حوادث پنهانی، غیبی و فرامادی کربلا نشان دهنده بی دقتی، نادانی و کوته نگری منکران است.

ثابت شده است که ابزار حس، کاربُرد ویژه ای دارد و ابزار تخیل، محدوده گسترده تری را دربرمی گیرد، ولی گستره عقلانیت فراتر از هر دو، به مواردی دست می یابد که دست آن دو از آن ها کوتاه است. وحی فراتر از تمامی این مراحل، به موضوع هایی می پردازد که عقل به دلیل فقر ذاتی بدان راه ندارد.

فرضیه پژوهش

فرضیه پژوهش

آیا با شهادت امام حسین علیه السلام، جریان های هوادار یا مخالف وی به پایان خط رسیدند یا این که تداوم یافتند؟ بر فرض تداوم، بازنده و برنده اصلی جنگ چه کسی بود؟ اسارت اهل بیت به سود و زیان کدام اندیشه تمام شد؛ یزیدیان یا حسینیان؟!

فرضیه یا انگاره موردنظر این است که خط عدالت خواهی، ارزش طلبی و دین داری با شهادت امام حسین علیه السلام اوج گرفت و ابعاد تازه ای پیدا کرد. بنابراین، جریان یادشده هیچ گاه از حرکت بازنایستاد، بلکه در قالب و پوسته بیرونی اش، دگرگونی های اساسی پدید آمد. از سوی دیگر، دشمنان امام نیز با نیرنگ بازی ها و خشونت های فراوان برای نابودی کامل خاندان حسین علیه السلام و انقلاب وی کوشیدند. با این حال، دشمن نه تنها به این هدف دست نیافت، بلکه پس از چند سال، بنیان حکومت و دستگاه حاکمیت وی از هم فرو پاشید. در واقع، پیام خون بار حسین

علیه السـلام و پرتو تابنـاک این نور بر تمام تاریکی ها چیره شـد و حقانیت حسـین علیه السـلام را برای همگان به خوبی تفهیم کرد.

فصل دوم: دگرگونی های شگفت آور

اشاره

فصل دوم: دگرگونی های شگفت آور

پس از شهادت حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام، دگرگونی های شگفت آور، تکوینی و همه جانبه در سطح هستی پدیدار گشت. بر اساس اندیشه های اسلامی، پیدایش این دگرگونی های اساسی، بسیار طبیعی و به هنگام تلقی می شود؛ زیرا خداوند، ائمه معصومین علیهم السلام را ارکان زمین و بنیان زمان قرار داده است، به گونه ای که تنها با تدبیر همه جانبه آنان، دیگر موجودات می توانند کمال و آسایش واقعی خویش را در روی زمین به دست آورند.(۱)

از این رو، هنگامی که امام هستی، واسطه فیض و عقل اول(۲) به شهادت می رسد، همه موجودات اعم از جمادات، نباتات، حیوانات و انسان ها با او ابراز هم دردی می کنند و هر یک، تأثیر درونی خود را در نبود سرور جهانیان به صورت های گوناگون آشکار می سازند.

۱ _ اشک خون

۱ _ اشک خون

جنیان و ساکنان آسمان همگام با دیگر موجودات در سوگ امام حسین علیه السلام خون گریستند. «امّ سلمه می گوید: هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، طایفه ای از جنیان در عزای وی گریستند و آسمان در آن روز به جای باران، خون بارید».(۳) خورشید و ماه نیز در سوگ امام خویش و فراق از دست دادن وی، از زمینیان رخ برتافتند. ابن قُبیل می گوید: «همین که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، آفتاب گرفت و هوا چنان تیره و تار شد که ستارگان در وسط روز در آسمان

۱- اصول کافی، محمدبن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۱۹۲.

۲- بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۱، ص ۹۷؛ کافی، ج ۱، ص ۲۹.

۳- ذخائر العقبی، محبُّ الطبری، ص ۱۵۰؛ نفس المهموم، ص ۶۰۹؛ مقتل الحسین، عبدالرزاق مقرم، ص ۳۶۹؛ کامل الزیارات، ص ۸۱؛ منتخب طریحی، فخرالدین طریحی، ص ۴۴۸.

دیده شدند. مردم در آن روز گمان کردند که قیامت برپا شده است».(۱)

۲ ـ زلزله باختر و خاور

۲ ـ زلزله باختر و خاور

زمین از شدت اندوه جان کاه از دست دادن امام خویش می لرزید. راوی می گوید: «پس از شـهادت امام حسـین علیه السلام، سپاه کوفه سه بار تکبیر گفتنـد. آن گاه زمین به شـدّت به خود لرزید و باختر و خاور تاریک شد. زلزله و رعد و برق، زمین را فرا گرفت. آسـمان خون باریـد و هاتفی از غیب، فراتر از دنیای مادی نـدا در داد: به خدا سوگند! امام، فرزند امام، برادر امام و پدر امامان؛ حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید».(۲)

۳ ـ صدای پنهان

۳ ـ صدای پنهان

از آن رو که امامـان معصوم علیهم السـلام، جانشـین واقعی خداونـد در روی زمین هسـتند، هـدایت و مهـار عالم ملکوت نیز به دست آنـان صورت می گیرد. مـدیریت بی بـدیل آنـان پس از خداونـد، در عـالم عقـل، ملکوت و نـاسوت به گونه ای خاص جریان دارد. به همین دلیل، موجودات فرامادی نیز در عزای وی شرکت می جویند و ابراز احساسات می کنند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هنگامی که امام حسـین علیه السـلام را با شمشـیر کشـتند، او از اسب بر زمین افتاد و مردم برای جدا کردن سر مبارک وی، شتاب می کردند. از عرش برین و دنیای ملکوت، منادی ندا داد که: ای امتی که پس از پیامبر خود گمراه شدید! خداوند هرگز شما را به خوشبختی و آسایش نمی رساند».(۳)

۴ ـ آشکار شدن انتقام گیر

۴ ـ آشکار شدن انتقام گیر

باور به ظهور مهـدی موعود عـج الله تعالی فرجه الشـریف از خاندان حسـین بن علی علیه السـلام، یکی از اسـتوارترین باورهای مکتب شیعه است. بر اساس این باور، چنان چه از عمر زمین یک روز بیش تر باقی

۱- سنن بیهقی، ج ۳، ص ۳۲۷؛ صواعق المحرقه، ص ۲۹۵؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۷۲؛ تظلم الزهراء علیهاالسلام، ص ۲۶۰.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۱۰؛ ذریعه النجاه، ص ۱۴۷؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۷۲.

۳- علل الشرایع، محمد بن علی صدوق، ج ۲، ص ۲۶۱.

نماند؛ خداوند، امام را در آن روز آشکار می سازد.(۱)

از این رو، خداوند پس از شهادت جانسوز امام حسین علیه السلام برای تسلی فرشتگان آسمان، صورت زیبای امام زمان و انتقام گیرنده خون حسین علیه السلام را برای آنان نمایان ساخت. «پس از شهادت امام سوم، فرشتگان آسمان گریستند و گفتند: پروردگارا! این حسین علیه السلام، برگزیده و فرزند پیامبر توست (که اکنون به خون تپیده است). آن گاه خداوند، صورت امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف را برای فرشتگان نمایان ساخت و گفت: به وسیله این قائم عج الله تعالی فرجه الشریف، از خون حسین علیه السلام انتقام خواهم گرفت».(۲)

۵ _ چهل روز سوگواری

۵ _ چهل روز سوگواری

عزاداری موجودات برای فرزند زهرا علیهاالسلام مقطعی و فصلی نبود، بلکه پهنای حادثه و ژرفنای آن به گونه ای بود که زمین و آسمان که بیش از برخی انسان ها عمق فاجعه را درک کرده بودند،(۳) با گذر از ظاهر این ماتم، روزهای بسیاری ماتم زده بودند. برخی از ائمه معصومین علیهم السلام فرموده اند: «آسمان چهارده روز و به روایتی چهل روز و زمین چهل روز در سوگ حسین علیه السلام گریستند. از آنان پرسیده شد: نشانه گریه آسمان چه بوده است؟ در پاسخ گفتند: خورشید میان سرخی، طلوع و غروب می کرد».(۴)

۶ _ ماتم حیوانات

۶ _ ماتم حیوانات

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «پدر و مادرم فدای حسین علیه السلام باد که در

۱- منتخب الاثر، لطف اللّه صافی، قم، انتشارات حضرت معصومه، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۱۷.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۵؛ کامل الزیارات، ص ۸۳ .

۳- «سَبَّحَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ» حشر: ۱.

۴- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۶؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۴۴؛ اثبات الوصیه، ص ۱۶۴.

پشت کوفه کشته می شود. به خدا سوگند! بر پایه علم غیب، اکنون به وحشیان می نگرم که گردن های بلند را پایین آورده اند و از آغاز شامگاهان تا بامدادان، تمام شب برای حسین علیه السلام عزاداری می کنند».(۱)

۷ _ جوشش خون

۷ _ جوشش خون

قطره های خون حسین علیه السلام از سرزمین کربلا فراتر رفت و مرزهای جغرافیایی را در نوردید. جوشش طبیعی و اوج گیری خون به گونه ای بود که در تمام روی زمین پدیدار گشته بود. از این رو، تا مدت ها از زیر سنگ ها و روی دیوارها، خون می جوشید. «کف های آب دریا و نیزارهای صحرا و اطراف دریا و اشیای دیگر با خون آمیخته بودند،(۲) به گونه ای که اثر آن تا مدت ها بر خانه ها و دیوارها باقی بود. در آن روز، در بیت المقدس و جایگاه های دیگر از زیر هر سنگی که برمی داشتند، خون بیرون می آمد».(۳)

۸ _ تاریکی جهان

۸ _ تاریکی جهان

هنگامی که حسین علیه السلام؛ رهبر و چراغ هدایت(۴) به شهادت رسید، نور جاوید و تابناک او دگرگون گشت. از این رو، جهان در تاریکی فرو رفت و شدّت اندوه خویش را برای حسین بن علی علیه السلام این گونه نشان داد. «دنیای مادی تا سه روز در عزای حسین علیه السلام تاریک بود(۵) و تاریکی شدید همه جا را فرا گرفته بود».(۶)

۱- کامل الزیارات، ص ۸۰؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۷۴.

۲- مقتل الحسین مقرم، ص ۳۷۵؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۷.

۳- صواعق المحرقه، ص ۲۹۵؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۷۵.

۴- انّ الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه.

۵- صواعق المحرقه، ص ۲۹۵؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۹۰.

۶- مقتل الحسین مقرم، ص ۳۷۲.

این گونه حوادث و نظیر آن، از بزرگی، قداست و حقانیت امام حسین علیه السلام حکایت دارند. در واقع، چنین رخدادهای بی نظیری تنها در تاریخ طلوع و غروب انبیا و اولیای الهی روی می دهد، نه رهبران زر، زور و تزویر.

۹ _ افول انسانیت

۹ _ افول انسانیت

هم زمان با پدیدار شدن دگرگونی های یادشده در جهان برای شهادت امام حسین علیه السلام که بر پایه عشق و محبت موجودات نسبت به ایشان صورت پذیرفت، دشمنان امامت و ولایت نیز پس از شهادت آن سرور جهانیان بر اساس کینه، تعصب و نادانی خود به شادمانی پرداختند. «در بصره و شام، فرزندان ابوالعاص راضی و خوشحال بودند و دوستان و یاران بنی امیه اظهار شادمانی می کردند».(۱)

ظهور این رویداد تاریخی از یک سو، نمایانگر اوج دشمنی و کینه دشمنان آن حضرت و از سوی دیگر، نشان دهنده فروپاشی و افول انگیزه های معنوی در درون و سقوط ارزش های دینی در بیرون نهاد آنان است. عمق این پستی و انحطاط هنگامی بیش تر آشکار می شود که آنان به این عمل ناجوان مردانه خود که درون مایه ای قبیله گرایانه، جاهلی و صبغه عقده گشایی داشت، رنگ و لعاب دینی می دهند. برای نمونه، «زنان قبیله بنی اود نذر می کنند که اگر حسین کشته شود، هر یک از آنان ده شتر را بکشند و در راه خدا تقسیم کنند. این زنان پس از شهادت امام حسین علیه السلام، به نذر خود وفا کردند».(۲)

۱۰ _ بنای مسجد برای دشنام گویی به اهل بیت

۱۰ _ بنای مسجد برای دشنام گویی به اهل بیت

هشام بن سائب کلبی گفت: «از پدرم شنیدم که می گفت: من بنی اود را دیدم که به فرزندان و

۱- کامل الزیارات، ص ۸۰؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۶۷؛ نفس المهموم، ص ۶۰۹.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۵۷، برگرفته از: مقتل الحسین مقرم، صص ۳۶۷ و ۳۶۸؛ الآثار الباقیه، ص ۳۲۹.

خدمت گزاران خود، دشنام دادن به علی بن ابی طالب علیه السلام را یاد می دهند. مردی از آن ها به نام عبداللّه بن ادریس نزد حجاج یوسف ثقفی آمد و با او به گفت وگو پرداخت. او به گونه ای سخن گفت که حجاج خشمگین شد. عبداللّه به او گفت: با ما به درشتی سخن مگو. ای امیر! نه قریش محاسنی دارد که بدان تکیه کند، نه ثقیف برتری دارد که روی آن حساب کند؛ هر فضیلتی که آنان دارند، هم داریم.

حجاج گفت: آن برتری ها چیست؟ گفت: ما عثمان را هرگز به بدی یاد نکرده ایم؛ هیچ کس از ما رودرروی بنی امیه قرار نگرفته. و کسی از قبیله ما با ابوتراب همراهی نداشته است، مگر یک نفر که او هم از نظر ما فرو افتاده است و نزد ما ارزش و اعتباری ندارد.(۱)

هر کس از قبیله ما بخواهد به کسی دختر دهد، نخست از او درباره ابوتراب می پرسد. اگر آزمایش درست داد و ابوتراب را به نیکی یاد نکرد و او را دوست نداشت، به او دختر می دهیم وگرنه هرگز زنی از ما با او ازدواج نخواهد کرد. در قبیله ما، کسی نام علی، حسن و حسین علیه السلام یا فاطمه بر کودکان خود نمی گذارد. یکی از زنان ما هنگامی که حسین علیه السلام به طرف عراق آمده بود، نذر کرد اگر حسین علیه السلام کشته شود، ده شتر در راه خدا قربانی کند. پس از این که حسین علیه السلام کشته شد، او به نذر خود وفا کرد. عبدالملک به ما گفت: ای بنی اود! شما به منزله لباس زیرین حکومت ما هستید که از همه لباس ها به انسان نزدیک تر است. شما یاران حکومت هستید، در کوفه نمکی و زیبایی تنها در بنی اود یافت می شود.

حجاج از سخنان این مرد خنده اش گرفت. سپس از او خواست که از علی علیه السلام بیزاری جوید. او افزون بر علی علیه السلام، از حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نیز بیزاری جست».(۲)

دشمنان امامت پس از شهادت امام حسین علیه السلام، چندین مسجد را برای نفرین به اهل بیت ساختند. امام باقر علیه السلام فرمود: «در کوفه، چهار مسجد برای اظهار خوشحالی در این مورد بنا گردید: مسجد اشعث، مسجد جُوَیر، مسجد سماک و مسجد شبث بن ربعی».(۳) ابن ابی الحدید می گوید: «عبیداللّه بن زبیر چهار مسجد در بصره بنا کرد تا به علی و خاندانش نفرین و دشنام

۱- مقتل الحسین مقرم، ص ۳۶۸.

۲- آن مرد مطرود بنی اود و طرفدار علی که در روز صفین نیز با ایشان بود، شاید صعب بن سعد العشیره باشد.

۳- مقتل الحسین مقرم، ص ۳۶۸.

داده شود».(۱)

۱- تهذیب، طوسی، ج ۱، ص ۱۹۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۸۶، برگرفته از: مقتل الحسین مقرم، ص ۳۶۷.

بخش دوم: گذر از کوی به خون تپیدگان ارزیابی رخدادهای راه کاروان از کربلا تا کوفه

اشاره

بخش دوم: گذر از کوی به خون تپیدگان ارزیابی رخدادهای راه کاروان از کربلا تا کوفه

زیر فصل ها

فصل اول: خبر غم انگیز

فصل دوم: یورش سنگ دلان

فصل سوم: اعتراف شکننده

فصل چهارم: روی دیگر سکه

فصل پنجم: شب بی بدیل(۱)

فصل ششم: کاروان اَسیران

فصل هفتم: گذر بر کوی به خون تپیدگان

فصل هشتم: وداع با یار

۱-

فصل اول: خبر غم انگیز

اشاره

فصل اول: خبر غم انگیز

فاصله خیمه های امام حسین علیه السلام تا قتل گاه آن حضرت نسبتا طولانی بود. از این رو، هنگامی که سبط پیامبر به شهادت رسید، اهل بیت به زودی از آن واقعه باخبر نشدند. از سوی دیگر، خاندان و اصحاب امام حسین علیه السلام دستور داشتند تا زمان حضور وی هیچ گاه از خیمه گاه بیرون نیایند. بنابراین، اسب آن حضرت، خبر شهادت ایشان را به خیمه گاه رساند. البته برخی منابع می گویند دختر بچه ای که خبر شهادت امام حسین علیه السلام را از سپاه دشمن شنیده بود، حرم آل رسول را از کشته شدن امام باخبر کرد.

۱ _ نبرد تک تاز

۱ _ نبرد تک تاز

اسب باوفای حسین علیه السلام که پیوند عاطفی خاصی نسبت به صاحب خویش داشت، از یک سو نمی توانست امام را میان دشمنان تنها بگذارد و از سوی دیگر، می دانست که اهل بیت در خیمه گاه، چشم به راه تکیه گاهشان هستند. از این رو، هم نسبت به امام اظهار هم دردی و محبت می کرد و هم می کوشید خبر شهادت آن حضرت را به خیمه گاه برساند.

ذوالجناح نخست «پیشانی خود را به خون فرزند زهرا آغشته می کند(۱) و اطراف آن کعبه مقصود، به طواف عشق می پردازد. در این هنگام، عمر بن سعد دستور می دهد که اطراف ذوالجناح را محاصره کنند و آن اسب را نزد وی آورند؛ زیرا این اسب با گردن بلند و نیکو، بسیار باارزش به نظر می آمد».(۲)

«لشکریان عمربن سعد، پیرامون ذوالجناح را گرفتند و حلقه محاصره اش را تنگ تر ساختند. اسب امام روی دو پای پسین ایستاد و در مقابل آنان با دو پای پیشین به نبرد پرداخت و بدین ترتیب، چهل سرباز جنگ جو و ده اسب سواری را نابود کرد. به همین دلیل، ابن سعد به سربازانش رو کرد و گفت: او را رها کنید تا به آن چه پدید آمده است، به خوبی بنگرد.

همین که ذوالجناح از دست سپاه دشمن احساس امنیت کرد، خود را از میان سپاه دشمن بر بالین پیکر به خون تپیده مولایش رساند و بار دیگر سر و صورت را به خون پاک و حیات بخش آن سرور، معطر ساخت. آن گاه روانه خیمه گاه شد.»(۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «آن اسب می گفت: این ستم کاران تبه کار،

۱- امالی صدوق، مجلس ۳۰، ص ۲۲۶؛ مقتل الحسین خوارزمی، ص ۳۷۲؛ تظلم الزهراء علیهاالسلام، ص ۲۶۰؛ فتوح اعثم، ج ۵، ص ۱۳۷.

۲- تظلم الزهراء علیهاالسلام، ص ۲۶۰؛ نفس المهموم، ص ۴۷۳.

۳- مقتل الحسین مقرم، ص ۳۵۸؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۰؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۷۲۹.

فرزند پیامبر خود را کشتند».(۱)

۲ ـ زین واژگون

۲ ـ زین واژگون

اسب، با احساس وابستگی نزدیک به امام و خانـدانش، روانه خیمه گاه شـد تا خاندانش را از شـهادت وی باخبر سازد. از این رو، آن «اسب تـک تـاز و تیزرفتـار، فریادهـای بلنـد سـر می داد تـا این که خود را دوان دوان به خیمه گاه حسین علیه السلام رسانید».

زینب علیهاالسـلام و دیگر افراد اهل بیت هرچنـد در خیمه گاه نشسـته بودنـد، ولی روح و جانشان نزد امام حسین علیه السلام بود. به همین دلیل، «زینب دختر علی علیه السـلام همین که صدای اسب را شـنید، به سـکینه رو کرد و گفت: حتما پدرت آب آورده است. سـکینه با خوشـحالی وصف ناپـذیر از خیمه گاه بیرون دوید و فریاد وا ابتاه سـر داد. با این حال، چون اسب را بی سوار و زین را واژگون دیـد، مقنعه اش را درید و صدای وا حسـیناه بلند کرد. ام کلثوم نیز با شـتاب از خیمه گاه بیرون دوید و در حالی که روپوش خویش را می درید، دست به سر گذاشت و با ندای غم انگیزی می گفت: ای محمد، ای جدّ گرامی، ای پیام آور خدا، ای علی، ای جعفر، ای حمزه و ای حسن! این حسین علیه السلام مظلوم است که کشته شد؛ سرش را از پشت سر جدا کردند و عمامه و ردای او را بردند. سپس ام کلثوم بی هوش گردید».(۲)

۳ ـ درد دل با ذوالجناح

۳ ـ درد دل با ذوالجناح

اهالی خیمه گاه با فریاد سـکینه و ام کلثوم، از فاجعه آگاه شدند و به نوحه سرایی پرداختند. «ساکنان حرم هنگامی که اشعار و نوحه سـرایی ام کلثوم را شنیدند، از خیمه ها بیرون آمدند و با دیدن اسب برهنه و زین تهی، نوحه سرایی کردند. آنان با سیلی به صورت می زدند، گریبان می دریدند و فریاد

۱- مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۷؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۰.

۲- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۵۰؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۰؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۷.

وامحمداه در صحرای کربلا طنین انداز شده بود».(۱)

برخی منابع، درد دل سکینه را با ذوالجناح این گونه بیان کرده اند: «سکینه، دختر امام حسین علیه السلام خود را به اسب وی رسانید و گفت: ای اسب! پدرم کجاست؟ شفیع روز واپسین را کجا گذاشتی؟ میان دشمنان و خاک و خون تنها گذاشتی و پیکری را که دشمن مجروح کرده بود، با خود نیاوردی؟ ای اسب! تو آن گاه پرمیمنتی که برگردی و پدرم را به ما بازگردانی. ای اسب! پدرم را آب دادند یا با لب تشنه شهید کردند؟.»(۲)

۴ _ فرجام ذوالجناح

۴ _ فرجام ذوالجناح

پرسش دیگری که نباید بدون پاسخ بماند، این است که اسب امام پس از رساندن خبر شهادت ایشان به اهل بیت چه فرجامی پیدا کرد؟ درباره سرنوشت اسب امام حسین علیه السلام، دو نظریه وجود دارد. برخی بر این باورند که ذوالجناح به دلیل احساس وابستگی شدید به امام حسین علیه السلام و شدّت اندوه وارد شده، همان لحظه روبه روی خاندان حسین علیه السلام در اثر شدت حزن جان باخت. «آن اسب کنار خیمه گاه اهل بیت، سرش را به شدّت بر زمین کوبید تا از بین رفت».(۳)

برخی دیگر می گویند که ذوالجناح تحمل دیدن و شنیدن گریه و زاری خاندان حسین را نداشت به همین دلیل، «به سوی فرات برگشت و خود را در آب انداخت. گفته شده است این اسب به دلیل وفاداری به امام یا انتساب به وی، هنگام ظهور امام زمان نمایان می گردد».(۴)

گفتنی است نظر مشهور که بیش تر تاریخ نگاران بدان اشاره کرده اند، همان جان باختن ذوالجناح کنار خیمه گاه و پیش روی خاندان امام حسین علیه السلام است. این نظریه با توجه به دلایل

۱- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۵۱؛ الوقایع و الحوادث، ج ۳، ص ۲۳۷.

۲- سوگ نامه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم، ص ۳۷۱.

۳- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۰؛ معالی السبطین، ج ۲، ص ۵۰؛ نفس المهموم، ص ۴۷۳.

۴- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۵۱.

زیر صحیح تر به نظر می رسد:

۱ ـ میان خیمه گاه و فرات، فاصله زیادی وجود داشت که پیمودن آن مسیر برای یک اسب نیمه جان با زخم های فراوان، دشوار به نظر می رسد.

۲ ـ افراد عمر بن سعد دستور داشتند اسب امام را زنده بگیرند. لشکر دشمن در آن روز در تمام صحرا پراکنده بودند و خیمه گاه در محاصره آنان قرار داشت. بنابراین، به محض دیدن اسب، آن را به عمر بن سعد تحویل می دادند یا می کشتند.

۵ ـ خبر جان کاه

۵ ـ خبر جان کاه

پیش تر گفتیم تاریخ نگاران بر این باورند که خبر شهادت امام حسین علیه السلام را اسب آن حضرت به خیمه گاه رسانده است. افزون بر آن گفته اند دختر بچه ای که در آن روز به دلیل کنجکاوی ذاتی خود از خیمه گاه بیرون رفته بود، این خبر را برای اهل بیت آورده است.

سید بن طاووس در لهوف می نویسد: «دختر بچه ای از میان خیمه گاه حسین بن علی علیه السلام به میدان آمده بود. وی به اطراف می نگریست که مردی از سپاه دشمن به وی گفت: ای دختر بچه (یا کنیزک)! آقایت کشته شد. آن دختر می گوید: دوان دوان نزد بی بی خود، زینب علیهاالسلام رفتم و خبر شهادت را با گریه و اندوه به آنان رسانیدم. همه بانوان با شنیدن صدای من، به گریه و زاری برخاستند».(۱)

۶ ـ سخن انتقام گیر

۶ ـ سخن انتقام گیر

درباره دو حالت یادشده می توان چنین گفت که شاید آن دختر بچه هم زمان یا کمی زودتر یا دیرتر از اسب، به خیمه گاه رسیده است. با وجود این، بیش تر تاریخ نگاران، نظریه خبر رساندن اسب را تأیید کرده اند. آن چه این نظریه را بیش تر تقویت می کند، خبری است که از سوی امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف به ما رسیده است و به زیارت ناحیه مقدسه شهرت دارد.

امام عصر در زیارت ناحیه مقدسه می فرماید: «ای جد بزرگوار! هنگامی که بانوان، ذوالجناحت را بدون سوار با زین واژگون و یال پر خون دیدند، با موهای ژولیده از خیمه گاه بیرون آمدند. آنان به صورت خود سیلی می زدند، از چهره نقاب می گشودند، با صدای بلند می گریستند و به سوی قتلگاهت می شتافتند. (حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف پس

۱- لهوف، ص ۱۴۸.

از یادآوری این خبر دردناک، دامنه مصـیبت جان سوز جد بزرگوارش را این گونه ترسـیم می کند:) آنان که عزت خود را از دست رفته می دیدند، به سوی شـهادت گاهت آمدند. دیدند شـمر روی سینه ات نشسته و با یک دست، محاسن مبارک تو را در دست گرفته و با دست دیگر، خنجر را زیر گلویت نهاده است تا سر از بدنت جدا کند».(۱)

۱- قصه کربلا، ص ۳۷۴؛ نفس المهموم، ص ۴۷۳.

فصل دوم: یورش سنگ دلان

اشاره

فصل دوم: یورش سنگ دلان

حادثه عبرت آور و جان سوز کربلا با شـهادت امام و یاران باوفایش پایان نمی پذیرد، بلکه خط عدالت خواهی، آزادی و دین داری پس از مرگ سـرخ سالار شـهیدان، در قالب دیگری با تبلیغات گسترده، ژرف و به هنگام زینب علیهاالسـلام امتـداد می یابـد. همپـای این رونـد، جریان سـتم کاری، دین ستیزی و قـدرت طلبی امویان، رویه ای گسـتاخانه تر به خود می گیرد و هیچ کس از جنایت کاری آنان در امان نمی ماند.

پس از شـهادت امام حسـین علیه السـلام، اهل بیت به عزاداری پرداختنـد و برای مولای خویش اشک می ریختنـد. با این حال، فرمانده سپاه دشمن به افراد خود دستور می دهد که به خیمه های فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هجوم برند و آن ها را به آتش بکشـند. هدف وی از این کار، گسترش رعب و وحشت، تاراج اموال اهل بیت و افزایش انگیزه لشکریانش برای شرکت در دیگر سرکوب های داخلی بود.

۱ _ خیمه نیم سوخته

۱ _ خیمه نیم سوخته

در این میان، لحظه به لحظه بر بی رحمی و خشونت افراد دشـمن افزوده می شد؛ زیرا هیچ کدام شدّت اندوه، غربت و مصیبت اهـل بیت را درک نمی کردنـد. خانـدان حسـین علیه السـلام که در سوگ مولا و سـرور خود فرو رفته بودنـد، ناگهان به جای تسلیت، با هجوم اسبان سواری به خیمه گاه روبه رو شدند.

ابی مخنف می گوید: «اهل بیت مشـغول اندوه خویش و گریسـتن بودند که عمر بن سعد با صدای بلند فریاد برآورد: بر بانوان و اهل حرم فشار آورید. آتش را شـعله ور کنید و خیمه گاه و هر آن چه میان آن وجود دارد، همه را بسوزانید. مردی از سـپاه دشـمن به او گفت: وای بر تو ای ابن سـعد! آیـا کشـتن حسـین، خانـدان و یـارانش برایت کـافی نیست که دوبـاره می خواهی کودکـان و بانوان آن حضـرت را نیز بسوزانی؟ گویا می خواهی با این کار، عـذاب خداونـد را بر ما نازل کنی و زمان را بر ما تیره و تار سازی؟»(۱) عمر بن

۱- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۰۴.

سعد که به حکومت ری می اندیشید و از پیروزی بر حسین علیه السلام و یارانش شادمان بود، به این سخنان گوش نمی داد، بلکه از سپاهیانش می خواست هم چنان به آتش سوزی خیمه گاه ادامه دهند. امام سجاد علیه السلام این واقعه دردناک را این گونه تعریف می کند:

«به خدا سوگند! به عمه ها و خواهرانم می نگریستم و گریه، گلویم را می فشرد. فرار آن ها در روز عاشورا همیشه در فضای ذهن و اندیشه ام ماندگار است که از خیمه ای به خیمه ای دیگر و از پناه گاهی به پناهگاهی دیگر می دویدند و پناه می گرفتند. سخن گوی دشمن در آن روز هنگام هجوم به خیمه گاه، فریاد می کشید که: خیمه های ستمگران را بسوزانید.»(۱) سپاه دشمن با خشونت بسیار «به غارت خیمه ها روی آوردند»(۲) و «خیمه های اهل بیت مصطفی را به آتش کشیدند».(۳)

۲ _ ربودن اموال

۲ _ ربودن اموال

تهاجم وحشیانه دشمن به خیمه گاه حسین علیه السلام، با آتش سوزی و تاراج و به یغما بردن اموال اهل بیت همراه بود. این رفتار ناجوان مردانه از ماهیت پلید یزیدیان پرده برداشت و نشان داد که آنان برای رسیدن به خواسته های دنیایی، به هر ذلتی تن می دهند. حمید بن مسلم که خود شاهد و ناظر این صحنه جان سوز بود، می گوید: «به خدا سوگند! با چشمان خودم دیدم که جامه از دوش زنان، دختران و اهل حرم می ربودند».(۴)

آنان در این کار با هم مسابقه گذاشته بودند، گویا هر کسی بیش ترین اموال را از خاندان

۱- حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۲۹۹؛ نفس المهموم، ص ۴۷۶؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۸۵.

۲- مقتل الحسین، ابی مخنف، ص ۱۰۴؛ نفس المهموم، ص ۴۷۶؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۸۵؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۳.

۳- معالی السبطین، ج ۲، ص ۸۷؛ مثیرالاحزان، ص ۷۶.

۴- ارشاد، ص ۲۴۲؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۳؛ مثیرالاحزان، ص ۷۶؛ نفس المهموم، ص ۴۷۴.

حسین می ستاند، وفاداری خود را به امویان نشان می داد.

راوی می گوید: «افراد عمر بن سعد برای غارت خیمه گاه بر همدیگر پیشی می گرفتند و در حالی که اهل حرم و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گریستند، سرپوش زنان را می ربودند».(۱)

۳ _ میان دود و آتش

۳ _ میان دود و آتش

به تصریح برخی منابع، علی بن الحسین علیه السلام که به دلیل بیماری شدید، توانایی بیرون رفتن از خیمه ها را نداشت، هنگام آتش سوزی میان خیمه گاه تنها مانده بود. تب بیماری، گرما و دود شدید آتش سوزی خیمه گاه، اندوه شهادت پدر، برادر و یاران و به اسارت رفتن خاندان حسین علیه السلام، خود به خود بیماری آن حضرت را تشدید می کرد.

زینب کبری علیهاالسلام، تماشاگر این صحنه تلخ، دردآور و غم انگیز بود که وضعیت امام سجاد علیه السلام، فرجام اسارت و اندوه شهدا، بیش از پیش بر بار مصیبت و مسؤولیت او می افزود.

راوی، این حادثه را این گونه ترسیم می کند: «بانوی گران قدری را دیدم که در خیمه ایستاده بود و آتش از اطراف وی زبانه می کشید. او گاهی به سمت راست می نگریست و گاهی به طرف چپ. دیگر بار به آسمان می نگریست و دستان خویش را به هم می فشُرد، به سرعت به درون خیمه می رفت و باز می گشت. سپس دوباره به خیمه می رفت و درنگ می کرد. با تماشای این حالت فوق العاده، به سوی آن بانو شتافتم و گفتم: این چه حالت و رفتار ویژه ای است که شما دارید؟ چرا ایستاده اید؟ آتش از پیرامون شما شعله می کشد، بانوان شما همگی بیرون می دوند و به هر سو پراکنده می شوند، ولی شما گاهی به درون خیمه می روید و گاهی بیرون می آیید؟ چرا به دیگر بانوان نمی پیوندید؟ مگر دلیل خاصی دارید؟

آن بانو بسیار گریست و گفت: ای پیرمرد! بیماری درون خیمه دارم که او نه می تواند بنشیند، نه می تواند برخیزد و نه می تواند راه برود. چگونه از او جدا شوم و او را میان دود و آتش تنها بگذارم، در حالی که شعله های آتش پیرامون او را فرا گرفته است؟»(۲)

۴ _ گوشواره خون آلود

۴ _ گوشواره خون آلود

۱- لهوف، صص ۱۴۸ و ۱۵۰؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۳؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷۳؛ حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۳۰۱؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۸.

۲- معالی السبطین، ج ۲، ص ۸۸ .

افراد دشمن که با خشونت بسیار با اهل بیت رفتار می کردند، افزون بر گرفتن اموال بانوان و کودکان بی دفاع، با سر نیزه و آن چه در دست داشتند، کودکان خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را آزار می دادند.

فاطمه صغرا یکی از دختران امام حسین علیه السلام بود که در آن زمان حدود ۸ سال سن داشت.(۱) وی می گوید: «در خیمه ایستاده بودم و به پدر و یارانمان می نگریستم که سواران دشمن به سوی آنان اسب می تاختند. آنان با بدن های پاره پاره روی زمین گرم کربلا افتاده بودند. در اندیشه بودم که پس از پدرم، بنی امیه با ما چگونه رفتار خواهند کرد؛ ما را می کشند یا به اسارت می برند؟! ناگهان دیدم سواری از سوی دشمن به جانب بانوان می آید و با نیزه بر آنان می کوبد و اموال و چادر آنان را غارت می کند. زنان نیز فریاد می کشیدند. در این هنگام بسیار نگران بودم و بدنم می لرزید. به همین دلیل فرار کردم. اندکی که دویدم، گمان بردم از دست او نجات پیدا کرده ام، ولی دیدم وی هم چنان پشت سر من می آید. همین که به من نزدیک شد، با نیزه به شدّت بر پشت سرم کوبید، به گونه ای که با صورت به زمین خوردم. او با شتاب، گوشواره ام را کشید که در پی آن گوشم دریده شد و خون از گوشم بر صورت من جاری شد.

من همان جا بیهوش ماندم. هنگامی که به هوش آمدم، عمه ام زینب را بالای سر خود دیدم که گریه می کند و به من می گوید: برخیز بیا به خیمه گاه برویم و ببینیم بر بانوان حرم و برادر بیمارت چه گذشته است. از زمین برخاستم. به عمه ام گفتم: ای عمه! آیا پارچه ای هست که با آن صورتم را از نامحرمان بپوشانم؟ عمه ام گفت: دخترم! عمه ات نیز مانند توست! وقتی به خیمه بازگشتیم، دیدم همه چیز را برده اند و برادرم، امام سجاد علیه السلام با همان حالت بیماری و گرسنگی و تشنگی، تنها مانده بود. او

۱- امالی، ص ۱۴۱۷.

بر ما گریست و ما بر او گریستیم». (۱)

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۰؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۸۶؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۸.

فصل سوم: اعتراف شکننده

اشاره

فصل سوم: اعتراف شکننده

سپاهیان دشمن از حقانیت، مظلومیت، بی گناهی و برتری اهل بیت نسبت به دیگر انسان ها آگاه بودند و می دانستند که رودرروی آل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایستاده اند. با این حال، به دلیل افول انگیزه های انسانی در وجودشان و برای به دست آوردن موقعیت اجتماعی و انباشت ثروت، هرگز نمی توانستند از ربودن اموال اهل بیت چشم بپوشند. بنابراین، آنان در پیروی از هواهای نفسانی شان، به چنین کارهای ناشایستی دست می زدند و هیچ چیز نمی توانست افسار گسیختگی آنان را مهار کند.

حسن مثنی از مادرش، فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نقل می کند که مادرم جریان آتش سوزی و ربودن اموال را برای من این گونه بازگو کرد: «دشمن برای ربودن اموال ما وارد خیمه گاه شد. من در آن زمان دختر بچه ای بودم و دو خلخال طلا در پای من بود. مردی از سپاه دشمن در حال درآوردن خلخال از پای من می گریست. به او گفتم: ای دشمن خدا! چرا گریه می کنی؟ گفت: چگونه نگریم، در حالی که اموال دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را می ربایم و آنان را برهنه می کنم. گفتم: خلخالم را نبر. گفت: می ترسم؛ اگر من نبرم، کسی دیگر جز من می آید و آن را می برد. سپس فاطمه گفت: هر چه اموال داشتیم، غارت کردند، حتی ملحفه ها را از دوش ما ربودند».(۱)

۱ ـ پرپر شدن گل های خیمه گاه

۱ ـ پرپر شدن گل های خیمه گاه

تهاجم دشمن به خیمه گاه اهل بیت چنان وحشیانه بود که بانوان و کودکان بی دفاع، چاره ای جز گریز به سوی بیابان ها و دیگر خیمه های نیم سوخته نداشتند. در این میان، برخی کودکان در اثر تشنگی و وحشت از یورش بی رحمانه دشمن، به شهادت رسیدند. «عاتکه، دختر هفت ساله

۱- امالی صدوق، ص ۱۴۱۷، مجلس ۳۱؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۸۵؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۵.

مسلم بن عقیل بود که پس از ظهر عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام، هنگامی به شهادت رسید که افراد عمر بن سعد برای ربودن اموال اهل بیت به خیمه گاه یورش بُردند».(۱)

بی رحمی دشمن از یک سو و نبودن جای مناسب برای پنهان شدن از سوی دیگر، همراه با ناتوانی کودکان سبب شد شمار دیگری از آنان نیز زیر سم اسبان به شهادت برسند. «دو دختر از امام حسن مجتبی علیه السلام به نام های امّ الحسن و امّ الحسین همراه عمویشان به کربلا آمده بودند که در اثر هجوم دشمن به خیمه گاه اهل بیت، به شهادت رسیدند».(۲)

۲ _ پیراهن سوخته

۲ _ پیراهن سوخته

حمید بن مسلم، دیده های خود را از آتش سوزی خیمه گاه این گونه بیان می کند: «هنگام آتش سوزی خیمه گاه، به سوی دختر بچه ای شتافتم که اندکی دورتر از من بود. دامن وی را آتش فرا گرفته بود. می خواستم آتش دامن او را خاموش کنم، ولی او گمان کرد که من از افراد سپاه یزیدم و قصد آزار و اذیت او را دارم. از این رو، پا به فرار گذاشت. وقتی نزدیکش رسیدم، رو کرد به من و گفت: ای مردا! راه نجف کدام طرف است؟ پرسیدم: به نجف چه کار داری؟ برای چه می خواهی آن جا بروی؟ گفت: من یتیم و غریبم. می خواهم به بارگاه ملکوتی و تکیه گاه جدم، علی مرتضی، پناه ببرم؛ شاید از دست دشمنان در امان مانم».(۳)

۳ _ دفاع یک زن از اهل بیت

۳ _ دفاع یک زن از اهل بیت

عطر خون حسین علیه السلام که سرزمین کربلا را فرا گرفته بود، بذر آگاهی و ستم ستیزی را در آن دیار پاشید. مظلومیت اهل بیت در آن دشت پر بلا چنان آشکار بود که هر بیداردلی به یاری آنان می شتافت. باری، بانوی غیرت مند و دین داری در میان لشکریان یزید بود. وی هنگامی که خیمه های نیم سوخته، آوارگی کودکان و ربودن اموال اهل بیت را دید، طاقت نیاورد و به دفاع از اهل حرم پرداخت.

۱- معالی السبطین، ج ۲، ص ۸۹ .

۲- بحارالانوار، ص ۴۵؛ قصه کربلا، ص ۳۸۴.

۳- الوقایع و الحوادث، ج ۳، ص ۲۴۹.

حمیـد بن مسـلم می گویـد: «دیـدم زنی از طایفه بکر بن وائل که با شوهرش همراه لشـکر عمر بن سـعد به کربلا آمده بود، به دفاع از خیمه گاه حسـین علیه السلام و خاندان بی گناه و بی دفاع وی برخاست. وی هنگامی که دید لشکر به خیمه گاه هجوم می آورد و جـامه آنـان را می ربایـد، شمشـیر برکشـید و به سـوی خیمه گـاه رو آورد. او فریـاد می کشـید: ای آل بکر! امـوال دختران رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم را غارت می کنند! از غیر خدا نترسـید و برای خون خواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به پا خیزید. در این هنگام، شوهرش او را گرفت و از این کار باز داشت. سپس او را به خانه باز گرداند».(۱)

۴ _ تصمیم نابودی یک نسل

۴ _ تصمیم نابودی یک نسل

از آن جا که یزیدیان برای نابودی دشـمن شـماره یک خود، برنامه همه جانبه ای تدارک دیده بودند و می دانستند که خاندان حسـین علیه السلام، حکومت را حق الهی خویش می دانند، حتی زنده ماندن فرزندان کوچک اهل بیت علیهم السلام را مانعی بر سـر راه تداوم و گسترش دولت یزید می پنداشـتند. از این رو، تصمیم گرفتند همه فرزندان حسین بن علی علیه السلام را که از جنگ، جان سالم به در برده اند، بکشند، ولی هرگز به این هدف شوم دست پیدا نکردند.

یکی از این موارد عینی، زنـده مانـدن علی بن الحسـین علیه السـلام است. دشـمن چنـدین بـار تصـمیم به کشـتن و نابودی وی گرفت، ولی هر بار این اندیشه پلید به شـکست انجامید و سـرانجام دشمنان به آرزوی خود نرسیدند. حمید بن مسلم می گوید: «وقتی بالای سـر علی بن الحسین علیه السلام رسیدم، دیدم که او بر بستری دراز کشیده و بیماری سخت و طاقت فرسا، او را در خود فرو برده است. در این هنگام شـمر با سـربازانش وارد خیمه شـد و با خود می گفتنـد: آیا او را باید کشت؟ به آنان گفتم: سبحان اللّه ! آیا شما نوجوان را نیز می کشید؟ این یک نوجوان است که در آستانه مرگ قرار دارد. سپس از او مواظبت کردم و هر کسی آمد، نگذاشتم او را بکشد».(۲)

۵ _ نگهداشت امامت

۵ _ نگهداشت امامت

برخی منابع گفته اند حضرت زینب علیهاالسلام با جدّیت ویژه ای که در پاسداری از خاندان امام

۱- معالی السبطین، ج ۲، ص ۸۴؛ لهوف، ص ۱۵۰؛ مثیرالاحزان، ص ۷۷.

۲- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۳؛ ارشاد، ص ۲۴۲؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۸؛ تظلم الزهراء علیهاالسلام، ص ۲۷۰؛ مقتل الحسین لوط، ص ۲۰۱.

حسین علیه السلام داشت، اجازه نداد دشمنان، امام سجاد علیه السلام را به شهادت برسانند.

حکایت می کند: «من در زمان غارتگری دشمن میان خیمه گاه نشسته بودم که مرد کبود چشمی وارد شد و هر آن چه در خیمه بود، با خود بُرد. در همین حال علی بن الحسین علیه السلام نگاه کرد که با حالت بیماری روی پوستی دباغی شده دراز کشیده بود. بستر زیر پای او را محکم کشید، به گونه ای که امام سجاد علیه السلام بر زمین افتاد. آن گاه به سوی من نگریست. روپوشم را از صورتم برداشت و به گوشواره هایم خیره شد. سپس آنان را از گوشم ربود.(۱)

در این هنگام، شمر با افرادش وارد خیمه امام سجاد علیه السلام شد. یکی از آنان گفت: کوچک و بزرگ این خاندان نباید زنده بماند. دیگری گفت: در این کار شتاب نکنید تا با فرمانده خود عمر بن سعد مشورت کنیم. شمر، شمشیر کشید تا امام را بکشد، ولی حمید بن مسلم به او گفت: سبحان اللّه ! آیا نوجوان را می کشید؟ او بیمار است.(۲) شمر گفت: ابن زیاد دستور داده است که فرزندان حسین باید کشته شوند. عمر بن سعد، جلو شمر را گرفت و بر این کار اصرار کرد.(۳) زینب دختر علی چون این سخن شمر را شنید، به او گفت: او هرگز کشته نمی شود، مگر این که من کشته شوم. آن گاه شمر از او دست کشید».(۴) نگهداری فرزند ۲۳ حسین علیه السلام از گزند دشمنان، عنایت خداوندی بود. امام باقر علیه السلام در حادثه کربلا حضور داشت بنابراین تمسک به این نکته که او زنده ماند تا نسل حسین برقرار باشد درست نیست. پاسداری زینب علیهاالسلام از او و اقدام حمید بن مسلم و عمر بن سعد در پیش گیری از قتل وی نیز ظهور اراده الهی در حفظ جان آن حضرت بود.

۱- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۵۴.

۲- تظلم الزهرا علیهاالسلام، ص ۲۶۸؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۸۷.

۳- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۸۳؛ نفس المهموم، ص ۴۸۱؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۰۵؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷۳؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۸.

۴- مقتل الحسین مقرم، ص ۳۸۷؛ نفس المهموم، ص ۴۸۰.

فصل چهارم: روی دیگر سکه

اشاره

فصل چهارم: روی دیگر سکه

پس از پایـان جنـگ مسـلحانه دو جریان حق و باطل در کربلا، فرمانـده سـپاه دشـمن، روش تازه ای در برابر اهل بیت در پیش گرفت.

۱ ـ تغییر روش

۱ ـ تغییر روش

حمید بن مسـلم درباره دگرگونی عملکرد دشـمن این گونه توضـیح می دهد: «در خیمه امام سجاد علیه السلام نشسته بودم که دیگر بار عمر بن سـعد فرا رسید. بانوان برخاسـتند و رودرروی او فریاد برآوردنـد و گریسـتند. [گویا جنایت های لشـکرش را برای وی بازگو می کردند.] او گفت: اصـحاب من! آگاه باشـید که کسـی حق ندارد به خیمه بانوان برود. متعرض این نوجوان بیمار هم نشویـد. زنان از او خواسـتند تا لباس های غارت شـده آنان را به ایشان باز گردانـد تا خود را بپوشاننـد. عمر بن سـعد گفت: هر کس چیزی از آنان ربوده است، به ایشان باز گرداند. (حمید بن مسـلم در ادامه می گوید:) ... به خدا سوگند! با این که بانوان، درخواست استرداد اموال را نزد وی مطرح کرده بودند، ولی چیزی را به آنان باز نگرداند».(۱)

۲ ـ افزایش مراقبت

۲ ـ افزایش مراقبت

عمر بن سـعد پس از صدور دستور استرداد اموال، برای تداوم برنامه های اجرایی خویش، تدابیر امنیتی ویژه ای برای نگهداری خاندان امام حسـین علیه السـلام در نظر گرفت و گروهی را به این کار گماشت. هدف عمر بن سـعد از این کار، باز گرداندن نظم و انضباط به سپاه خود و مقدمه چینی برای بردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به سوی کوفه بود.

شیخ مفید می نویسد: «عمر بن سـعد، گروهی را مأمور کرد که خیمه ها و سراپرده زنان، امام سجاد علیه السلام، خاندان حسین علیه السـلام و هر کسـی که را با آنان بود، به دقت زیر نظر داشـته باشـند و از آنان پاسبانی کنند. عمر بن سعد به اصحاب خود رو کرد و گفت: از آنان نگهـداری کنیـد تا هرگز کسـی از آنان از خیمه گاه فرار نکنـد. هم چنین کسـی نباید نسبت به آنان قصد سوء داشته باشد یا آنان را آزار دهد. آن گاه

۱- مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۸۴؛ ارشاد، ص ۲۴۲؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷۳؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۴.

به چادر نظامی خود بازگشت».(۱)

۳ _ درخواست پاداش

۳ _ درخواست پاداش

فرمانده سپاه دشمن برای نزدیکی بیش تر به حاکم کوفه و به دست آوردن جایگاه برتر نظامی، در چادر خویش سرگرم تهیه طرح بازگشت به کوفه بود. وی می کوشید با اقدام های خود، پی آمدهای حادثه ناگوار کربلا را به سود حاکمان بنی امیه تغییر دهد و آرامش نسبی را به سرزمین های اسلامی باز گرداند.

در این میان، قاتل امام حسین علیه السلام می خواست هر چه زودتر به دیدار فرمانده جنگ کربلا برسد و پاداش این کار را به دست آورد. «لشکریان به سنان بن انس می گفتند: تو حسین بن علی علیه السلام، فرزند فاطمه زهرا و نوه رسول خدا را کشته و بزرگ ترین مرد عرب را که برای حکومت خطری جدی به شمار می آمد، نابود کرده ای. اکنون که تو از حاکمان خویش، جاه و مقام انتظار داری، پس به سوی امیرانت برگرد و از آنان پاداش بخواه. ای سنان! بدان که اگر آنان در برابر کشتن حسین بن علی علیه السلام، همه اموال و دارایی های شان را به تو بسپارند، بسیار اندک و ناچیز است.

او که با سخنان مردم تحریک شده بود؛ بر اسب خویش سوار شد و به سوی چادر فرمانده لشکر حرکت کرد. سنان، مردی شاعر و مشهور بود، ولی کمی دیوانه به نظر می رسید. هنگامی که به خیمه عمر بن سعد رسید، با صدای بلند فریاد برآورد: اسبم را از طلا و نقره بار کنید؛ که من پادشاه باشکوهی را کشته ام. من، فرزند بهترین پدر و مادر مردم دنیا را نابود کردم؛ کسی که نسبش، والاترین نسب هاست و در میان قبیله خود از همگان برتر بود.»

عمر بن سعد گفت: گواهی می دهم که تو دیوانه ای و هیچ گاه خردمند نبوده ای. سپس به افرادش دستور داد او را به درون خیمه آورند. همین که سنان وارد چادر عمربن سعد شد، او با چوب دستی خود چند ضربه محکم به صورت سنان نواخت. آن گاه گفت: ای کودن! هرگز نسبت به حسین علیه السلام این گونه سخن مگوی. به خدا سوگند! اگر ابن زیاد این سخنان تو را بشنود، بی درنگ سرت را از بدن جدا می کند».(۲)

۱- ارشاد، ص ۲۴۲.

۲- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۴؛ مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۲۰۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۵.

۴ _ ماه کوفه

۴ _ ماه کوفه

نخستین مرحله از برنامه های عمر بن سعد، فرستادن سر مقدس امام حسین علیه السلام به کوفه بود. هرچند این کار در آن زمان، میان دو طرف جنگ، رسم سیاسی پذیرفته شده ای به شمار می آمد، ولی فرستادن سر امام حسین علیه السلام نزد حاکم کوفه و گرداندن آن در شهر، جنبه های دیگری نیز به خود می گرفت که بدین شرح است:

الف _ امام حسین علیه السلام بزرگ ترین خطر حکومت به شمار می رفت که به طور طبیعی با کشته شدن وی، امیدواری مخالفان برای سرنگونی یزید به ناامیدی تبدیل می شد.

ب _ دشمنی دیرینه و کینه بی پایان بنی امیه نسبت به بنی هاشم با این رفتار ناپسند تا اندازه ای فرو می نشست.

ج _ ایمان و دین داری مردم با این کار سست می شد و تقدس امام حسین علیه السلام و خاندان علی علیه السلام نزد مردم از بین می رفت.

به طور کلی با این کار، انگیزه های دینی مردم افول می کرد و مخالفت با حکومت یزید نیز کاهش می یافت. بدین سان «هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، عمر بن سعد، سر او و یارانش را از بدن ها جدا کرد و آن ها را نزد ابن زیاد فرستاد. مردم در کوفه جمع شده بودند و به سرها می نگریستند».(۱)

۵ _ جنایت فراگیر

۵ _ جنایت فراگیر

عمر بن سعد که کاملاً در باتلاق گناه فرو رفته و دستش به خون فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آلوده شده بود، با نیرنگ بازی خاصی می کوشید دست همه قبایل را به خون حسین بن علی علیه السلام بیالاید. او با طرح نقشه ای زیرکانه برای فرستادن سرها نزد ابن زیاد، سرها را میان قبایل تقسیم کرد تا همه قبایل در این جنایت سهم بگیرند و هیچ قبیله ای نتواند بعدها ادعا کند که در کشتن حسین علیه السلام، مشارکت نداشته و بی گناه است.

«عمر بن سعد عصر روز عاشورا، سر مقدس امام حسین علیه السلام را به وسیله خولی بن یزید اصبحی

۱- اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۲؛ ارشاد، ص ۲۴۳؛ لهوف، ص ۱۶۰؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۳؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۴۰.

و حمید بن مسلم ازدی نزد عبیداللّه بن زیاد، حاکم کوفه فرستاد.»(۱) آن گاه دستور داد «سرهای دیگر یاران حسین را از بدن ها جدا کنند و پس از شستن خاک و خون شان، آن ها را نزد عبیداللّه ببرند. عمر بن سعد، هفتاد و دو یا هفتاد و هشت سر شهیدان کربلا را به وسیله شمر بن ذی الجوشن، قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج به کوفه فرستاد».(۲)

«قبایل شرکت کننده در جنگ با تحریک عمر بن سعد و برای تقرب جستن نزد ابن زیاد و یزید، سرهای شهیدان را میان خود تقسیم کردند: قبیله کنده که قیس بن اشعث، بزرگ و سرپرست آن ها بود، سیزده سر برداشت. طایفه هوازن به ریاست شمر بن ذی الجوشن، دوازده سر گرفت. قبیله بنی تمیم، هفده سر و قبیله بنی اسد، شانزده سر بر داشتند.

طائفه مذحج نیز هفت سر سهیم شدند و بقیه مردم، سیزده سر برداشتند».(۳)

۶ _ اسب تاختن بر بدن های بی سر

۶ _ اسب تاختن بر بدن های بی سر

رفتار زشت، ناجوانمردانه و دور از انسانیت یزیدیان در اسب تاختن بر بدن یاران امام حسین علیه السلام هیچ توجیه عقلی، شرعی و سیاسی نداشت. آنان تنها بر پایه کینه های دیرینه قومی و تکمیل جنایت های خود، به این رفتار غیر انسانی دست زدند. آن چه این گمانه زنی را بیش تر تقویت می کند، سخن ابو ریحان بیرونی است که می گوید: «آن چه یزیدیان با حسین بن علی انجام دادند، هیچ یک از امت های پیشین با شریرترین مردم از انقلابیون، دزدان و دیگر اخلال کنندگان نظم و امنیت انجام ندادند. آنان بر حسین علیه السلام و یارانش شمشیر کشیدند. سپس بدن های آنان را تیرباران و سنگ باران کردند و بر بدن هاشان اسب تاختند».(۴)

ابی مخنف، حادثه اسب تاختن بر بدن های شهیدان کربلا را به تفصیل بیان می کند و می گوید: «عمر بن

۱- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۳؛ ارشاد، ص ۲۴۳؛ لهوف، ص ۱۶۰؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۴۰.
۲- ارشاد، ص ۲۴۳؛ لهوف، ص ۱۶۰؛ قصه کربلا، ص ۳۹۰؛ نفس المهموم، ص ۴۸۶.
۳- لهوف، ص ۱۶۲؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۱؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۱۲؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷۴.
۴- آثار الباقیه، ص ۳۲۹.

سعد پس از آتش سوزی خیمه گاه، به افرادش گفت: چه کسی داوطلب است که بر پشت و سینه حسین علیه السلام، اسب بتازد. از آن میان، ده نفر داوطلبانه حاضر شدند که عبارت بودند از: اسحق بن حوبه، اَخنس بن مرثد، حکیم بن طفیل سنبسی، عمر بن صُبیح صیداوی، رجاء بن مفقذ عبدی، سالم بن خیثمه جعفی، واحظ بن غانم، صالح بن وهب جُعفی، هانی بن شبث حضرمی و اسید بن مالک.

آنان بدن حسین علیه السلام را لگدکوب اسبان کردند و سینه و پشت آن حضرت را درهم شکستند. سپس به کوفه آمدند و برای گرفتن جایزه نزد ابن زیاد رفتند. ابن زیاد گفت: شما کیستید؟ اسید بن مالک گفت: ما بر بدن حسین، اسب راندیم و استخوان های سینه و پشت او را درهم شکستیم. ابن زیاد به آنان اعتنایی نکرد و جایزه اندکی به آنان داد. ابو عمر زاهد گفت: به آنان نگریستم، دیدم همه آنان زنازاده اند».(۱)

۱- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۲۰۲؛ لهوف، ۱۵۲؛ مثیر الاحزان، ص ۷۸؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷۳؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۲؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۱۱.

فصل پنجم: شب بی بدیل

اشاره

فصل پنجم: شب بی بدیل(۱)

در زندگی اهل بیت علیهم السلام هیچ شبی اندوه بارتر از شام غریبان وجود ندارد، به گونه ای که زبان و قلم از توصیف آن ناتوان است.

۱ _ سبزپوشان در قتلگاه

۱ _ سبزپوشان در قتلگاه

بدن های بی سر و به خون تپیده حسین علیه السلام و یارانش روی ریگ ها و خارهای صحرای کربلا بر جا مانده است. تنها بادهای سوزان و رقص خارهای مغیلان، بدن های آنان را نوازش می دهند. ماه و ستارگان خون می گریند و فرشتگان آسمان همراه پیامبران، برای عرض تسلیت کنار جنازه حسین علیه السلام و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، علی مرتضی علیه السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام فرود آمده اند.

عُدی می گوید: «هنگامی که در کربلا، زخم های زیادی بر من وارد شد، ناگزیر همان جا ماندگار شدم. در حالت نیمه بیدار بودم که بیست سوار به سوی قتل گاه آمدند. لباس هایشان سبز و معطر بود به عنایت و قدرت بی همتای خداوند، پیکر حسین مانند زمان پیش از شهادت نمایان گردید. آن مرد گفت: ای پسرم! تو را کشتند و از آشامیدن آب بازداشتند. آنان گناه کارترین مردمان نزد خداوند هستند. سپس به افرادی که پیرامون او حلقه زده بودند، گفت: ای پدرانم؛ آدم، ابراهیم و اسماعیل و ای برادرانم؛ موسی و عیسی! می بینید طغیان گران با فرزندم حسین علیه السلام چه کردند؟ به خدا سوگند! شفاعت من هرگز به آنان نمی رسد. عدی می گوید: چون خوب دقت کردم و با توجه کامل بدان مرد نگریستم، دیدم آن مرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است».(۲)

۲ _ پروانگان شمع وجود عقیله

۲ _ پروانگان شمع وجود عقیله

در گوشه دیگر این صحرا و کمی دورتر از قتل گاه، خاندان حسین بن علی علیه السلام به عزاداری و نوحه سرایی سرگرمند و تنها به پشتوانه روح بزرگ زینب علیهاالسلام توانسته اند در برابر این کوه اندوه

۱- حیاه الامام الحسین، ج ۳، ص ۳۰۸؛ نفس المهموم، ص ۴۸۹؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۶۵؛ الثاقب، ص ۳۳۱.

۲- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۵۷؛ تظلم الزهراء علیهاالسلام، ص ۲۷۴.

و مصیبت، تاب بیاورند. آنان شب پیش همه چیز داشتند و امشب هیچ چیز ندارند.(۱)

پـدر، برادر و فرزنـدانی که تا دیشب در کنارشان بودنـد، اینک در چند قدمی آنان با سـرهای بریده و بدن های تکه تکه روی ریگ های بیابان به خون تپیـده انـد؛ گویا چشم به راه خاندان خویش هسـتند. دشـمن با وضع مقررات ناجوان مردانه و دور از عواطف و عقلانیت، اهل بیت را از رفتن به کنار جسدهای مطهر شهیدان باز داشته است و خاندان حسین علیه السلام در صحرا زنـدانی شـده انـد. در این شب، یکی از عمه اش جویـای پـدر می شـود. یکی از پیراهن سـوخته و دیگری از برادران شـهیدش سخن می گوید. فاطمه صغرا نیز از گوشواره ربوده، گوش زخمی و بدن تکه تکه پدرش با زینب درد دل می کند.

باری، هر یک از اهل بیت به گونه ای با تکیه گاه خویش، عقیله بنی هاشم به گفت وگو نشسته اند. کودکان روی ریگ های بیابان گریه می کنند و گاه از آینده سخن می رانند. اندکی می خوابند، سپس دوباره با گریه بیدار می شوند.

۳ـ پرپر شدن غنچه ها

۳ـ پرپر شدن غنچه ها

یکی از مصیبت های اهل بیت در این شب که بر اندوه آنان افزود، گم شدن دو کودک بود. آن دو در پی تهاجم دشـمنان به خیمه گاه، راهی بیابان شـده بودنـد تا از دست دشـمن در امان باشـند، ولی به دلیل ناتوانی جسـمی، شـدّت تشـنگی و ترس از دشمن نتوانسته بودند دوباره به اهل بیت بپیوندند.

مرحوم حایری می نویسد: «دو کودک از خاندان حسـین علیه السلام در شب یازدهم محرم ناپدید شدند. شب هنگام که زینب علیهاالسـلام به گردآوری عیال و اطفال حسین علیه السلام پرداخت، همگان را گرد آورد. او دید دو طفل در میان آنان نیست. از این رو، عقیله بنی هاشم پی آنان شـتافت. او با جست و جوی فراوان در بیابان، آن دو را پیدا کرد. دید آن دو کودک دست در گردن یکـدیگر خوابیـده انـد. زینـب علیهاالسـلام، آنـان را حرکـت داد تـا بیـدار شونـد، ولی هر چه آن دو را حرکـت داد، واکنشی ندید. وقتی به دقت نگریست، دید روحشان به آسمان پرواز کرده است.

هنگامی که این حادثه به گوش گماشتگان عمر بن سعد رسید، آنان به اهل بیت اجازه دادند که آب

۱- اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۸۹؛ نفس المهموم، ص ۴۸۹؛ حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۳۰۹.

بیاورنـد. هنگامی که آب آوردند، اطفال حسـین علیه السـلام از آنان، رو گرداندند و گفتند: ما چگونه آب بیاشامیم، در حالی که فرزند رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم را تشنه شهید کردند.»(۱) چنین واکنشـی آن هم در سخت ترین شرایط، میزان وفاداری آنان را به تکیه گاه شان به خوبی نشان می دهد.

۴ _ شکوه بخش شب

۴ _ شکوه بخش شب

یکی از برنامه های اساسـی و بنیادین زینب علیهاالسـلام، مناجات با خداونـد بود. وی بر پایه گزاره های دینی، افزون بر فعالیت های اجتماعی، همانند امام حسـین علیه السـلام بر پا داشتن نماز و ارتباط با آفریدگار هستی را در آن لحظه های حساس از یاد نبرد. دختر علی علیه السـلام در دل شب با ناله های جان سوز خود، سـینه آسـمان را می شـکافت و زمین را با گام های خسته، ولی اسـتوارش به لرزه در می آورد. وی مانند مادرش، سـکوت بی پایان شب نینوا را با نیایش های عاشـقانه اش می شـکست؛ پرستش و نیایشی که آوای دل نشینش بر دل های شکافته و تن های بی سر شهیدان نیز اثر می کرد.

عقیله بنی هاشم «با وجود مصـیبت ها و سـتم هایی که بر او وارد شد، نماز شب را برپا داشت. البته سستی و ناتوانی از هر سو بر زینب علیهاالسـلام هجوم می آورد، به گـونه ای که دختـر زهرای اطهر علیهاالسـلام نـاگزیر شـد نمـاز شب را نشسـته به جـای آورد».(۲)

۵ _ عروج نور

۵ _ عروج نور

دشـمنان پس از کشـتن امـام حسـین علیه السـلام و اسب تاختن بر بـدن وی، سـر آن حضـرت را نیز بریدنـد. طبری می نویسـد: «خولی همراه سـر امام به سوی کوفه حرکت کرد. هنگامی که به دارالاماره رسـید، کارهای رسـمی روزانه تعطیل شـده بود. به همین دلیل، وی ناگزیر شـد سـر مقدس امام حسـین علیه السـلام را به منزل آورد و آن را میان اجاقش قرار دهد. سـپس خولی وارد خـانه شـد و به اتـاق خوابش رفت. همسـرش به او گفت: چه خـبر؟ بـا خود چه همراه آورده ای؟ او گفت: ثروت زیـادی آورده ام که تو را از دنیا بی نیاز کنـد. آن گاه توضـیح داد که سر حسـین را به خانه آورده است. همسـرش به او گفت: مردم طلا و نقره می آورند، تو سـر فرزند رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم را آورده ای؟ به خدا سوگند! هرگز سـرم را با تو بر یک بالین نمی گذارم و در

۱- معالی السبطین، ج ۲، ص ۸۹ .

۲- حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۳۰۹.

یک خانه با تو زندگی نخواهم کرد.

آن زن روایت می کنـد که از بستر خواب برخاسـتم، به حیاط خانه رفتم و زن همسایه را که اُسدیه نام داشت، باخبر کردم. آن گاه باهم نشـستیم و بدان سـر نگاه می کردیم. به خدا سوگند! فراموش نمی کنم که نوری روشن، گسترده و ستون مانند از آن سر مقدس به آسمان بالا می رفت. در همین حال، پرندگان زیبای سفید رنگ در اطراف آن سر مقدس پرواز می کردند».(۱)

۱- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۵.

فصل ششم: کاروان اَسیران

اشاره

فصل ششم: کاروان اَسیران

زیر فصل ها

۱ _ تماشای خورشید

۲ _ کاروان نور

۳ _ شتران برهنه

۴ _ تکیه دادن بر عصا

۵ _ شمارگان اسیران

۶ _ مردان اسیر

۷ _ زنان اسیر

۸ _ زنان اصحاب

۱ _ تماشای خورشید

۱ _ تماشای خورشید

طبری می نویسد: «حامل سر امام در آغاز صبح یازدهم محرم نزد عبیداللّه بن زیاد رفت.»(۱) مردم کوفه که از گوشه و کنار، خبر آمدن سر امام را شنیده بودند، به سوی دارالاماره می رفتند. ابن اثیر می نویسد: «پس از کشته شدن امام حسین علیه السلام، عمر بن سعد، سر او و اصحابش را به سوی ابن زیاد فرستاد. مردم جمع شدند و به سرهای شهدا می نگریستند».(۲)

«بُشر بن مالک، حامل سر امام، نزد عبیداللّه بن زیاد رسید و هنگامی که سر نورانی امام را پیش روی حاکم کوفه قرار داد، این شعر را خواند: رکاب اسبم را از طلا و نقره پر کن؛ زیرا من پادشاه بلند مرتبه ای را کُشتم. بهترین مردم را کشتم که همگان، خاندانش را به بزرگی می شناسند؛ کسی که پدر و مادرش والاترین انسان های روی زمین بودند. ابن زیاد از سخنان وی خشمناک شد و گفت: اگر می دانستی که او چنین است، پس چرا او را کشتی؟! به خداوند سوگند! به تو پاداشی نمی دهم و

تو را به او ملحق می کنم. سپس عبیداللّه با شمشیر، گردن حامل سر امام را بُرید».(۳)

حاکم کوفه که دست پرورده دستگاه خلافت غاصبانه بنی امیه بود، می کوشید مردم نه تنها با ویژگی های ممتاز و بی بدیل اهل بیت آشنا نشوند، بلکه فضای ذهن و اندیشه آنان از کینه و بدبینی نسبت به اهل بیت لبریز گردد. از این رو، بدین کار دست یازید تا کسی از خوبی های حسین سخن نگوید و پیش روی او، از خاندان علی علیه السلام تجلیل نکند.

۱- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۵؛ ارشاد، ص ۲۴۳؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۲.

۲- اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۲.

۳- کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۳۲؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۳۸؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۲؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹.

۲ _ کاروان نور

۲ _ کاروان نور

در قبایل عرب از دیرباز، اسیر گرفتن در جنگ، رسم پـذیرفته شـده ای بود و بازماندگان طرف بازنده جنگ به طور طبیعی به اسارت جانب پیروز در می آمدند. با این حال، در حادثه کربلا برخلاف جنگ های رایج آن روزگار، سپاهیان یزید نتوانستند حتی یـک مرد جنگی را از سپاه امـام حسـین علیه السـلام، دسـتگیر کننـد و به اسارت بگیرنـد؛ زیرا یاران حسـین بن علی علیه السلام بر پایه آموزه های دینی و فکری پیشوای بزرگ خود، اسارت در چنگال یزیدیان را ننگ می دانستند.(۱) از این رو، هر یـک تـا آن جـا که توان داشـتند، در برابر دشـمن جنگیدنـد و در مبـارزه رویـاروی بـا آنان به شـهادت رسیدند. در این میان، یزیدیان، اهل بیت امام حسین علیه السلام را که در صحنه نبرد حاضر بودند، به اسارت بُردند. این کار در پی «غارت خیمه گاه اهل بیت و آتش سوزی آن ها انجام گرفت. بانوان ارجمند با سر و پای برهنه از خیمه ها بیرون می دویدند و گریه و زاری سر می دادند و با حالت بی کسی به اسارت می رفتند».(۲)

۳ _ شتران برهنه

۳ _ شتران برهنه

دشـمن سـنگ دل، اهل بیت را با بدترین حالت و شدیدترین فشارهای روحی و جسـمی به کوفه رساند. رفتار دشـمن با اسیران خود به خود از مـاهیت یزیـدیان پرده برمی دارد. آنـان در مسـیر کربلا تا کوفه، رفتاری غیرانسانی و دور از عاطفه را نسبت به اسـیران در پیش گرفتنـد. سـربازان یزیـد، بارها با زخم زبان، اسـتهزا، تهدیـد و کتک کاری، به خاندان حسـین علیه السـلام بی حرمتی کردند.

امام سجاد علیه السلام که همراه اسیران بود، چگونگی به اسارت رفتن و برخورد دشمن را با خاندان علی علیه السلام این گونه بیان می کند: «مرا بر شتر لاغر و برهنه ای سوار کردند و سر پدرم حسین را بالای نیزه زدند. بانوان در پشت سر ما بر شتران بی زین سوار بودند. دیده بانان پشت سر و اطراف ما کشیک می دادند و با نیزه های کشیده، اطراف ما را فرا گرفته بودند. اگر از دیده هر کدام ما، اشکی

۱- مقتل الحسین مقرم، ص ۲۳۲.

۲- لهوف، ص ۱۰۱؛ نفس المهموم، ص ۴۸۱؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۷۴۳؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۸.

سرازیر می شد، سرش را با نیزه می کوبیدند به این شیوه ما را به اسارت بُردند تا وارد دمشق کردند».(۱)

در حادثه به اسارت رفتن خانـدان حسـین علیه السـلام، بیش ترین فشارها بر زنان وارد شد. راوی می گوید: «لشـکریان عمر بن سعـد، بـانوان را در میـان دشـمنان با صورت های باز بر شتران بی جهاز، سوار کردنـد و به اسارت بُردنـد. آنان با سـخت ترین مصیبت ها و اندوه ها به سوی کوفه حرکت کردند».(۲)

۴ _ تکیه دادن بر عصا

۴ _ تکیه دادن بر عصا

بیمـاری امـام سـجاد علیه السـلام به گونه ای بود که نمی توانست بنشـیند یـا از جای برخیزد و راه برود. از این رو، با زحمت بر عصا تکیه داده بود و تا اندازه ای می توانست خود را کنترل کند.

راوی می گوید: «چگونگی کوچ اسیران اهل بیت، مرا بی اختیار به یاد بیرون آمدن آنان از مدینه انداخت. آنان در آن زمان با عزت و افتخار از مـدینه بیرون آمدند، ولی اینک از آن چه بر آنان می گذشت، می گریسـتم. در این میان، نظرم به امام سـجاد علیـه السـلام افتـاد. وی در اثر بیمـاری شدیـد نمی تـوانست خـود را نگـه دارد و بایسـتد. از ایـن رو، به زمین می افتـاد و بر می خاست. او عصایی به دست گرفته و بدان تکیه داده بود و می کوشـید آهسـته آهسته به سوی عمه اش زینب علیهاالسلام برود. وی به زینب علیهاالسلام رو کرد و فرمود: مرا سوار شتر کن. این جا بود که قلب من شکست و اندوهم زیاد شد.

زینب علیهاالسـلام او را گرفت تا سوار کند، ولی علی بن الحسـین علیه السـلام از ناتوانی، بار دیگر بر زمین افتاد. شـمر که این حالت را دیـد، به سوی او آمـد و با تازیانه ای که در دست داشت، بر بدن امام سـجاد علیه السـلام فرود آورد. امام سـجاد علیه السـلام به صدای بلند ندا داد: وا محمداه، وا جداه، وا حسـینا! زینب علیهاالسلام گریست و به شمر گفت: ای شمر! به این بیمار پدر از دست داده سخت مگیر. او سرسلسله امامت و پیشوای خلافت است. با او مدارا کن.

در این هنگام دیـدم پیر زن دیگری آمد و با زینب علیهاالسـلام همکاری کرد تا علی بن الحسـین علیه السـلام بر شتر سوار شد. پرسیدم: این بانو کیست؟

گفتند: فضه، خدمت کار فاطمه زهرا علیهاالسلام است. وقتی امام را بر شتر برهنه سوار کردند، نمی توانست

۱- نفس المهموم، ص ۴۸۹.

۲- لهوف، ص ۱۶۳؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۴؛ نفس المهموم، ص ۴۹۰؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۴۰.

بنشیند. از این رو، پاهایش را زیر شکم شتر بستند و آن گاه به سوی کوفه حرکت کردند».(۱)

۵ _ شمارگان اسیران

۵ _ شمارگان اسیران

همان گونه که گفتیم میان یاران حسین علیه السلام هیچ مرد جنگ جویی باقی نمانده بود تا به اسارت برود. بنابراین، کاروان اسیران کربلا را به جز امام سجاد علیه السلام، کودکان و زنان تشکیل می دادند. به اسارت بردن زنان و کودکان، لکه ننگی بر پیشانی حکومت یزید باقی گذاشت و برگ زرین دیگری بر دفتر مبارزات حق طلبانه حسینی افزود. خاندان حسین علیه السلام، جز آنان که در هجوم به خیمه گاه یا در بیابان جان باختند، همگی به اسارت درآمدند. گفته اند: «در عصر عاشورا، اهل حرم حسین بن علی علیه السلام همگی اسیر شدند.»(۲) شیخ عباس قمی می افزاید: «دشمن، تمام اهل حرم را به اسارت برد. تنها شهربانو به اسارت نرفت و خود را در آب فرات تلف کرد».(۳)

البته به تصریح برخی روایات تاریخی، این شهربانو، مادر امام سجاد علیه السلام و همسر امام حسین علیه السلام نیست و ممکن است نام بانوی دیگری از همراهان امام حسین علیه السلام باشد؛ زیرا آن شهربانو در کربلا حضور نداشته است. گفته اند: «شهربانو نام یکی از بانوانی است که همراه کاروان اسیران از کربلا به کوفه حرکت می کرد، نه همسر امام حسین علیه السلام و مادر امام سجاد علیه السلام؛ زیرا وی در کربلا حضور نداشت».(۴)

۶ _ مردان اسیر

۶ _ مردان اسیر

در منابع آمده است که شماری از مردان بنی هاشم نیز به اسارت رفتند که دلیل آن، بیماری طاقت فرسا یا جراحت شدید بوده است. نام این افراد به شرح زیر است.

۱- معالی السبطین، ج ۲، ص ۹۲.

۲- اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۸۹ .

۳- نفس المهموم، ص ۴۹۱.

۴- مناقب، ج ۴، ص ۱۱۲.

۱ ــ امام علی بن الحسین علیه السلام : بیماری و ناتوانی، او را زمین گیر ساخته بود و ۲۳ سال داشت.(۱)

۲ ــ حسن بن حسن المجتبی علیه السلام : برای یاری عمویش به کربلا آمده و در میدان نبرد هیجده زخم برداشته بود.(۲)

۳ ــ زید بن حسن مجتبی علیه السلام .(۳)

۴ ــ عمرو بن حسن مجتبی علیه السلام .(۴)

۵ ــ امام محمد بن علی بن الحسین علیه السلام : در آن زمان دو یا چهار سال سن داشت.(۵)

۶ ــ محمد اصغر بن علی بن ابی طالب.(۶)

۷ ــ محمد بن مسلم بن عقیل.(۷)

۸ ــ ابراهیم بن مسلم بن عقیل.(۸)

۹ ــ مرقع بن ثمامه اسدی: یکی از اصحاب بود که پس از مبارزه طولانی با دشمنان، تیرهایش

۱- لهوف، ص ۱۶۴؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۴.

۲- لهوف، ص ۱۶۵؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۴؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۱۳.

۳- لهوف، ص ۱۶۵؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۴؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۱۹؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۳.

۴- لهوف، ص ۱۶۵؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۴؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۱۹؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۳.

۵- العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۷۱؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۴؛ قصه کربلا، ص ۴۰۴.

۶- مناقب، ج ۴، ص ۱۱۳.

۷- امالی صدوق، مجلس ۱۹؛ الشهید مسلم بن عقیل، ص ۱۸۹.

۸- امالی صدوق، مجلس ۱۹؛ الشهید مسلم بن عقیل، ص ۱۸۹.

تمام شد. در این لحظه، به چنگک افراد عمر بن سعد افتاد. خاندان وی که در سپاه کوفه و رودرروی امام حسین علیه السلام می جنگیدنـد، نزد عبیداللّه از وی وساطت کردند تا زنده بماند. عبیداللّه نیز او را به دلیل همکاری با حسـین علیه السـلام، به منطقه زاره تبعید کرد.(۱)

۷ _ زنان اسیر

۷ _ زنان اسیر

تاریخ نگاران، زنان اسیر بنی هاشم را تا پانزده زن و دختر می دانند که عبارت اند از:

۱ _ زینب العقیله: دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام، خواهر امام حسین علیه السلام و همسر عبداللّه بن جعفر.(۲)

۲ _ امّ کلثوم: دختر علی بن ابی طالب و خواهر امام حسین علیه السلام .(۳)

۳ _ فاطمه صغرا: دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام و خواهر امام حسین علیه السلام .(۴)

۴ _ سکینه: دختر امام حسین علیه السلام .(۵)

۵ _ فاطمه: دختر امام حسین علیه السلام .(۶)

۶ _ رباب: دختر امرء القیس، همسر امام حسین علیه السلام .(۷)

۱- مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۴؛ قصه کربلا، ص ۴۰۸؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۹۷.

۲- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۹.

۳- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۳.

۴- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۳۰۷.

۵- مقاتل الطالبین، ص ۱۱۹.

۶- العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۷۱؛ ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۳۱۶.

۷- کامل، ج ۲، ص ۵۸۱؛ ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۳۱۳.

۷ ــ رقیه: دختر ۴ ساله امام حسین علیه السلام که در شام درگذشت.(۱)

۸ ــ رقیه: دختر مسلم بن عقیل.(۲)

۹ ــ دختر کوچک دیگری از مسلم بن عقیل.(۳)

۱۰ ــ ام الثفر؛ همسر عقیل و مادر جعفر بن عقیل که همراه فرزندش به کربلا آمده بود.(۴)

۱۱ ــ ام کلثوم: دختر عبداللّه بن جعفر.(۵)

۱۲ ــ رمله: مادر قاسم شهید، فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام .(۶)

۱۳ ــ شهربانو: مادر کودکی که از خیمه ها بیرون آمد و هانی بن شیث، او را شهید کرد. این بانو غیر از مادر امام سجاد علیه السلام است.(۷)

۱۴ ــ لیلی: دختر مسعود بن خالد تمیمی و مادر عبداللّه اصغر که در کربلا شهید گردید.(۸)

۱۵ ــ فاطمه: دختر امام حسن مجتبی علیه السلام و مادر حضرت باقر علیه السلام که همراه امام سجاد علیه السلام

۱- نفس المهموم، ص ۵۸۴؛ ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۳۰۹.

۲- قصه کربلا، ص ۴۰۶.

۳- ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۲۵۵.

۴- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۳۱۷.

۵- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴.

۶- قصه کربلا، ص ۴۰۶.

۷- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۳۰۹.

۸- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۳۰۸.

به کربلا آمده بود.(۱)

۸ _ زنان اصحاب

۸ _ زنان اصحاب

پس از زنان بنی هاشم، بانوان اصحاب بیش ترین شمار اسیران را تشکیل می دادند که نام آنان بدین قرار است:

۱ _ فضه خادمه: کنیز و خدمت کار حضرت زهرا علیهاالسلام .(۲)

۲ _ حُسنیه: خدمت کار امام سجاد علیه السلام که همراه پسرش منجع به کربلا آمده بود.(۳)

۳ _ همسر عبداللّه بن عُمیر کلبی: او همراه شوهرش به کربلا آمده بود و می خواست شوهرش را به دفاع از اهل بیت تحریک کند، ولی وی نپذیرفت. امام حسین علیه السلام این بانو را به خیمه بازگرداند.(۴)

۴ _ فکیهه: خدمت کار رباب، همسر امام حسین علیه السلام و مادر قارب بن عبداللّه اریقط که همراه فرزندش به کربلا آمده بود.(۵)

۵ _ بحریه: دختر مسعود خزرجی که همراه شوهر و فرزندش به کربلا آمدند.(۶)

۶ _ ام خلف: همسر مسلم بن عوسجه (بنا بر روایتی). بیش تر تاریخ نگاران، وی را کنیز مسلم

۱- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۵.
۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۵.
۳- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۴۷؛ ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۳۱۸.
۴- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۱.
۵- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۸؛ ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۳۱۷.
۶- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۲۷.

بن عوسجه اسدی دانسته اند.(۱)

۱- نفس المهموم، ص ۳۶۹؛ ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۳۰۵.

فصل هفتم: گذر بر کوی به خون تپیدگان

اشاره

فصل هفتم: گذر بر کوی به خون تپیدگان

خاندان حسین علیه السلام، شام غریبان را در بیابان و در چند قدمی عزیزان به خون تپیده خویش سپری کردند. آنان تمام شب را در انتظار فرا رسیدن صبح و دیدن بدن های پاره پاره کشتگان کوی عشق گذراندند.

۱ ـ حجله بی مانند

۱ ـ حجله بی مانند

خانـدان حسـین علیه السـلام هنگامی که به قتل گاه رسـیدند، با اشتیاقی وصف ناپذیر، خود را به پیکرهای تکه تکه عزیزانشان خویش رساندنـد. دیروز زینب علیهاالسـلام بـا برادرش رودررو گفت وگو می کرد، ولی اینـک رگ های بریـده و خون آلود برادرش اندکی از تنهایی وی می کاهد. دیروز، حسین علیه السلام، تکیه گاه و روشنایی چشم خواهر بود و این بار حسین علیه السـلام به زینب تکیه می زنـد. خـدا می داند زینب، امام سـجاد علیه السـلام و دیگر خاندان علی علیه السـلام در این لحظه چه حالی داشـتند. اهل بیت بی اختیار خود را از بالای جهاز شتر بر روی زمین می انداختند. هر کس، پیکری را در بغل می گرفت و به گریه و زاری می پرداخت.

هنگامی که چشم خاندان پاک حسـین علیه السـلام بر بدن های بی سـر شـهیدان افتاد، بسیار گریستند. آنان به سر و روی خود سیلی می زدند و نوحه سرایی می کردند.»(۱) ابومخنف از قره بن قیس تمیمی نقل می کند که وی گفت: «به زنان، فرزندان و خاندان اهل بیت نگریستم که از کنار بدن حسین

۱- قمقام زخار، ص ۴۷۳؛ تظلم الزهراء علیهاالسلام، ص ۲۷۰؛ قصه کربلا، ص ۴۰۹؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۴۰.

علیه السلام می گذشتند، گریه سر می دادند و به صورت می زدند».(۱)

۲ _ مروارید و آینه

۲ _ مروارید و آینه

زینب علیهاالسلام با دیدن پیکر پاره پاره برادر سراپا آتش گرفت، به گونه ای که دود این سوختن، سینه آسمان را شکافت و از آن فراتر رفت. زینب علیهاالسلام اندکی به بدن حسین علیه السلام نگریست. آن گاه برادر را بوسید و گفت: «پدرم فدای کسی باد که دوست داشتم جانم فدای او گردد. پدرم نثار کسی باد که دلش پر از اندوه و غم بود تا از دنیا در گذشت. پدرم فدای کسی باد که او را تشنه شهید کردند. پدرم فدای کسی باد که محاسن او را با خونش رنگین ساختند. ای حسین علیه السلام، ای ابی عبداللّه علیه السلام ! وای از غم ها و سختی هایی که تو را در خود فرو بُرد؛ گویا امروز جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در گذشته است».(۲)

۳ _ اهدای قربانی

۳ _ اهدای قربانی

پس از آن، زینب علیهاالسلام با قلبی آکنده از معرفت به خداوند و اظهار رضایت کامل از تقدیر الهی به ویژه شهادت حسین بن علی علیه السلام، با خداوند خود به راز و نیاز پرداخت. هرچند زینب علیهاالسلام، امام معصوم و تکیه گاهش را از دست داده است، خود و خاندانش در اسارت به سر می برند و زخم زبان، خشونت و کردارهای ناپسند دشمن نیز هر لحظه دل زینب علیهاالسلام را آتش می زند، ولی چنان با خدا سخن می گوید که گویا هیچ حادثه ناگواری برای او پیش نیامده است. زینب علیهاالسلام نه تنها شکوه و ناله نمی کند، بلکه در سخت ترین و بدترین وضعیت، قربانی خود را نزد پروردگار کوچک می داند و با فروتنی در پیشگاه خداوند «دستان خود را زیر بدن مبارک و پاره پاره امام حسین علیه السلام می برد و او را به سوی آسمان بالا می آورد. آن گاه

۱- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۶؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۶؛ لهوف، ص ۱۵۰؛ نفس المهموم، ص ۴۹۲.

۲- لهوف، ص ۱۵۰؛ تظلم الزهرا علیهاالسلام، ص ۲۷۰.

می گوید: بار خدایا! این قربانی را از ما بپذیر».(۱)

۴ _ سخن گفتن با رسول خدا

۴ _ سخن گفتن با رسول خدا

اهل بیت هنگام رویارویی با مشکلات، گرفتاری ها و مصیبت ها همیشه به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پناه می بُردند؛ زیرا تکیه گاه واقعی آنان و واسطه فیض الهی بود. زینب علیهاالسلام نیز هنگامی که با منظره جان سوز قتل گاه روبه رو شد، با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنین درد دل کرد: «ای رسول خدا! ای آن که فرشتگان آسمان بر تو درود می فرستند؛ این حسین علیه السلام به خون تپیده توست که بدنش را پاره پاره کردند. فرزندانت را به اسارت می برند، نوه ات را شهید کردند و بادهای بامدادان بر او می وزد».(۲)

۵ _ درد دل با مادر

۵ _ درد دل با مادر

دختران همواره دردهای پنهان و آشکارشان را نخستین بار با مادر خود در میان می گذارند؛ زیرا مادر، جلوه عشق ناب و محبت پاک به فرزند است. زینب علیهاالسلام نیز در صحرای کربلا با دیدن دردها و اندوه های اهل بیت به سراغ مادر رفت و خطاب به وی گفت: «ای مادر، ای دختر بهترین انسان ها! به صحرای کربلا نظری انداز و فرزند خود را ببین که سرش بر نیزه مخالفان و تنش میان خاک و خون غلتان است. این جگرگوشه توست که در این بیابان روی خاک افتاده است. دختران خود را بنگر که سراپرده آنان را سوزاندند و ایشان را بر شتران برهنه سوار کردند و به اسیری می برند. ای مادر! ما فرزندان توییم که به تنهایی گرفتاریم».(۳)

۶ _ با یاران محمد صلی الله علیه و آله وسلم

۶ _ با یاران محمد صلی الله علیه و آله وسلم

پس از آن، زینب علیهاالسلام روی سخن و درد پنهانی خود را به جانب اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم متمایل می سازد و به عنوان گله مندی یا سپاس گزاری با آنان سخن می گوید. دختر علی از کسانی

۱- مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۶؛ سوگ نامه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم، ص ۳۹۵.

۲- لهوف، ص ۱۵۰؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۶؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۶؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷۴؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۴۰.

۳- قصه کربلا، ص ۴۱۱.

گله می کند که حسین بن علی علیه السلام را تنها رها کردند. هم چنین با شهیدان کربلا نجوا می کند؛ آنان که تا پای جان از حریم ولایـت دفـاع کردنـد و آخرین قطره هـای خون خویش را نثـار فرزنـد زهرا ساختنـد. این کـار از یـک سو، میزان سپاس گزاری عقیله بنی هـاشم را نسـبت به آنان بازگو می کنـد و از سوی دیگر، درد به اسارت رفتن را به آنان منتقل می سازد. وی می گوید: «ای یاران و همراهان پیامبر! این اسیران، فرزندان برگزیده پیامبر خدایند که دشـمن با بی رحمی، آنان را به اسارت می برد».(۱)

راوی می گویـد: «به خـدا سوگنـد! هرگز فراموش نمی کنم آن زمان را که زینب علیهاالسـلام، دختر علی علیه السلام بر پیکر حسـین علیه السـلام، نوحه سـرایی بی بـدیل و جـان سوز کرد. او با صـدای حزن آور و دل پر از درد می گفت: ای محمـد که درود خدا بر تو باد! این حسـین علیه السـلام آغشـته به خون، پاره تن توست که اعضایش پاره پاره شده است و فرزندانت را به اسـارت می برنـد. مـن بـه خداونـد شـکایت می کنم و به محمـد و علی ... .(۲) از گفتـار زینب علیهاالسـلام، تمامی دوسـتان و دشمنان به گریه در آمدند».(۳)

۷ _ در آغوش پدر

۷ _ در آغوش پدر

سکینه دختر امـام حسـین علیه السـلام برای بوسـیدن و در بغل گرفتن تن بی سـر پـدر، لحظه شـماری می کرد. همین که زینب علیهاالسـلام برای یاری امام سجاد علیه السلام به سوی او می شتابد، سکینه بر بالین پدر حاضر می شود. وی لب های خشکیده و ترک خورده اش را بر پیکر خون آلود پـدر بزرگوارش می نهـد و عاشـقانه با او سـخن می گوید. راوی می گوید: «سـکینه، پیکر امام را در بغل گرفته بود، به گونه ای که آن دو یک بـدن شـمرده می شدند. دختر، خود را از بالای شتر روی کشـته گاه حسـین علیه السـلام انـداخت و در جا غش کرد. برخی اعراب آمدنـد و به سـختی او را از بـدن پاره پاره و بی سـر حسـین جدا کردند. پس از آن، سکینه گفت: در حال بی هوشی از پدرم شنیدم که اشعار زیر را می خواند:

۱- لهوف، ص ۱۵۰؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۹.

۲- لهوف، ص ۱۵۳؛ الکامل، ج ۲، ص ۲۷۴؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۶؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۴۰.

۳- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ لهوف، ص ۱۵۵؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۶؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۴۱.

ای شیعیانم! هرگاه آب گوارا نوشیدید

هرگز تشنگی بی مانند مرا از یاد نبرید

هر زمان ناله بی کس و شهیدی را شنیدید

به یاد بی کسی و شهادت من گریه کنید

من نوه پیامبری بودم که بدون گناه مرا کشتند

آن گاه به عمد بر بدنم اسب تاختند

ای کاش! شما روز عاشورا می دیدید

که چگونه کودکم را سیراب کردند و به من مهربانی ورزیدند

دشمنان، کودکم را با تیر سیراب کردند

آه! چه فاجعه غم انگیزی که کوه ها را لرزاند و فروریخت

وای بر آن ها که جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بریدند

ای پیروان من! با هر چه در توان دارید

دشمنانم را در هر زمان نفرین کنید(۱)

پس از تمام شدن اشعار جان سوز پدر که بر قلب سکینه الهام شده و از عالم معنا و ملکوت، معانی بر جان ناسوتی دختر حسین علیه السلام فرو ریخته بود، وی بار دگر به هوش آمد. سکینه آن گاه با دست به صورت می زد و فریاد می کشید و نوحه سرایی می کرد».(۲)

۸ _ لحظه پرواز

۸ _ لحظه پرواز

زینب علیهاالسلام از یک سو، بر کشته برادر و یارانش اشک خون می ریزد تا آتش دل را فرو نشاند و از سوی دیگر، همواره در اندیشه مسؤولیتی است که بر پایه تکلیف الهی و برای رساندن پیام

۱- معالی السبطین، ج ۲، ص ۵۵؛ الدمعه الساکبه، ج ۴، ص ۳۷۴؛ ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۲۷۵.

۲- دمعه الساکبه، ج ۴، ص ۳۷۴؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۷؛ تظلم الزهراء علیهاالسلام، ص ۲۷۰.

خون مقدس حسین علیه السلام به امت اسلامی بر دوش وی نهاده شده است.

امام سجاد علیه السلام می گوید: «زمانی که آن مصیبت ها در کربلا بر ما وارد شد و پدرم و هر کس که با او بود، از فرزندان، برادران و دیگر اهل بیت همگی کشته شدند، خاندان او را بر شتران بی جهاز سوار کردند تا به کوفه برگردانند. هنگامی که به قتل گاه ایشان چشم دوختم، بدن های پاره پاره و پاک آنان را دیدم که بی کفن روی خاک کربلا مانده است. با دیدن این منظره آن چنان اضطراب و نگرانی در من شدت یافت که نزدیک بود روح از کالبدم پرواز کند. هنگامی که عمه ام، زینب کبری علیهاالسلام این وضعیت را دید، فرمود: این چه حالی است که در تو می نگرم؟ ای یادگار جد، پدر و برادرم! چرا با جان خود این گونه بازی می کنی؟! گفتم: چگونه بی تابی نکنم، در حالی که سرور، برادران، عموها، پسر عموها و خاندان و اصحاب را در خون غوطه ور می بینم؟ دشمنان نیز جامه ها را از بدن هاشان بیرون آورده و بی کفن روی ریگ های بیابان، بر جا گذاشته اند. هیچ کسی بالای سرشان نیست و بشری از آنان گذر نمی کند؛ گویا ایشان از خاندان دیلم و خزرند؟

زینب گفت: آن چه می بینی، تو را به فریاد و ناله نیاورد. به خدا سوگند! این پدیده غم انگیز، پیمان و عهدی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با جد، پدر و عمویت بسته است. خداوند بزرگ نیز از این امت که در گروه ستمگران و سرکشان نیستند، پیمان گرفته است که این اعضای تکه تکه شده را گرد آورند. سپس کفن و دفن کنند و بدن های خون آلود را به خاک بسپارند. ایشان در میان ساکنان آسمان، از زمینیان مشهورترند. در این سرزمین، برای قبر پدرت نشانه ای می گذارند که اثرش هیچ گاه کهنه نمی شود و گذشت زمان و گردش شب و روز، هرگز نمی تواند آن را نابود کند. بسیاری از پیشوایان کفر و الحاد می کوشند تا آن بارگاه عظیم الشأن را نابود کنند، ولی به جای این که این رسم و نشانه از بین برود، این بارگاه ملکوتی آشکارتر می گردد. من پرسیدم: این کدام پیمان است؟ عمه ام گفت: امّ ایمن از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را برایم نقل کرد».(۱)

۱- کامل الزیارات، ص ۷۹۵.

فصل هشتم: وداع با یار

اشاره

فصل هشتم: وداع با یار

زیر فصل ها

۱ _ تازیانه دشمن

۲ _ پیوند کربلا با گذشته و آینده

۳ _ واماندن در تدفین کشتگان

۴ _ ماه در خاک

۵ _ نماز بر تن بی سر

۱ _ تازیانه دشمن

۱ _ تازیانه دشمن

اهل بیت به دلیل عشق و دل بستگی فراوان به امام حسین علیه السلام حاضر نبودند کربلا را ترک کننده؛ زیرا از هر زمان دیگر، خود را به شهیدان نزدیک تر می دانستند. از سوی دیگر، رسم است که تا مراسم خاک سپاری، مردگان خویش را تنها نگذارند. از این رو، کاروان اهل بیت حاضر نبود شهیدان بی کفن را تنها بگذارند. در مقابل، دشمن با خشونت و کتک کاری، اهل بیت را از بدن های شهدا جدا می کرد.

راوی می نویسد: «یکی از مصیبت های جان سوز و اندوه بار، وداع اهل بیت با بدن های تکه تکه و بی سر شهیدان کربلا بود. زمانی زینب علیهاالسلام با همراهان گران قدری نظیر حسین علیه السلام، عباس علیه السلام، قاسم علیه السلام، علی اکبر علیه السلام و ... به کربلا آمد، ولی اکنون باید به اسارت به کوفه برود و پیکرهای همسفران خود را روی خاک گرم کربلا تنها بگذارد. هرچند آنان نمی خواستند از کربلا دل ببرند، ولی دشمن، آنان را مجبور می کرد بار این فراق را بر دوش بکشند. یکی از افراد سنگ دل سپاه دشمن به نام زجر بن قیس، تازیانه به دست کنار قتل گاه آمد و بر سر اهل بیت فریاد کشید: زود بر شتران سوار شوید و به سوی کوفه حرکت کنید. با این حال، آنان از کنار بدن های مبارک شهیدان بلند نمی شدند. زجر بن قیس با تازیانه بر آنان می زد تا همگی بر شتران سوار شدند».(۱)

۲ _ پیوند کربلا با گذشته و آینده

۲ ـ پیوند کربلا با گذشته و آینده

اکنون پس از یک شبانه روز، زمین کربلا بدن پاک حسین علیه السلام و یارانش را، در آغوش می گیرد. نینوا تا پیش تر از بوسه گام های حسین علیه السلام لذت می بُرد و با راز و نیاز شبانگاهانش، از تنهایی رها می شد و اینک بر آن است تا با تمام وجود، او را در آغوش بفشارد. باری، پس از این، حسین رنگ و بوی جاودانه و ملکوتی به خاک کربلا می دهد و پنجره های سبز آسمان را به روی

۱- سوگ نامه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم، ص ۴۰۳؛ تظلم الزهراء علیهاالسلام، ص ۲۷۲؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۹.

زمینیان می گشاید.

با ماندگار شدن پیکر حسین علیه السلام در سرزمین کربلا، جوهر و درون مایه اصلی این خاک به گذشته و آینده بشریت پیوند خورد. کربلا پس از این رویداد بی نظیر تاریخی، به نماد مقاومت، جوان مردی و آزادگی در سراسر جهان تبدیل شد.

شیخ مفید می نویسد: «هنگامی که عمر بن سعد از کربلا ـ به سوی کوفه حرکت کرد طایفه ای از بنی اسد که در غاضریه زندگی می کردند، به سوی قتل گاه امام حسین علیه السلام و اصحابش شتافتند و بر پیکر آنان نماز گزاردند. آن گاه بدن آنان را در مکان کنونی به خاک سپردند. علی اکبر علیه السلام را پایین پای امام دفن کردند و دیگر شهیدان را پایین تر از علی اکبر علیه السلام به خاک سپردند. حضرت ابوالفضل عباس علیه السلام را نیز در جایگاه شهادتش ـ محلی که میان راه غاضریه قرار دارد ـ در قبر گذاشتند».(۱)

۳ ـ واماندن در تدفین کشتگان

۳ ـ واماندن در تدفین کشتگان

درباره تدفین کشتگان کربلا گفته اند: گروهی از قبیله بنی اسد به کربلا آمدند تا بدن مطهر امام و یارانش را دفن کنند. چون بدن ها سر نداشتند و لباس شان را نیز ربوده بودند و بیش تر بدن ها به ضربت شمشیر پاره پاره شده بود، شناسایی آن ها ممکن نبود. بنی اسد برای خاک سپاری بدن های مقدس و بی سر و تکه تکه، حیران مانده بودند و نمی دانستند کدام بدن از آن کیست تا با نام او دفن کنند. در همین لحظه، ناگهان امام سجاد علیه السلام به معجزه الهی پدیدار شد و بدن ها را به بنی اسد معرفی کرد. آن گاه آنان بدن های شهیدان کربلا را به خاک سپردند.

آن حضرت هنگام دفن پیکر پدر در حالی که می گریست، می فرمود: «خوشا به حال زمینی که بدن پاک تو را در آغوش فشُرد. دنیا پس از تو، تاریک و آخرت به نور وجودت فروزان است، ولی شب من با بیداری همراه می شود و اندوه من همیشگی خواهد بود تا این که خداوند، اهل بیت تو و مرا به تو برساند و در جایگاهت منزل دهد. درود من بر تو ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و آمرزش ویژه و برکات خداوند نثار تو باد.» آن گاه امام سجاد علیه السلام روی قبر مطهر حسین علیه السلام مظلوم این عبارت را نوشت: «این آرام گاه حسین بن علی بن ابی طالب است که دشمنانش، او را تشنه و تنها به شهادت

۱- ارشاد، ص ۲۴۳؛ کامل بهایی، ص ۲۸۷؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۴۰؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۱۷.

رساندند».(۱)

۴ _ ماه در خاک

۴ _ ماه در خاک

بنی اسـد پس از آن که بـدن علی اکبر علیه السـلام را پایین پای پـدرش به خاک سپردنـد، به دسـتور امام سـجاد علیه السـلام، شهیـدان اهل بیت را نزدیک قبر امام حسـین علیه السـلام در یک جا دفن کردند. آن گاه همراه امام به سوی نهر علقمه رفتند و بدن عباس بن علی علیه السـلام را در همان جا که به شهادت رسیده بود، به خاک سپردند. امام سجاد علیه السلام در حالی که می گریست، می فرمود: «ای مـاه بنی هـاشم! پس از تو بر دنیـا خـاک ببارد. بر تو درود می فرسـتم و رحمت خداونـد را برایت آرزومندم».(۲)

«بنی اسد پس از دفن اصحاب در یک محل، بر پیکر حبیب بن مظاهر نماز گزاردند و او را نزدیک و بالای سر امام حسین علیه السـلام به خاک سپردنـد. امام سـجاد علیه السـلام، حبیب را به دلیل شأن و مرتبه ای که در قبیله خویش داشت، نزدیک امام به خاک سپرد؛ زیر او رییس و بزرگ قبیله بنی اسد بود».(۳)

«آن گاه حر بن یزید ریاحی را در همان جایی که به شـهادت رسـیده بود، به خاک سپردند. نقل شده است که طایفه بنی اسـد پس از آن بر دیگر قبایـل عرب فخر می کردنـد و می گفتنـد: ما بر حسـین علیه السـلام و اصـحابش نماز گزاردیم و آنان را به خاک سپردیم».(۴)

۵ _ نماز بر تن بی سر

۵ _ نماز بر تن بی سر

۱- قصه کربلا، ص ۴۱۶؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۱۵.

۲- حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۳۲۴؛ ارشاد، ص ۲۴۳؛ معالی السبطین، ج ۲، ص ۶۷؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۱۶.

۳- الامام الحسین و اصحابه، ص ۳۷۵؛ قصه کربلا، ص ۴۱۸.

۴- نفس المهموم، ص ۴۹۵؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۱۷.

حضور امام سجاد علیه السلام در مراسم تدفین امام حسین علیه السلام بدان دلیل بود که بر اساس باورهای بنیادین شیعه تنها امام معصوم بایـد بر امام معصوم نماز بگزارد. بنابراین، حضور امام سجاد علیه السلام در سرزمین کربلا برای نماز گزاردن بر امام حسین علیه السلام و دیگر شهیدان، امری بدیهی و پذیرفته شده است و الزام آن را برای امام، اجتناب ناپذیر می سازد.

امام هشتم علیه السلام در احتجاج با یکی از اصحاب واقفیه(۱) نیز دلیل حضور امام معصوم برای نماز گزاردن بر معصوم پیشین را چنین توضیح می دهد: «بگو بدانم چه کسی امام حسین علیه السلام را در کربلا به خاک سپرد؛ امام بود یا دیگری؟! او گفت: امام سجاد علیه السلام بود. سپس فرمود: علی بن الحسین علیه السلام کجا بود؛ مگر او در محبس عبیداللّه نبود؟ او گفت: آنان ندانستند که علی بن الحسین بیرون آمد و پدر را به خاک سپرد و برگشت. امام هشتم علیه السلام گفت: آن که علی بن الحسین را توانا کرد که به کربلا بیاید و متولی دفن پدر گردد، می تواند صاحب امامت را توانا سازد تا به بغداد آید و متصدی خاک سپاری پدر شود.(۲)

۱- فرقه ای از شیعیان است که امامت ائمه پس از امام موسی کاظم علیه السلام را نمی پذیرند.

۲- بحارالانوار، ج ۴۸؛ ص ۲۷۰؛ نفس المهموم، ص ۴۹۷؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۴۰.

بخش سوم: خط سرخ؛ پیام سبز ارزیابی رویدادهای کوفه

اشاره

بخش سوم: خط سرخ؛ پیام سبز ارزیابی رویدادهای کوفه

زیر فصل ها

فصل اول: به پیشواز کاروان نور

اشاره

فصل اول: به پیشواز کاروان نور

کاروان نور با گـذر از کوی به خون تپیدگان عشق، کم کم به کوفه نزدیک می شد. اهل بیت با تازیانه های دشـمن از عزیزان خویش جـدا شده بودند، ولی روح و ذهن شان هم چنان کنار پیکر بی سـر، تکه تکه و به خون آغشـته کربلاییان بود. اسـیران آل رسول صـلی الله علیه و آله وسـلم بـا بـدن هـای خسـته و مجروح و با افسوس و درد، سـرزمین کربلا را به سوی کوفه ترک کردند و همسفران عزیز و شایسته خویش را در نینوای همیشه جاوید تنها گذاردند.

۱ ـ فرود در غروب

۱ ـ فرود در غروب

خورشید کم کم دامنه اش را از شـهر کوفه جمع می کرد تا آن سوی زمین پنهان گردد و از این شهر و مردمانش روی برتابد. گویا کوفیان شایسـته نورافشانی خورشـید نبودنـد و همان بهتر که به تاریکی خو بگیرنـد. آری، آنان از یاری خورشـید دست برداشـته و حسین علیه السلام را در سرزمین کربلا تنها گذاشته بودند. اینک کوفیان، خبر آمدن اسیران اهل بیت را به کوفه می شنیدند.

راوی می گوید: «لشکر ابن زیاد (که از کربلا به کوفه باز می گشت) هنگام غروب به دروازه کوفه رسید. آنان به دلیل کمبود امکانـات و مسایـل امنیـتی شـهر نمی توانسـتند همگی به شـهر کوفه وارد شونـد. بـدین سـان، برخی از گماشـتگان دولت برای نگهـداری اسـیران در نزدیکی کوفه فرود آمدنـد و سـرهای شـهیدان را با خود به کوفه بُردنـد. اسـیران اهل بیت آن شب را در ناحیه ای بیرون از شهر کوفه، سپری کردند».(۱)

۲ ـ تدابیر امنیتی

۲ ـ تدابیر امنیتی

دشـمن تا انـدازه ای از میزان قـدرت تأثیر انـدیشه و بیان اهل بیت آگاهی داشت و می دانست که این خاندان در میان مردم از نفوذ معنوی، سیاسـی و علمی والایی برخوردارنـد. با این حال، هیچ گاه به حجم این تأثیر گذاری و قدرت فوق العاده آنان در برانگیختن احساس مردم، پی نبرده بودنـد. پیشـینه تاریخی حکومت عدل علی علیه السـلام در کوفه و رفتار ناشایست سـربازان اموی با اسیران، دشمن را به هراس انداخته بود. از این رو، برای خاموش نگاه داشتن احساسات مردم در پشتیبانی

۱- معالی السبطین، ج ۲، ص ۹۶؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۳؛ اسرار الشهاده، ص ۴۷۶.

از خاندان مظلوم حسین علیه السلام و آگاهی آنان از وضعیت اسفبار اسیران، شهر کوفه را به شدّت زیر نظر داشتند.

حکومت، پیش از ورود اسیران، تدابیر امنیتی ویژه ای را اعلام کرد که بر اساس آن، هیچ کس حق نداشت در شهر با خود سلاح حمل کند. شمار سربازان امنیتی در شهر افزایش چشم گیری یافت و نقاط استراتژیک شهر به کنترل آنان در آمد. این کار از یک سو، بی اعتمادی آنان را نسبت به مردم نشان می دهد و از سوی دیگر، مشروعیت و مقبولیت آنان را به چالش می کشاند. افزون بر آن، رفتار با اسیران و کیفیت محمل ها و وضعیت ورود اسیران، از بی اعتمادی دستگاه حاکم نسبت به واکنش احتمالی مردم حکایت می کرد.

«ابن زیاد که همراه سربازانش در لشکرگاه نُخَیله ساکن بود، یکی از پیک هایی را دید که همیشه میان او و عمر بن سعد، اخبار رد و بدل می کرد. در این دیدار، او از کشته شدن حسین علیه السلام خبر داد. عبیداللّه بن زیاد با شنیدن این خبر، به سرعت به سوی کوفه حرکت کرد تا کارهای امنیتی و اداری آن جا را سر و سامان دهد و برای مهار دشمن احتمالی، تدابیر امنیتی ویژه ای در نظر بگیرد.

همین که ابن زیاد به کوفه رسید، با شتاب فزاینده ای دستور داد از تمام نقاط شهر، حفاظت به عمل آید. ده هزار سواره نظام مجرب را برای عملی شدن این برنامه مأمور کرد. هم چنین فرمان داد هیچ کس در شهر کوفه، با خود سلاح حمل نکند. سخن گوی عبیداللّه این فرمان جدید را به زودی در میان مردم شهر کوفه پخش کرد. از سوی دیگر، نماینده گان و هیأت اعزامی حاکم کوفه به اطراف شهر رفتند تا از یک سو، خبر پیروزی را برای آنان بازگو کنند و از سوی دیگر ترس، وحشت و زور را میان مردم حکم فرما سازند».(۱)

در پی فرمان ابن زیاد، «نگهبانان و جاسوسان ابن زیاد در شهر پراکنده شدند. آنان در بازارها و نقاط استراتژیک شهر استقرار یافتند تا هنگام ورود اسیران اهل بیت، عصبیت و غیرت مردم تحریک نشود. افزون بر آن، دستور رسید که سرهای بریده شهیدان را میان محمل ها و پیشاپیش

۱- حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۳۰۷.

زنان حرکت دهند».(۱)

۳ ـ فرار از فرجام

۳ ـ فرار از فرجام

نخستین معجزه نمایی سر مقدس امام حسین علیه السلام درون کاخ ابن زیاد رخ داد. با این حال، قلب عبیداللّه بن زیاد چنان تاریک، آلوده و سنگین بود که حتی نور آیات وحیانی قرآن نیز تأثیری در آن بر جای نمی گذاشت. افزون بر آن، وی برای حفظ قدرت پوشالی خود و سرپوش گذاشتن بر جنایت رخ داده و آشکار نشدن حقانیت خورشید حسین علیه السلام، آن را رد و انکار می کرد. ابن زیاد نه تنها حقایق غیبی را نمی دید، بلکه دگرگونی افکار عمومی و نارضایتی مردم را نیز نادیده می گرفت و تنها به حفظ و گسترش قدرت خود می اندیشید و بس.

راوی می گوید: «هنگامی که ابن زیاد از لشکرگاه نُخیله بازگشت، با شتاب به کاخ دارالاماره رفت. چون سر مقدس امام حسین علیه السلام را پیش رویش نهادند، خون از اطراف دیوار کاخ جاری شد و آتش از کناره های کاخ زبانه کشید، به گونه ای که شعله هایش تا نزدیکی تخت او می رسید. او که ترسیده بود، خود را به یکی از اتاق های دیگر کاخ رساند و آن جا پنهان شد. در این هنگام، آن سر درخشنده با صدای بلند به سخن در آمد، به گونه ای که ابن زیاد و دیگران آن را شنیدند. سر امام می گفت: به کجا فرار می کنی؛ اگر در این دنیا، آتش سوزنده به تو نرسد، بی تردید در آخرت پاداش حتمی تو خواهد بود. سر امام از سخن گفتن نایستاد تا آتش خاموش گشت. در پی این حادثه بی نظیر و معجزه آسا، وحشت و ترس تمام کاخ را فرا گرفت؛ وحشتی که هرگز نظیرش را ندیده بودند».(۲)

در اصل رخ دادن این حادثه غیبی، هیچ تردیدی نیست. پیش تر هم گفتیم که حوادث عاشورا

۱- معالی السبطین، ج ۲، ص ۹۷؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۴۱؛ نفس المهموم، ص ۵۱۹.

۲- مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۸۷؛ منتخب طریحی، ص ۳۳۹؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷۵؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۱۶؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۲۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۳۹.

بـا امور فرامـادی و حوادث غیـبی آمیخته است. اگرچه وقوع حوادث غیبی در طول این حوادث قابـل انکـار نیست، ولی اصولاً حوادث غیبی و معجزه اسـتثنایی اند. در حکمت الهی، اصل بر هدایت یافتن از راه های عادی است، به گونه ای که هرگز نمی توان آن ها را نادیـده انگاشت. با این حال، در زمان روی دادن آن تا انـدازه ای تردید وجود دارد. ممکن است این حادثه روز یـازدهم محرم رخ داده باشـد که نخستین بـار سـر مبـارک امام علیه السـلام را نزد ابن زیاد آوردنـد. هم چنین ممکن است این حادثه روز دوازدهم محرم و هم زمان با ورود اسـیران به کوفه پدیـد آمـده باشـد. از منابع تاریخی دسـته اول برمی آید که این حادثه روز یازدهم روی داده است؛ زیرا عبیداللّه در این روز از اردوگاه نخیله بازگشت و تماشاگر این معجزه بود.

فصل دوم: خون میان ماه و محمل

اشاره

فصل دوم: خون میان ماه و محمل

زیر فصل ها

۱ ــ نخستین واکنش کوفیان

۱ ــ نخستین واکنش کوفیان

با استقرار نیروهای امنیتی و نظامی در شهر کوفه، دغدغه های امویان تا اندازه ای فرو نشست. چون زندگی آنان بر پایه زور و خشونت استوار بود، برای تداوم سلطه خویش جز این کار، راهی پیش روی نداشتند. ابن زیاد به محض این که مطمئن شد نقاط مهم شهر در کنترل است و همگی در حالت آماده باش به سر می برند، دستور داد اسیران اهل بیت را وارد شهر کنند.

ابی مخنف از سهل شهرروزی نقل می کند که وی می گفت: «همان سال از زیارت حج برگشته بودم که وارد کوفه شدم. دیدم بازارها و مغازه ها تعطیل است و بر دکان ها قفل زده اند. مردم کوفه برخی گریه می کردند و برخی دیگر می خندیدند و شادمان بودند. به پیرمردی رو کردم و گفتم: می بینم مردم گریان و خندان اند؛ این چگونه مراسم و عیدی است که از آن خبر ندارم؟ او دستم را گرفت و مرا به گوشه ای بُرد. در آن جا وی بسیار گریست و صدایش را بلند کرد. آن گاه گفت: سرورم! امروز در کوفه، عیدی نداریم. گریه و خنده مردم برای دو لشکری است که یکی پیروز شده و دیگری شکست خورده است. گفتم: آن دو لشکر کدامند؟ گفت: لشکر حسین بن علی علیه السلام همگی کشته شدند و لشکریان ابن زیاد پیروز برگشته اند. وی دوباره بلند گریست و می خواست سخنی بگوید که صدای کوبیدن طبل های پیروزی را شنیدم.

دیدم پرچم های یزیدیان برافراشته است و سربازان ابن زیاد با اسیران اهل بیت وارد کوفه شدند. چون سر حسین علیه السلام را دیدم، به آن خیره شدم و دیدم که نور از آن می درخشید. در این هنگام، حالتی به من رخ داد که هرگز چنان نشده بودم. به

اسیران اهل بیت نگاه کردم که پیشاپیش آنان علی بن الحسین علیه السلام بود و پس از او، امّ کلثوم قرار داشت. وی می گفت: ای مردم کوفه! چشمان خود را از ما بپوشانید. آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شرم نمی کنید که این گونه به حرم آل رسول صلی الله علیه و آله وسلم می نگرید؛ در حالی که آنان روپوش ندارند؟ سهل می گوید: اسیران اهل بیت در بنی خزیمه توقف کردند و ایستادند. سر امام را بر

قنات بزرگی قرار دادند و آن سر قرآن می خواند».(۱)

۲ _ فرو افتادن در چاه نادانی

۲ _ فرو افتادن در چاه نادانی

هنگامی که اسیران اهل بیت را وارد کوفه کردند، بیش تر یا نیمی از آنان نمی دانستند که این اسیران کیستند و از کجا وارد کوفه شده اند. دستگاه بنی امیه نیز با تبلیغات گسترده و مسموم خود، افکار عمومی را به سمت دیگری جهت داده بود. آنان می گفتند این اسیران، خارجیان و از دین برگشتگانی هستند که قصد بر هم زدن نظم عمومی و اختلاف افکنی در صفوف مسلمانان را داشته اند. بنابراین، پرسش مردم کوفه از ماهیت اسیران را نیز باید در همین راستا ارزیابی کرد. دو مستند زیر جهل مردم و فرو رفتن آنان را در چاه نادانی نشان می دهد.

جدیله الاسدی می گوید: «همان سال که امام حسین علیه السلام را کشتند، من در کوفه بودم. زنان اهل کوفه را دیدم که جامه می دریدند، موها ژولیده کرده بودند و سیلی به صورت می زدند. به پیرمرد باوجاهتی نگریستم و گفتم: این گریه و نوحه برای چیست؟ وی گفت: برای رسیدن سر امام حسین علیه السلام . در آن هنگام، لشکریان ابن سعد، اسیران اهل بیت را وارد کردند. در میان اسیران، دختر باوقار، زیبا و بزرگواری را دیدم که بر شتر برهنه ای سوار بود. پرسیدم: او کیست؟ به من گفتند: این بانو، امّ کلثوم است. من پیش او رفتم و گفتم: چه حوادثی برای شما پیش آمده است؟ لطفا برایم بگویید! او گفت: ای پیرمرد! تو کیستی؟ گفتم: بانو! من از اهل بصره ام. گفت: ما در خیمه گاه بودیم که صدای ذوالجناح را شنیدیم. آن گاه بیرون دویدیم و ... .»(۲)

از آن جا که خبر آمدن اسیران اهل بیت همه جا پخش شده بود، تمام مردم کوفه برای دیدن اسیران گرد آمده بودند. البته برخی می دانستند و برخی دیگر آگاه نبودند که این اسیران چه کسانی هستند. «اهل کوفه که برای تماشای اسیران اهل بیت گرد آمده بودند، به آنان می نگریستند. زنی از بالای بام فریاد برآورد: شما اسیران کدام کشور و قبیله هستید؟ آنان در پاسخ گفتند: ما اسیران خاندان پیامبریم. آن زن از روی عشق به اهل بیت یا دل سوزی، از بالای بام پایین آمد و به آنان روپوش داد تا خود را

۱- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۶۲؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۰۰؛ صواعق المحرقه، ص ۳۰۰؛ اسرار الشهاده، ص ۴۷۷.

۲- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۵۸؛ اسرار الشهاده، ص ۴۷۶.

بپوشانند».(۱)

۳ _ سر خارجی

۳ _ سر خارجی

با ورود کاروان نور به کوفه، بخش دیگری از مسؤولیت های زینب علیهاالسلام آغاز شد و او را در موقعیت ممتاز، خطیر و دشواری قرار داد. زینب از یک سو، درد جان سوز شهادت برادر را در دل دارد و از سوی دیگر، بی حرمتی های مردم کوفه را نسبت به خاندانش می بیند. کوفیان نیز با اعتماد به پیش فرض های ساختگی بنی امیه برای دیدن اسیران خارجی گرد آمده بودند.

مسلم گچ کار می گوید: «ابن زیاد مرا برای تعمیر دارالاماره _ کاخ سلطنتی ابن زیاد _ به کوفه خواسته بود. من در و دیوارهای آن جا را گچ کاری می کردم. ناگهان فریادهایی را شنیدم که از اطراف و داخل شهر کوفه به گوش می آمد. به خدمت گزاری که همراه ما بود، گفتم: چه پیشامدی رخ داده است؟ گفت: اکنون سر خارجیانی را می آورند که بر ابن زیاد شوریده بودند. گفتم: این خارجیان کیستند؟ گفت: حسین بن علی علیه السلام و یارانش.

وقتی خادم از نزد ما، بیرون رفت، بی اختیار با مشت به صورتم کوبیدم به گونه ای که ترسیدم چشمم کور شده باشد. آن گاه دست هایم را از گچ شستم و به پشت بام کاخ رفتم. به نزدیک جایی رسیدم که زباله را در آن جا می گذاشتند. مردم در انتظار بودند. من هم ایستادم و دیدم که اسیران و سرهای بریده اهل بیت را وارد شهر کردند. دیدم چهل محمل را بر چهل شتر می برند که بانوان و اولاد علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام بر آن ها سوارند. هم چنین علی بن الحسین علیه السلام را دیدم که بر شتر برهنه ای سوار است و خون از رگ های گردنش جاری است. فهمیدم که بیماری سختی دارد و آشکار بود که ناتوانی بر او چیره است.(۲)

وی می گریست و این اشعار را زمزمه می کرد:

ای امت پست! بر خانه هایتان هرگز باران نبارد

ای امتی که حرمت ما را شکستید و ارزش پیامبر را درک نکردید اگر روز واپسین، ما دور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گرد آییم

شما نسبت به این کردار زشت خود چه پاسخی دارید؟ ما را بر شتران برهنه سوار کردید و به هر سو

۱- قمقام زخار، ص ۵۱۵؛ بحارالانوار، ج ۴۵؛ ص ۱۰۸؛ لهوف، ص ۱۶۵؛ مثیرالاحزان، ص ۸۵؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۰۱؛ نفس المهموم، ص ۵۰۱؛ اسرار الشهاده، ص ۴۷۶.

۲- قمقام زخار، ص ۵۲۶؛ لهوف، ص ۱۶۵.

می گردانید

گویا آنانی نیستیم که بنیان های دین را میان شما پا بر جا کردیم ای بنی امیه! از این مصیبت هایی که بر ما وارد شد، همگی آگاهید

ولی هرگز فریاد ما را نمی شنوید از شدت خوشحالی برای ما کف می زنید که اسیریم

و ما را به سرزمین های دوردست به اسارت می برید وای بر شما! که او شما را هدایت کرد، ولی گمراه شدید

آیا پیامبر خدا و جدّ ما، شما را از گمراهی نجات نداد؟ ای حادثه کربلا! اندوه را برای من به ارمغان گذاشتی

ولی به خدا سوگند که پرده خطاکاران را هم بر می داری».(۱)

۴_ لقمه ذلّت بر زمین

۴_ لقمه ذلّت بر زمین

برخی کوفیان که از روی ترحم و دل سوزی یا بر پایه عشق و محبت به خاندان حسین بن علی علیه السلام، به اسیران اظهار مهربانی می کردند، به آنان نان و خرما می دادند. گویا حالت اسیران و سوار بودن آنان بر شتران برهنه، عواطف آنان را تحریک کرده بود. چنان چه برخی اسناد تاریخی تصریح دارد که «در گردن امام زین العابدین، زنجیر سنگین آهنی قرار داشت.»(۲) شاید مردم کوفه می خواستند با این رفتار، گذشته سیاه و لکه دار خویش را جبران کنند.

مسلم گچ کار ادامه می دهد: «دیدم مردم کوفه به کودکانی که بر شتران سوار بودند، نان، خرما و گردو می دادند. امّ کلثوم از این کردار ناهنجار آنان فریاد بر آورد و گفت: ای مردم کوفه! صدقه بر ما خاندان حرام است».

وی نان و خرما را از دست کودکان گرفت و به طرف مردم انداخت. بالاتر از آن، حتی لقمه های خرما و نان را که کودکان به دهان گرفته بودند، از دهان آنان بیرون کشید. مردم کوفه هم چنان اشک می ریختند. دوباره ام کلثوم سر از محمل بیرون کرد و فریاد زد: ای مردم کوفه! ساکت باشید! شما مردان ما را کشتید و اینک بر زنان ما اشک می ریزید. دادگر حقیقی میان ما و شما در روز واپسین، خداوند

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴؛ نفس المهموم، ص ۵۱۵؛ ینابیع الموده، ص ۴۲۱.

۲- مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۴۰؛ کبریت احمر، ص ۲۳۹؛ ینابیع الموده الموده، ص ۴۲۰.

است». (۱)

۵ _ شکافتن پیشانی

۵ _ شکافتن پیشانی

اساس حادثه جان سوز عاشورا بر پایه این آموزه بود که حسین علیه السلام زیر بار ذلت نرفت و خواست همیشه آزاد زندگی کند. به همین دلیل، زینب علیهاالسلام، ام کلثوم و دیگر خاندان پیامبر نیز دل سوزی نادرست و حقارت آور مردم کوفه را نپذیرفتند و با کمال جسارت و شجاعت، رویاروی این کار آنان ایستادند. این پاسخ اهل بیت چنان کوبنده بود که دشمن احساس کرد اگر دیر بجنبد، کم کم اهل بیت، جهت دهی افکار عمومی را به دست می گیرند. از این رو، چاره ای اندیشیدند. آنان سر امام حسین علیه السلام را میان محمل ها بالا بردند تا شاید فضای موجود به نفع آنان تغییر کند.

مسلم گچ کار می گوید: «هنگامی که ام کلثوم با مردم صحبت می کرد، های های انبوه جمعیت برمی آمد. دیدم سرهای شهیدان را آورده اند تا میان اسیران قرار دهند. پیشاپیش آن سرها، سر مقدس و نورانی امام حسین علیه السلام بود. سر مبارک امام می درخشید؛ سری که شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود. محاسن مبارک وی به رنگ سیاه خضاب شده بود و صورت زیبای وی مانند خورشیدی که از افق دمیده باشد، جلوه گری می کرد. باد از جانب چپ و راست، موهایش را شانه می زد و به آرامی آن را به این سو و آن سو می بُرد.

زینب علیهاالسلام با دیدن سر امام، با اندوه فراوان به سر مقدس امام اشاره کرد و گفت:

ای ماه نو بر آمده من که به کمال نارسیده

غروب کردی و خسوف تو را در خود فرو بُرد ای پاره دلم! من هرگز این صحنه را گمان نمی کردم

هرچند سرنوشت ما این گونه رقم خورده بود ای برادر! با این فاطمه کوچکت سخن بگو

که نزدیک است قلب او آب گردد ای برادرم! قلبت برای ما بسیار مهربان بود

چه شد که آن مهربانی از ما گرفته شد؟ ای برادر من! خوب شد که علی، فرزندت را ندیدی

او در حالت اسارت نمی توانست یتیمان را پاسخ بگوید هرگاه دشمن او را با تازیانه می زد، تو را می خواند

و سیل اشک از چشمان او سرازیر می شد ای برادر! او را پیش خود گیر و در آغوش بفشار

تا دل خسته او را آرامش بخشی آه! چه اندازه دشوار است که یتیمی، پدر را بخواند

ولی پدر به او پاسخ ندهد.»(۲)

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴؛ تظلم الزهراء علیهاالسلام، ص ۳۰۷؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۰۱؛ ینابیع الموده، ص ۴۲۱.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵؛ نفس المهموم، ص ۵۱۶؛ ینابیع الموده، ص ۴۲۱.

فصل سوم: پرتوافشانی خورشیدیان

اشاره

فصل سوم: پرتوافشانی خورشیدیان

برخلاف برنامه ریزی دشمن، وضعیت اجتماعی و افکار عمومی کوفه با حرکت سنجیده و آینده نگرانه اهل بیت، به صورت معجزه آسایی، دگرگون شد. دشمن می خواست خاندان حسین علیه السلام خوار و بی مقدار گردند و مردم از حکومت بترسند و هیچ گاه اندیشه رویارویی با بنی امیه را در سر نپرورانند. گویا جنایت کاران غافل بودند که خون سرخ حسین علیه السلام، آنان را به بن بست واقعی کشانده است. از این پس، پیام رسانی کاروان نور به رهبری زینب علیهاالسلام آغاز می شود و فضای اندیشه و ذهن مردم آن مرز و بوم به سود اهل بیت و زیان بنی امیه تغییر می کند.

۱ _ بر آمدن آفتاب

۱ _ بر آمدن آفتاب

زینب علیهاالسلام از فرصت طلایی که به دست آمده بود، برای سخن گفتن رودررو با مردم و افزایش روحیه اهل بیت بهره برد. وی با روشن بینی ویژه ای به بازگویی حوادث عاشورا می پردازد و وضعیت سیاسی، روانی و اجتماعی مردم کوفه را کالبد شکافی می کند.

خواهر حسین علیه السلام بر پایه علم و اندیشه الهی خویش، ویژگی های مردم کوفه را برمی شمارد و خیانت بزرگ آنان را نسبت به جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یادآور می شود. آن بانو سر درد را باز می کند و دیگر افق های پیدا و پنهان این حادثه را فراروی دیگر مبلغان انقلاب حسین علیه السلام می گشاید. دختر علی علیه السلام با آگاهی کامل از سلطه امنیتی دشمن بر شهر، بدون ترس و دلهره همراه با دقت، اندیشه ورزی و دانایی واقعی، به تبلیغ حادثه کربلا می پردازد و از چهره پلید دشمنان اهل بیت، پرده برمی دارد.

۲ _ اشاره معجزه آفرین

۲ _ اشاره معجزه آفرین

زنگ های شتران، صدای دُهل و برافراشتن پرچم های بنی امیه، فضای کوفه را کاملاً دلخواه حکومت عبیداللّه بن زیاد نشان می داد.

بشیر بن خُزیم اسدی می گوید: «به سوی زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام نگریستم. به خدا سوگند! هیچ زنی را سخنورتر از او ندیده بودم. او به گونه ای سخن می گفت که گویا کلمات علی بن ابی طالب علیه السلام از زبان او فرو می بارید. وی با

دست به سوی مردم کوفه اشاره کرد که خاموش شوید. از این اشاره، نفس ها در سینه حبس شد و زنگ شتران از صدا افتاد. پس از آن، دختر علی به ایراد خطابه

پرداخت».(۱)

خطبه زینب علیهاالسلام؛ نماد سخنان سبز علی علیه السلام

اشاره

خطبه زینب علیهاالسلام؛ نماد سخنان سبز علی علیه السلام

زیر فصل ها

۳ ــ پرده برداری از افسون

۳ ــ پرده برداری از افسون

آن گاه زینب علیهاالسلام چنین فرمود: «سپاس و ستایش از آن خداست. درود بر پدرم، جدم؛ محمد و خاندان پاک و برگزیده اش. پس از این، روی سخن با شماست. ای مردم کوفه! ای جماعت نیرنگ و افسون و بی بهرگان از غیرت و حمیت! آیا گریه می کنید؟ هرگز آب دیدگان شما فرو نایستد و ناله هایتان آرام نگیرد. مَثَل شما مَثَل آن زنی است که تار و پود تافته خود را درهم ریزد و رشته های آن را از هم بگسلد. شما ایمان خود را مایه نیرنگ و خیانت در میان خویش ساختید و رشته آن را بستید و دریدید. جز خودستایی، فساد و دروغ همراه با سینه های پر کینه و چاپلوسی و سخن چینی نظیر کنیزان چه خصلتی دارید؟

برای روز واپسین خود، چه بد توشه ای، از پیش فرستادید تا خدای را به خشم آورید و عذاب همیشگی او را به نام خود رقم زنید. آیا پس از کشتن، بر ما می گریید و خود را سرزنش می کنید؟ آری، به خداوند سوگند! باید بسیار بگریید و کم بخندید. به راستی، لکّه ننگی را به دامان خود افکندید که با هیچ آبی آن را شست و شو نتوان داد. چگونه می خواهید این تاریکی را بزدایید که جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و سالار بهشتیان را کشتید؟ کسی که در جنگ ها،

سنگر؛ در گرفتاری ها، پناه گاه و در مقام استدلال با دشمنان، راهنمای شما بوده است. شما در همه کارها به او پناه می بردید و شریعت را از او می آموختید. بدانید که وزر و وبال بزرگی به گردن گرفتید؛ بار سنگین گناهی که تا قیامت بر دوش تان سنگینی خواهد کرد و همواره با شما خواهد بود. شاهراه آمرزش را بر خود بستید و در کوچه های نابودی فرو خواهید رفت. بی تردید، کوشش شما به ناکامی کشید، دست های شما از سوداگری بریده شد و معامله تان به زیان انجامید. همانا به خشم خدا بازگشتید به گونه ای که ذلت و پستی شما را در خود فرو می برد».

۴ _ جنایت کاران بی بدیل

۴ _ جنایت کاران بی بدیل

«وای بر شما ای کوفیان! می دانید چه جگری از رسول خدا را شکافتید و چه گوهری را از او درآوردید و چه خونی از او را بر زمین ریختید و چه حریمی از او را شکستید؟! کار ناشایستی انجام دادید و جنایت بی بدیلی را پدید آوردید. ستمی بزرگ بر آسمان و زمین روا داشتید که نزدیک است کوه ها از هم فرو ریزد و زمین شکافته گردد.

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۸؛ لهوف، ص ۱۶۵؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۰۳؛ مثیر الاحزان، ص ۸۶.

مصیبتی را پدید آوردید بس دشوار، جان فرسا، شوم، طاقت سوز و درهم پیچیده و پریشان کننده که از آن گریزی نیست و در بزرگی نظیر آسمان و زمین است.

آیا در شگفتید که چرا آسمان و زمین بر این حادثه خون باریـد؟ بی تردیـد، عـذاب آخرت سخت تر و دشوارتر است. آنان (سردمداران بنی امیه) هرگز نمی توانند به شما یاری رسانند. این مهلت، شما را مغرور نسازد؛ زیرا خداوند از شتاب زدگی در کارها به شدّت می پرهیزد. خداوند در خون خواهی، حتما بدون شتاب رسیدگی می کند و هرگز دست بردار نیست. بدانید که خداوند با ماست و در کمین شما نشسته است». (۱)

پس از ایراد خطبه بی نظیر حضرت زینب علیهاالسلام، مردم کوفه، پشیمانی شان را از کردارهای ناشایست خویش بازگو می کنند؛ پشیمانی ای که هیچ دردی را دوا نمی کند، بلکه بر اندوه آنان می افزاید.

۵ ـ پوزش خواهی اشک

۵ ـ پوزش خواهی اشک

کوفیان پشیمان و سرگردان، به عقـده گشایی روی آوردنـد. راوی می گویـد: «به خـدا سوگند! آن روز مردم را سرگردان و دیـدم. آنان می گریستند و دست ها را با دندان می گزیدند. پیرمردی را دیدم که کنار من ایستاده بود و محاسن او از اشک دیدگانش تر شده بود. وی دست ها را به سوی آسمان بالا می بُرد و می گریست و می گفت: پدر و مادرم فدای شما باد. پیران شما بهترین سال خوردگان، بانوان شما بهترین زنـان، جوانان شما بهترین جوانان و کودکان شما بهترین کودکاننـد. خانـدان شما، بـا کرامتنـد و شکوه و برتری شما همراه با آمرزش بسیار بزرگ است به گونه ای که هرگز خوار و بی مقـدار نخواهید شد. آن گاه این بیت را زمزمه کرد: پیران شما بهترین پیران هستند و خاندان شما هرگاه یاد گردند، ذلت و ناکامی ندارند».(۲)

۶ ـ پاشیدن بذر انقلاب

۶ ـ پاشیدن بذر انقلاب

سخنـان زینب علیهاالسـلام که در قلب کوفیان نفوذ کرده بود، همگان را دگرگون ساخت. ابن زیاد با تمام قـدرت، امکانات و شیطنت سیاسی خود نتوانست از پرتو افشانی خورشید تابناک عقیله بنی هاشم پیش گیری کنـد. ابن زیاد هرگز نمی پنداشت بـانویی که تکیه گـاه و بهترین یـارانش را از دست داده، خیمه گـاه و اموالش سوخته و پیش چشم دیگران خوار و اسیر است، این گونه نبض

۱- لهوف، ص ۱۶۴؛ قصه کربلا، ص ۴۲۸؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۹؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۴؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۱۵؛

مثیرالاحزان، ص ۸۶؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۰۴؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۳۹؛ امالی طوسی، ص ۹۲.

۲- امالی طوسی، ص ۹۳، مجلس ۳.

افکار عمومی را به دست بگیرد.

امام سجاد علیه السلام که شاهد موفقیت عمه اش، زینب علیهاالسلام و شکست نکبت بار دشمن بود، کوشید جریان پیروزی خون بر شمشیر را به صورت منطقی تری مهار کند و آهسته تر به پیش ببرد. از این رو، «به عمه اش زینب علیهاالسلام فرمود: عمّه جان! آرام گیر. سپاس خدای را که به تو دانایی ذاتی و بدون آموزگاری عنایت فرمود. تو اندیشمند واقعی هستی. آنان که مانده اند، باید از رفتگان خود پند گیرند. گریه و زاری، گذشتگان را به ما باز نمی گرداند».(۱)

۷ _ فضا سازی

۷ _ فضا سازی

اهل بیت که با سخنان زینب علیهاالسلام بستر پیام رسانی را فراهم دیده بودند، از این فرصت به خوبی بهره بردند. هرچند آنان در محاصره دشمن بودند، در رسیدن به هدف خود هیچ تردیدی نداشتند و با تکیه بر خداوند، حرف خود را می زدند. امّ کلثوم دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام با یادآوری پی آمدهای حادثه، کوفیان را عامل اصلی پدید آمدن این جنایت بزرگ معرفی می کند.

خطبه امّ کلثوم؛ نشان دهنده سیمای دوزخیان

اشاره

خطبه امّ کلثوم؛ نشان دهنده سیمای دوزخیان

راوی می گوید: «ام کلثوم، دختر امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که صدایش به گریه بلند بود، چنین خطبه خواند: ای کوفیان! سیمای شما زشت و ناپسند باد که حسین علیه السلام را در میدان جنگ تنها گذاشتید و او را کشتید. (به این جنایت هم بسنده نکردید) اموال او را به غارت بردید؛ گویا دارایی ما به شما ارث رسیده باشد. (در ادامه جنایت کاری خود) خاندان او را اسیر کردید و آنان را زیر شکنجه و آزار قرار دادید».

۸ _ کشندگان رباینده

۸ _ کشندگان رباینده

«نابود گردید! آیا می دانید که گناه بزرگی مرتکب شدید و بار سنگین معصیت را به دوش می کشید؟ چه خون های پاک و مقدسی را بر زمین کربلا ـ ریختید؟! آن گاه چه بانوان گران قدری را به سوگ عزیزان خویش نشاندید و چه کودکانی را اذیت و آزار کردید (به گونه ای که برخی از آنان در هجوم به خیمه گاه شهید شدند) و چه اموالی را از ما به تاراج بُردید؟

(شخصیتی را کشتید که پس از رسول خدا

۱- احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۵؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۰۴؛ نفس المهموم، ص ۵۰۸.

صلی الله علیه و آله وسلم، بدیل و نظیر او در این زمین نیست. او را از دم تیغ گذراندید. گویا احساس، عاطفه و مهربانی در دل های شما ریشه کن شده است. آگاه باشید که حزب خداوند، پیروز خواهد شد و حزب شیطان، افول خواهد کرد.

آن گاه، ام کلثوم این ابیات را بر زبان جاری کرد:

مادر به عزای تان بنشیند که برادر مرا به زاری کشتید

به زودی شعله های آتش، کیفر شما است که آن را خود برافروختید خون های پاک را بر زمین ریختید، در حالی که خداوند از آن نهی

و قرآن و سنّت پیامبر بر حرمت آن تأکید کرده بود شما را به آتش دوزخ بشارت می دهم

که بی تردید در ژرفنای آن میان آتش دست و پا می زنید من پیش از مرگ برادرم بر وی گریستم

کسی که پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم، بهترین انسان روی زمین بود آری، با اشک فراوان که بر صورتم می غلتد

و هرگز خشک نمی گردد، برای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گریه می کنم».(۱)

۹ _ بر بال عاطفه

۹ _ بر بال عاطفه

«در این هنگام، صدای گریه و ناله از میان مردم برخاست. دیدم بانوان، موها را پریشان کرده اند و خاک بر سر می پاشند. آنان چهره های خویش را می خراشیدند، سیلی به صورت می زدند و فریاد واویلاشان در فضای کوفه طنین انداز شده بود. مردان نیز می گریستند. فضای غم انگیزی بر شهر حاکم گشت که نظیر آن هرگز در کوفه دیده نشده بود».(۲)

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۲؛ نفس المهموم، ص ۵۱۴؛ لهوف، ص ۱۷۵؛ مثیر الاحزان، ص ۸۸.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۲؛ لهوف، ص ۱۷۶؛ قصه کربلا، ص ۴۳۸.

فصل چهارم: خط سرخ، پیام سبز

اشاره

فصل چهارم: خط سرخ، پیام سبز

زیر فصل ها

۱ _ امتداد نور

۱ _ امتداد نور

فضـای غم انگیز، آمـادگی افکـار عمومی و دل هـای لبریز از انـدوه، بستر پیـام رسـانی حادثه بی نظیر کربلا را به خوبی فراهم کرده بود. پیـام رسانـان کربلاـ بر پـایه رسـالت الهی خود به روشن گری مردم پرداختنـد. آنـان با برشـمردن ویژگی های مردم کوفه، چهره رنگارنگ، پلید و ناموزون آن جامعه بیمار را بر ایشان بازگو می کردند.

خطبه زینب علیهاالسلام سر آغاز این کار بود که وی تفسیر و تحلیل آن را به دیگر بانوان اهل بیت سپُرد.

خطبه فاطمه صغرا علیهاالسلام؛ پیوند شاخه و گل

اشاره

خطبه فاطمه صغرا علیهاالسلام؛ پیوند شاخه و گل

زیر فصل ها

۵ _ عقده گشایی

۶ _ درگیری پیوسته

۷ _ رویارویی

۸ _ در کام ابلیس

۹ _ انتقام از فرزند علی علیه السلام

۱۰ _ حباب و اقیانوس

۱۱ _ فرار از خورشید

۲ _ مسلمان نمایان

۲ _ مسلمان نمایان

زیـد بن موسـی از پدران خود نقل می کند که آنان می گفتند امام سـجاد علیه السـلام فرمود: «پس از آن که از کربلا به کوفه رسـیدیم، فاطمه صـغرا علیهاالسـلام این خطبه را خواند: خدای را سپاس به اندازه ریگ های بیابان و سنگریزه های آن و زینت های فراتر از آسمان تا نزدیک حق. خدایی که اشیای دیگر را آرایش آسمان قرار داد. او را ستایش می کنم، به او باور دارم و تکیه گاهم اوست. گواهی می دهم که خداونـد یکتا است و محمـد، بنده و پیامبر خداست؛ همان پیامبری که فرزندان او را در کنار فرات سر بریدند! با آن که آنان، کسی از این مردم را نکشته بودند تا این مردم از ایشان انتقام بگیرند.

بـار خـدایا! به راستی به تو پنـاه می برم از این که به تو دروغ و افترا ببنـدم یـا برخلاـف آن چه نـازل کرده ای، سـخنی بر زبان آورم. پیـامبر تو برای جانشـین خویش، علی بن ابی طـالب علیه السـلام از مردم پیمـان گرفت، ولی این گروه، حق او را غصـب کردند و او را

بی گناه کشتند، همان گونه که دیروز فرزند او را در خانه خدا و سرزمین کربلا، شهید کردند. اینان به زبان، مسلمان هستند که نفرین بر این گونه مسلمانی!؟»

۳ _ تنهایی علی علیه السلام

۳ _ تنهایی علی علیه السلام

«پروردگارا! این مردم، علی را یاری نکردند، نه در زمان زندگی او و نه در زمان مرگش تا این که او را به جوار خود فرا خواندی. او اخلاق پسندیده و نهاد پاک و زیبنده ای داشت. فضایل او شهره عام و خاص و راه و روش او شفاف و آشکار بود. وی از ملامت هیچ کس باکی نداشت و هرگز از نکوهش نمی هراسید. تو او را از کودکی به اسلام هدایت کردی و در بزرگی، خوی نیک به وی دادی و خوبی هایش را ستودی. او با تو و پیامبرت، رفتار صادقانه و خالصانه داشت تا او را نزد خود فرا خواندی. او به دنیا، بی اعتنا و به آخرت، میل وصف ناپذیری داشت. در راه تو کوشش کرد تا او را پسندیدی، برگزیدی و به صراط مستقیم هدایت کردی.»

۴ _ آزمون پیروزی

۴ _ آزمون پیروزی

«هان ای مردم کوفه! ای اهل نیرنگ و بی وفایی و خودخواهی! ما خاندانی هستیم که خداوند، ما را به شما و شما را به وسیله ما آزمود. ما از عهده این آزمون الهی، سرافراز برآمدیم. خداوند، گنجینه های دانش و حکمت خود را به ما کرامت کرد و ما اکنون نگهبان این خزانه هاییم. حجتی که خداوند بر روی کره خاکی و بندگان خود گمارده است، ماییم. او، ما را به کرامت خود گرامی داشت و به سبب پیامبرش، محمد صلی الله علیه و آله وسلم بر بسیاری از آفریدگانش برتری بخشید».

۵ _ عقده گشایی

۵ _ عقده گشایی

«شما، ما را تکذیب کردید و در حق ما ناسپاسی ورزیدید. ریختن خون ما را حلال و غارت اموال ما را مباح دانستید، گویا ما از نسل ترک و تاتاریم. دیروز نیای بزرگ ما را کشتید و امروز خون ما از شمشیرهای شما می چکد. این کار شما به دلیل کینه هایی بود که از ما در سینه داشتید. با این کار، چشم تان روشنی گرفت و دل هاتان شادمان

گشت!؟ شما به خدای جهانیان افترا بستید و با او از راه نیرنگ وارد شدید، ولی بدانید نیرنگ خداوند از شما بیش تر و کارسازتر است».

۶ _ درگیری پیوسته

۶ _ درگیری پیوسته

«هرگز از ریختن خون و غارت اموال ما شادمان مباشید. این مصیبتی که بر ما فرود آمد، سرنوشتی بود که در کتاب مشیت الهی و پیش از آن رقم خورده بود. به آن چه از دست داده اید، اندوه مخورید و به آن چه عنایت فرموده، خشنود نباشید؛ زیرا خداوند هر که را بر خود ببالد، دوست ندارد.

ای مردم بی ایمان و نادان! نابود گردید؛ که نابودی سزاوار شما است. باید در انتظار کیفر الهی باشید که به زودی از راه می رسد. بلاهای آسمانی پیوسته بر شما خواهد بارید و شما را نابود خواهد کرد. خداوند در همین دنیا، شما را به جان یکدیگر خواهد انداخت و در روز قیامت نیز در عذاب همیشگی به سر می برید؛ زیرا به ناحق بر ما ستم کردید که لعنت و نفرین خداوند همواره بر ستم کاران باد».

۷ _ رویارویی

۷ _ رویارویی

«وای بر شما! آیا می دانید با کدامین دست بر ما ستم کردید و چگونه به ریختن خون ما تن در دادید و با کدامین پا در نبردی (نابرابر) با ما مبارزه کردید؟ به خدا سوگند! قلب های شما را سختی فرا گرفته است و جگرتان پر از نفرت و آلودگی است. گویا دل ها، چشم ها و گوش های شما را مُهر زده اند».

۸ _ در کام ابلیس

۸ _ در کام ابلیس

«ابلیس تمام زشتی ها را در نظر شما زیبا جلوه داد و شما را به آرزوهای سراب مانند امیدوار ساخت. او، روی دیدگان شما پرده ای افکند که اکنون نمی توانید حقایق و واقعیت های عینی را ببینید».

۹ _ انتقام از فرزند علی علیه السلام

۹ _ انتقام از فرزند علی علیه السلام

«ای مردم کوفه! نابود شوید که کینه های دیرینه خود را با رسول خدا

صلی الله علیه و آله وسلم آشکار کردید و در صدد انتقام جویی از او بر آمدید. آن گاه با برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او که از برگزیدگان و عامل تداوم عترت در روی زمین اند، بی وفایی کردید. برخی از شما به این جنایت ها افتخار کردید و می گویید: ما علی و فرزندان او را با شمشیر هندی و نیزه ها کشتیم و زنانشان را همانند ترکان اسیر کردیم و با آنان جنگیدیم و آنان را کشتیم».

خاک بر دهان تو باد ای کسی که افتخار می کنی به کشتن مردمانی که خداوند آنان را برگزیده و پاکیزه قرار داده و از هر پلیدی و آلودگی در امان نگاه داشته است. ای شخص ناپاک! خشم خود را فرو بر و مانند سگ بر جای خویش بنشین، چنان که پدرت نشست. در آخرت برای هر کس همان در نظر گرفته می شود که از پیش فرستاده باشد».

۱۰ _ حباب و اقیانوس

۱۰ _ حباب و اقیانوس

«وای بر شما! آیا نسبت به ما رشک می برید؛ به چیزی که خداوند برای ما به ودیعت نهاده و از پیش فرستاده و ما را بدان برتری داده است. گناه ما چیست اگر دریای بی کرانِ فضل و دانش ما سراسر هستی را فرا می گیرد، ولی دریای تو چنان کوچک است که یک حیوان دریایی را نیز نمی پوشاند. این بخشش خداوند است؛ به هر کس بخواهد، می دهد و برای کسی که خداوند نور قرار نداده باشد، هیچ گاه نوری نخواهد داشت و در تاریکی مطلق فرو خواهد رفت».(۱)

۱۱ _ فرار از خورشید

۱۱ _ فرار از خورشید

راوی می گوید: «چون خطابه فاطمه علیهاالسلام به این جا رسید، مردم با صدای بلند گریستند و گفتند: ای دختر پاکان و پاکیزگان! دل و سینه ما را سوختی! جگر ما را به آتش کشیدی که همراه با حزن و اندوه بود. دیگر بس کن. آن گاه فاطمه صغرا علیهاالسلام از سخن گفتن لب فرو بست».(۲)

۱- احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۰؛ لهوف، ص ۱۶۸؛ قصه کربلا، ص ۴۳۵.

۲- احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۳؛ لهوف، ص ۱۷۲؛ مثیر الاحزان، ص ۸۷؛ قصه کربلا، ص ۴۳۷.

خطبه امام سجاد علیه السلام؛آمیزه وحی و عقل

اشاره

خطبه امام سجاد علیه السلام؛آمیزه وحی و عقل

زیر فصل ها

۱۲ _ در برابر خورشید

۱۲ _ در برابر خورشید

در این زمان، امام زین العابدین علیه السلام به مردم اشاره کرد که ساکت شوند. هنگامی که سکوت همه جا را فرا گرفت، آن حضرت خطابه تاریخی اش را ایراد فرمود.(۱)

۱۳ _ شناساندن نور

۱۳ _ شناساندن نور

امام سـجاد علیه السلام پس از حمد و سپاس الهی، از رسول گرامی اسلام یاد کرد و بر او درود فرستاد. آن گاه فرمود: «هر که مرا می شـناسد، می داند من کیسـتم و هر که مرا نمی شـناسد، خودم را به او می شـناسانم. من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هسـتم که او را در کنار فرات بدون هیچ گناهی از دم شمشیر گذراندند. من فرزند کسی هستم که حرمت او را دریدند، اموال او را به غـارت بُردنـد و افراد خـانواده اش را به زنجیر اسـارت کشـیدند. من فرزنـد کسـی هسـتم که نـاجوان مردانه او را کشتند و همین یک افتخار ما را بس است».

۱۴ ـ پیمان شکنان

۱۴ ـ پیمان شکنان

«ای مردم! شـما را بـه خـدا سوگنـد! آیـا بـه خـاطر می آوریـد که برای پـدرم نـامه نوشتیـد و او را برای سـرپرستی امورتـان فرا خوانديـد؟ با این حال، با او از در شـیطنت وارد شدید، با او پیمان بستید و با نماینده اش بیعت کردید، ولی در حادثه او را تنها گذاردید. به این هم بسنده نکردید و با او به رویارویی و پیکار بر خاستید».

۱۵ ـ توشه دوزخ

۱۵ ـ توشه دوزخ

«نابودی بر شـما فرو ریزد که بـد توشه ای برای فردای خویش فرسـتادید. چه رأی زشت و ناپسـندی دارید. به من بگویید که با کدام چشم می خواهید به رسول خدا

۱- قصه کربلا، ص ۴۴۰.

صلی الله علیه و آله وسلم بنگرید؛ هنگامی که به شما بگوید: عترت مرا کشتید و حریم خاندان مرا شکستید. بدین سان شما از امت من به شمار نمی آیید؟!»

۱۶ _ اعتراف به گمراهی

۱۶ _ اعتراف به گمراهی

چون سخن امام سجاد علیه السلام بدین جا رسید، از هر سو صدای مردم به گریه بلند شد. آنان به همدیگر می گفتند: «دیدید چه کاری کردید؟! نابود شدید و در نیافتید.» امام سجاد علیه السلام در ادامه سخن خود فرمود: «رحمت خدا بر آن کس باد که پند مرا بپذیرد و سفارش مرا نسبت به خدا و رسول و دودمان او به خاطر بسپارد؛ زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به بهترین شیوه پیروی می کنم و رفتار او را در پیش می گیرم».

۱۷ _ موج عاطفه

۱۷ _ موج عاطفه

مردم یک صدا فریاد بلند کردند: «ای پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ! ما فرمانبردار دستور شماییم. پیمان تو را محترم می داریم و دل های خود را به جانب تو معطوف می سازیم و هوای تو را در سر می پرورانیم. رحمت خدا بر تو باد! شما فرمان دهید تا با هر آن که با تو در آمیزد، بستیزیم و با هر که فرمان تو را گردن نهد، از در آشتی درآییم. یزید را (از اریکه قدرت به زیر کشیم و او را) اسیر شما کنیم. از کسانی که بر شما خاندان، ستم روا داشتند، بیزاری جوییم و انتقام خون پاکیزگان شما را از آنان بگیریم».

۱۸ _ راهنمایی دشمن

۱۸ _ راهنمایی دشمن

امام سجاد علیه السلام فرمود: «این درخواست نامعقول شما بسیار غیر واقع بینانه است. ای بی وفایان نیرنگ باز! در میان ما و خواسته های شما، پرده ای کشیده شده است. آیا برآنید که با من نیز همانند پدرم رفتار کنید. (هرگز به سخنان دور از واقعیت و احساسی شما ترتیب اثر نمی دهم و) هرگز چنین نخواهد شد».

۱۹ _ زخم بر زخم

۱۹ _ زخم بر زخم

«به خـدا سوگنـد! هنوز آن زخم ژرفی که دیروز از کشـتن عموها، پدر، فرزندان و یاران او در قلب من پدید آمده، التیام نیافته است. هنوز داغ غروب خورشـید رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم را فراموش نکرده بودم که مصیبت های پدر، فرزندان و جـد بزرگوارم، موهـایم را سپیـد کرد به گونه ای که هنوز مزه تلـخ آن حـادثه غم انگیز را در گلوگـاه خود احسـاس می کنم. اندوه این مصیبت بی بدیل هنوز در سینه من می جوشد. خواسته من از شما این است که نه از ما طرفداری کنید و نه با ما از در جنگ و دشمنی درآیید».

۲۰ ـ دردهای انباشته

۲۰ ـ دردهای انباشته

آن گاه امام سجاد علیه السلام خطابه خویش را با این ابیات پایان داد:

«شگفت آور نیست اگر حسین علیه السلام کشته شد.

پدر بزرگوارش نیز که از حسین علیه السلام کریم تر و بهتر کشته شد.

ای کوفیان! بر این مصیبتی که بر ما وارد شد، شادمان نباشید؛

زیرا مصیبت حسین علیه السلام بالاتر از هر مصیبتی شمرده می شود.

جانم فدای آن که کنار شط فرات شهید شد.

بی تردید، پاداش کشنده حسین علیه السلام، آتش دوزخ است».(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۳؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۵؛ لهوف، ص ۱۷۴؛ مثیر الاحزان، ص ۸۹ .

فصل پنجم: چوب زدن بر لبان مثنوی خوان وحی

اشاره

فصل پنجم: چوب زدن بر لبان مثنوی خوان وحی

حامل سر امام حسین علیه السلام در بامداد روز یازدهم محرم نزد عبیداللّه آمد. سر مبارک حسین بن علی علیه السلام تا روز بعد که اسیران را به کوفه آوردند، در کاخ ابن زیاد یا جای دیگری پنهان بوده است. ابن زیاد در روز دوازدهم محرم دستور داد سرهای شهیدان را به پیشواز کاروان اسیران ببرند و همراه آنان دوباره به کاخ باز گردانند. ترتیب ورود سرهای بریده شهیدان کربلا و اسیران اهل بیت این گونه بود که نخست، سرها را وارد دارالاماره کردند و پس از آن، اسیران را آوردند.

عبیداللّه با دیدن سر امام علیه السلام، چوب دستی اش را برداشت و بر لب ها و دندان های آن حضرت فرود آورد.

انس بن مالک نقل کرده است: «ابن زیاد با چوب دستی خود بر دندان های امام فشار می آورد و می گفت: حسین علیه السلام ! چه دندان های زیبایی داری؟! ای ابی عبداللّه ! چه زود پیر شدی؟ ایرادی ندارد؛ امروز در برابر روز بدر. با خود گفتم: ای ابن زیاد! رویت سیاه باد! خودم دیدم که جای همین چوبت را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم می بوسید».(۱) نوشته اند: «ابن زیاد، سر مبارک امام علیه السلام را میان تشتی قرار داده بود و می گفت: من هرگز چنین دندان های زیبایی ندیده بودم».(۲)

۱ _ فراخوانی زبان آور

۱ _ فراخوانی زبان آور

عمر بن سعد پیش از رسیدن اسیران به کوفه، خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام و پیروزی و سلامتی خود را به خانواده اش رسانده بود. پیک فرمانده دشمن هنگامی که به کوفه رسید، از جلسه عمومی ابن زیاد با مردم آگاهی یافت.

حمید بن مسلم می گوید: «عمر بن سعد مرا طلبید و دستور داد که به کوفه بروم و خبر پیروزی و سلامتی فرمانده جنگی ابن زیاد را به خانواده اش بشارت دهم. هنگامی که به کوفه رسیدم، خانواده او را

۱- ذخایر العقبی، ص ۱۲۶؛ ینابیع الموده، ص ۴۲۱؛ تذکره الخواص، ص ۲۳۱.

۲- الصواعق المحرقه، ص ۳۰۰؛ ینابیع الموده، ص ۴۲۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۴۰.

دیـدم که می خواسـتند به مجلس ابن زیاد برونـد. جاسوسان ابن زیاد که آن جا حضور داشـتند، به مردم اجازه می دادنـد وارد کاخ شوند. من هم با مردم وارد مجلس شدم».(۱)

ابن زیاد برای برگزاری این جلسه عمومی، انگیزه های زیادی در سـر داشت که بـدین قرار بود: خشـکاندن ریشه های مقاومت در برابر حکومت، به نمـایش گذاشـتن پیونـد ملت و حکومت و به انزوا کشانـدن گروه هـای مخـالف. ابن زیـاد در این جلسه همگانی که در دارالاماره ترتیب داده بود، دستور داد سر حسین بن علی علیه السلام را نزد وی بیاورند».(۲)

۲ ــ دور از چشم زینب علیهاالسلام

۲ ــ دور از چشم زینب علیهاالسلام

عبیـداللّه بـا چوب زدن بر لب هـایی که همیشه یـاد خـدا بر آن جـاری بود، کـاری ناجوان مردانه انجام داد که حتی با اعتراض اطرافیانش روبه رو گردیـد. بی تردیـد، این رفتار دور از انسانیت در غیاب زینب علیهاالسـلام صورت گرفته است که متن های تاریخی نزدیک به حادثه کربلا نیز این مطلب را ثابت می کنند.(۳)

گفته انـد ابن زیـاد نخست در حضور مردم کوفه به سر حسـین علیه السـلام بی ادبی کرد؛ آن گـاه اهـل بیت امـام حسـین علیه السـلام را وارد مجلس کردنـد. افزون بر آن، زینبی علیهاالسـلام که با دیدن سر برادر بر نیزه، پیشانی خود را به محمل شتر می کوبـد به گـونه ای که خـون از زیر مقنعه اش جـاری می شـود؛ چگـونه می توانـد در برابر چـوب زدن دشـمن بر لب و دنـدان گهربـار چشـمه سـار وحی ساکت بمانـد و چیزی نگویـد؟ هم چنین نمی توان تصوّر کرد اهل بیت که در همه حوادث پس از شهادت امام حسـین علیه السـلام، موضع فعال و منطقی داشـتند، در این مورد از خود واکنشـی نشان نداده باشند. وانگهی بسیار بعید می نماید که چنین عملی در پیش چشمان زینب علیهاالسلام انجام گرفته و او نیز واکنشی نشان

۱- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۶.
۲- ارشاد، ص ۲۴۳؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۶؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۲۰؛ لهوف، ص ۱۷۹؛ نفس المهموم، ص ۵۲۰.
۳- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۶؛ ارشاد، ص ۲۴۳.

داده است، ولی متون تاریخی و راویان، آن را ثبت نکرده باشند.

راوی می گوید: «زید بن ارقم کنار ابن زیاد نشسته بود. او پیرمردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود. وی هنگامی که دید سر حسین را آورده اند و ابن زیاد آن را در برابر خود نهاده است، به خود لرزید و شگفت زده شد. ابن زیاد به سر مقدس حسین بن علی علیه السلام می خندید و نگاه می کرد. در دست وی چوبی بود که با آن به دندان های پیشین امام می زد».

۳ _ بوسه باران وحیانی

۳ _ بوسه باران وحیانی

راوی می افزاید: «زید بن ارقم به ابن زیاد گفت: ای ابن زیاد! چوبت را از این لب ها بردار. سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست! با چشمان خود دیدم که لب های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به این لب ها چسبیده بود. (پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این گهرها را بوسه باران می کرد). سپس با صدای بلند به شدت گریست. ابن زیاد به او گفت: خداوند چشمان تو را بگریاند؛ آیا برای پیروزی لشکر خدا گریه می کنی؟! (یا برای کشته شدن فرزند علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام اشک می ریزی؟!) به خدا سوگند! اگر پیرمرد نبودی، گردنت را می زدم. بی تردید، عقلت را از دست داده ای.

زید بن ارقم از جایش بلند شد(۱) و گفت: ای مردم! پسر فاطمه زهرا علیهاالسلام را کشتید و زاده مرجانه را به امارت پذیرفتید. به خدا سوگند! از این پس، وی، نیکان شما را بکشد و بدان شما را به نوکری گیرد. مرگ و هلاکت باد آنان را که به ننگ تن در دهند و به ذلت خشنود گردند.

آن گاه به ابن زیاد رو کرد و گفت: آری، حدیثی دیگر برایت بگویم که خشم تو را افزایش دهد. من به چشمان خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، حسن مجتبی علیه السلام را بر ران راست خود و این مظلوم را بر ران چپ خود نشانده بود. آن گاه دست بر سر آنان گذاشت و فرمود: بار خدایا! این دو را به تو می سپارم و به بندگان نیکوکارت به امانت می گذارم. ای ابن زیاد! اکنون به من بگو که تو با امانت رسول خدا علیهاالسلام چگونه رفتار کردی؟! این سخن را گفت و بیرون رفت».(۲)

۴ _ اعتراض مختار

۴ _ اعتراض مختار

۱- ارشاد، ص ۲۴۳؛ کنزالعمال، ج ۷، ص ۱۱۰؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۶؛ ینابیع الموده، ص ۴۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۴۰؛ صواعق المحرقه، ص ۳۰۰؛ مثیرالاحزان، ص ۹۲؛ تذکره الخواص، ص ۲۳۱.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۸؛ قمقام زخار، ص ۵۲۷؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۴۱.

ابن زیـاد از این گردهم آیی که ترتیب داده بود، می خواست بهره برداری سیاسـی کنـد و ریشه هـای مخالفت با حکومت بنی امیه را برای همیشه از فضای ذهن و اندیشه مخالفان پاک سازد، ولی رفتار نامناسب و شتاب زده او، جریان را به سود اهل بیت تغییر داد. اعتراض مختار بن ابوعبیده ثقفی نسبت به رفتار غیر انسانی و ناجوان مردانه ابن زیاد با خاندان علی علیه السلام یکی از نمونه های شکست سیاست حاکم کوفه به شمار می رود.

هنگامی که ابن زیاد، اسیران را وارد مجلس خویش کرد، دسـتور داد مختار را که از روز شـهادت مسلم بن عقیل در زندان به سر می بُرد، به مجلس آورد. هنگـامی که مختـار وارد کـاخ ابن زیاد شـد، سـر مقـدس امام حسـین علیه السـلام را به وی نشان دادنـد. مختار به شـدّت نالیـد و سـخنانی میان وی با ابن زیاد رد و بـدل شـد. مختار با درشتی و با منطق قوی به او پاسخ داد به گونه ای که ابن زیاد خشـمگین شـد و دسـتور داد وی را به زنـدان باز گرداننـد. برخی گفته اند: «با تازیانه به صورت او زد به گونه ای که چشم او آسیب دید».(۱)

۵ _ شکست همه جانبه

۵ _ شکست همه جانبه

با روشـنگری های اهل بیت، مردم به مصـیبت های خاندان علی علیه السـلام پس از شـهادت امام حسـین علیه السـلام و اسارت آنان پی بُردند.

عبیداللّه از حارثه بن بدرالعدوانی پرسـید: «فردای واپسـین درباره من و حسـین چه می گویی؟ او گفت: در روز قیامت، حسـین بن علی علیه السـلام را پدر و جدش، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شفاعت می کنند. تو را نیز در آن روز جد و پدرت شفـاعت می کننـد. بنگر کـدام یک بهتر می تواننـد نزد خـدا برای شـما دو تن ارزش کسب کننـد و تو از آنان چه درخواستی داری؟»(۲) برخی گفته اند: «ابن زیاد با شنیدن این داوری خشمناک شد و او را از مجلس بیرون کرد».(۳)

۱- مقتل الحسین مقرم، ص ۴۲۹؛ قصه کربلا، ص ۴۵۵.

۲- قمقام زخار، ص ۵۲۷.

۳- نفس المهموم، ص ۵۲۴.

۶ _ جوانه های انقلاب در کاخ ستم

۶ _ جوانه های انقلاب در کاخ ستم

بـدرفتاری یزیـدیان با اسـیران اهل بیت و سـخنان بی مایه و نفرت انگیز ابن زیاد سـبب شـد مردم به شدّت از وی رو بگردانند. بـدین سان، مجلسی که ابن زیاد برای گسترش قدرت و تحکیم پایه های حکومت خود برگزار کرده بود، به محفل جرقه زدن نخستین شعله های انقلاب بر ضد وی تبدیل شد.

«مردی از قبیله بکر بن وائل به نام جابر یا جُبیر که در مجلس حضور داشت، چون گستاخی و بی ادبی ابن زیاد را نسبت به سر مقـدس امام دیـد، با خود نذر کرد که اگر ده نفر در برابر ابن زیاد به پاخیزند، وی نیز با آنان همگام خواهد شد. او همواره در کمین این فرصت بود که مختار قیام کرد. پس به قیام مختار پیوست و ابن زیاد را کشت».(۱)

اعـتراض دیگری که نسبت به ابن زیـاد صـورت گرفت، از سـوی مـادرش بـود. «مرجـانه، مـادر ابن زیـاد به پسـرش گفت: ای بدسرشت! پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را کشتی؟! به خدا سوگند! هرگز بهشت را نخواهی دید».

گفتنی است ابن زیاد همه سرهای شهیدان را که بیش از هفتاد سر بود، در کوفه بر سر چوب نصب کرده بود.(۲)

۱- قمقام زخار، ص ۵۲۸؛ نفس المهموم، ص ۵۲۴.

۲- نفس المهموم، ص ۵۲۵.

فصل ششم: موجِ اندیشه

اشاره

فصل ششم: موجِ اندیشه

ابن زیاد که منتظر ورود خاندان حسین بن علی علیه السلام بود، می خواست با مقدمه چینی، چهره اهل بیت را مخدوش سازد و آنان را مخالف اسلام و یکپارچگی مسلمانان معرفی کند. البته با سخنرانی زینب علیهاالسلام و رفتار منطقی و سنجیده آن بانو که شخصیت فاسد عبیداللّه را به مردم شناساند، ابن زیاد در اجرای نقشه خود ناکام ماند.

زینب علیهاالسلام هنگام ورود به مجلس ابن زیاد، بدون توجه به حاکم کوفه و اعیان و اشراف حاضر در آن جا، در گوشه ای نشست. عبیداللّه، خود را فرمانروای همه چیز و همه کس می دانست، ولی در دیدگاه دختر علی علیه السلام، فردی بی ارزش، ناسالم و دور از خوی انسانیت شمرده می شد. بسیار شگفت بود که یک بانوی اسیر و سوگوار در برابر حاکم ستمگری چون ابن زیاد چنین شجاعانه برخورد کند.

طبری می نویسد: «هنگامی که عمربن سعد با سر حسین علیه السلام، فرزندان و بانوانش به مجلس عبیداللّه وارد شد، زینب علیهاالسلام، دختر فاطمه علیهاالسلام، کهنه ترین لباس ها را پوشیده بود. او با افتخار و بزرگ منشی ذاتی و در حالی که کنیزان، اطراف او را گرفته بودند، وارد مجلس ابن زیاد شد. زینب علیهاالسلام آمد و آرام در گوشه ای نشست. عبیداللّه گفت: این زن که آن جا نشست، کیست؟ زینب علیهاالسلام پاسخی نداد. حاکم کوفه بار دیگر پرسید: این که اکنون نشست، که بود؟ دختر فاطمه علیهاالسلام باز هم پاسخ نداد. ابن زیاد بار سوم پرسید: این بانویی که نشست، چه کسی بود؟ زینب پاسخی نداد، ولی برخی کنیزان وی در پاسخ گفتند: این زینب علیهاالسلام، دختر فاطمه علیهاالسلام است».(۱)

۱ _ اسارت در اسارت

۱ _ اسارت در اسارت

وی که از این رفتار سیاست آمیز دختر علی علیه السلام شکسته شده بود، بر پایه آشفتگی روحی،

۱- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۷؛ مثیرالاحزان، ص ۹۰؛ ینابیع، ص ۴۲۱؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷۴؛ وقعه الطف، ص ۲۶۲؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۲۲؛ ارشاد، ص ۲۴۳؛ مقتل الحسین لوط، ص ۲۰۵.

عقده های شخصـی و نادانی همیشگی خود، بدترین دروغ های تاریخ اسـلام را به اهل بیت نسبت داد. حاکم کوفه با زینب از در گفت وگـو وارد شـد تـا بـدین گـونه، وی را خوار کنـد و آبروی از دست رفته اش را بازیابـد؛ زیرا وی این مجلس را برای رسوایی اهل بیت ترتیب داده بود، ولی اینک خود، رسوای مجلس شده بود.

«عبیداللّه ابن زیاد به زینب علیهاالسـلام رو کرد و گفت: سپاس خدای را که شما را رسوا کرد و نابود ساخت و سخنان و دروغ های بی مورد شما را آشکار کرد. زینب علیهاالسلام بی درنگ در برابر وی ایستاد و گفت: سپاس از آن خدایی است که ما را بـه سبب نزدیکی خـونی و معنـوی بـه پیـامبر صـلی الله علیـه و آلـه وسـلم، گرامی داشـت و پـاکیزگی همیشـگی را بـا جـان ما درآمیخت. به راستی، فـاسق و جنایت کار، رسوا شـد و فاجر با رفتار ناهنجارش، دروغ گو برآمـد. بی تردیـد، ما چنین نیستیم، بلکه چنین کسی غیر از ماست و آن چه تو درباره ما می گویی، هرگز با واقعیت مطابقت ندارد.

ابن زیاد، از سـخنان زینب علیهاالسـلام خشمگین شد و برآشفت. در این هنگام، عمرو بن حریث به او گفت: خداوند، کار امیر را نیکو گرداند. ایشان (زینب) یک زن است؛ آیا زنان را به سخنان شان بازخواست می کنند؟! آنان به خاطر آن چه گفته اند، مورد سرزنش قرار نمی گیرند و البته زیاده گویان را کسی ملامت نمی کند».(۱)

۲ ـ زیبایی و دگر هیچ

۲ ـ زیبایی و دگر هیچ

شکست خوردن حاکمی که جلسه با شـکوهی ترتیب داده و خود در صـدر آن نشسـته، از زنی که در ظاهر هیچ قدرتی ندارد، بسـیار جای شـگفتی است. ابن زیاد که نمی توانست شـکست واقعی خود را در برابر یک زن بپـذیرد، تعادل خود را به کلی از دست داد. «به زینب رو کرد و گفت: کار خـدا را نسبت به برادر و خانـدانت چگونه دیدی؟ زینب علیهاالسـلام گفت: من جز نیکویی و زیبایی چیز دیگری ندیـدم. آنان گروهی بودنـد که شـهادت بر ایشان مکتوب و مقـدر گشـته بود. تنها در کربلا این تقـدیر عملی و آشـکار شـد. به زودی خداونـد میان تو و آنان داوری خواهـد کرد. آنان در آن روز با تو احتجاج می ورزند و دشمنی و قاتل بودن تو را اثبات می کنند. تو در آن روز منتظر نابودی بمان. ای فرزند مرجانه!

۱- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۷؛ لهوف، ص ۱۸۱؛ ارشاد، ص ۲۴۴؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۲۳؛ مقتل الحسین لوط، ص ۲۰۵؛ وقعه الطف، ص ۲۶۲.

مادر به عزایت بنشینند».(۱)

۳ _ اوج گیری زینب علیهاالسلام

۳ _ اوج گیری زینب علیهاالسلام

هنگامی که قدرت خرد و اندیشه ابن زیاد در برابر منطق عقیله بنی هاشم از کار افتاد، به عقده گشایی روی آورد. ابن زیاد با سخنان کودکانه اش، نفرت های دیرینه ای را که نسبت به جد، پدر و برادر زینب علیهاالسلام در دل داشت، بیرون ریخت. دختر علی علیه السلام این بار نیز با ادبیات شفاف، ناب و برتر خود همراه با واقع نمایی، دشمن را به بن بست کشاند. به گونه ای که وی ناگزیر شد از ستیز با زینب علیهاالسلام دست بکشد و رویکرد مسالمت آمیز همراه با گفت وگو را برگزیند. البته وی با این گونه سخن گفتن، به طور ضمنی شکست خود را پذیرفت و به حقانیت خاندان نبوت اعتراف کرد.

«ابن زیاد به زینب علیهاالسلام گفت: دلم از طغیانگری برادر شما شفا یافت و از عصیانگری خاندانت، آرامش به دست آورد. زینب علیهاالسلام گریست و گفت: در واقع تکیه گاهم را کشتی، خاندانم را برانداختی، شاخه هایم را بریدی و ریشه هایم را گسستی و کندی! پس اگر این دوا و شفای توست؛ بی تردید، شفا یافته ای. ابن زیاد به زینب علیهاالسلام گفت: این سخنانت سجع بود، به جان خودم سوگند! بی تردید، پدرت نیز شاعر سجع گویی بود. زینب گفت: زنی مانند من و شعرگویی؟! درد دل بود که از سینه ام بیرون آمد».(۲)

آن گاه دختر علی علیه السلام گفت: «من شگفت زده ام از کسانی که به کشتن پیشوایانش شفا می یابند، در حالی که می دانند در آخرت، انتقام سختی از آنان گرفته خواهد شد».(۳)

۴ _ خفاش و خورشید

۴ _ خفاش و خورشید

۱- الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۲؛ مثیرالاحزان، ص ۹۰؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷۵؛ لهوف، ص ۱۸۱؛ ترجمه الامام الحسین، ص ۷۹؛ نفس المهموم، ص ۵۲۶؛ مقتل الحسین لوط، ص ۲۰۵؛ مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۴۶.

۲- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۷؛ الکامل ج ۲، ۵۷۵؛ ینابیع الموده، ص ۴۲۱؛ وقعه الطف، ص ۲۶۲؛ مثیرالاحزان، ص ۹۰؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۳؛ لهوف، ص ۱۸۱؛ مقتل الحسین لوط، ص ۲۰۵.

۳- مثیرالاحزان، ص ۴۹؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۳؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷۵.

ابن زیاد پس از شکست خوردن در برابر دختر فاطمه زهرا علیهاالسلام، امام سجاد علیه السلام را مخاطب خویش قرار داد. وی با آن که امام سجاد علیه السلام را به خوبی می شناخت، خود را به نادانی زد و از هویت وی پرسید. گویا می خواست او را بیازماید و از میزان توانایی آن حضرت در گفتار و اندیشه ورزی آگاه شود یا این که ناکامی خود را در مبارزه با زینب علیهاالسلام، جبران کند. با این حال، سخنان پرمایه علی بن الحسین علیه السلام که آمیزه ای از معارف وحیانی، یافته های عقلانی و شهود باطنی بود، ابن زیاد را بیش از پیش در رسیدن به اهدافش ناکام گذاشت.

حمید بن مسلم می گوید: «من نزد ابن زیاد بودم. هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام را آوردند، ابن زیاد به او رو کرد و پرسید: اسم تو چیست؟! امام علیه السلام گفت: من علی بن الحسینم. ابن زیاد گفت: نه، این گونه نیست؛ آیا خداوند علی بن الحسین علیه السلام را در کربلا نکشت؟! امام ساکت ماند. ابن زیاد گفت: چه شد؛ برای چه سخن نمی گویی؟! امام سجاد علیه السلام گفت: بله، من برادری داشتم که به او نیز علی می گفتیم. مردم او را در سرزمین کربلا کشتند.

ابن زیاد گفت: بی تردید، خداوند او را کشت. امام سجاد علیه السلام بار دیگر ساکت شد. باز ابن زیاد گفت: تو را چه شد؛ چرا سخن نمی گویی؟! امام سجاد علیه السلام گفت: خداوند، جان انسان را هنگام مردن می گیرد. (زمر: ۴۲) و هیچ جان داری نمی میرد مگر آن که خداوند فرمان دهد. (آل عمران: ۴۵)».(۱)

۵ _ ناکامی دوباره

۵ _ ناکامی دوباره

ابن زیاد که در سخن گفتن با خاندان حسین علیه السلام و تحقیر آنان ناکام مانده و سرافکنده شده بود، ناشیانه تصمیم گرفت امام سجاد علیه السلام را بکشد. با این حال، خداوند که نمی خواست زمین از وجود جانشین واقعی اش خالی بماند،(۲) جان آن حضرت را از گزند دشمنان حفظ کرد. ابن زیاد گفت: «به خدا سوگند! تو نیز از مردگانی. تو چگونه جرأت کردی که پاسخ مرا بگویی؟ پس بدان که باید به گذشتگانت بپیوندی.

۱- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۸؛ ارشاد، ص ۲۴۴؛ مثیرالاحزان، ص ۹۱؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷۵؛ مقتل الحسین لوط، ص ۲۰۶؛ ترجمه الامام الحسین، ص ۷۹؛ وقعه الطف، ص ۲۶۳؛ الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۶۳؛ لهوف، ص ۱۸۳؛ مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۶۷.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۴۷، ص ۶۶۰.

امام سجاد علیه السلام گفت: می دانم که درست می گویم (و چه می گویم). ابن زیاد گفت: گردن این جوان را بزنید. علی بن الحسین علیه السلام گفت: کسی را برای این بانوان بگمار تا آنان را به مدینه باز گرداند.

در این هنگام زینب، خود را به او چسباند و گفت: ای ابن زیاد! از ریختن خون ما سیر نشدی که می خواهی او را نیز بکشی و کسی از ما را زنده نگذاری! به خدا سوگند! هرگز از او جدا نمی شوم. اگر می خواهی او را بکشی، مرا نیز با او بکش.

آن گاه ابن زیاد به آن دو نگریست و گفت: چه پیوند عجیبی است. به خدا گمان می برم که اگر علی بن الحسین علیه السلام را بکشم، زینب نیز می میرد. سپس گفت: رهایش کنید. آن چه از ظاهر و بیماری سخت او می بینم، این است که از دنیا خواهد رفت».(۱)

متن تاریخی دیگری که در این زمینه وجود دارد، نوشته اعثم کوفی است. این مطلب از تاریخ طبری و مفید، دقیق تر به نظر می رسد؛ زیرا امام سجاد علیه السلام کسی نبود که از مرگ بترسد و در برابر ابن زیاد کوتاه بیاید. صاحب الفتوح می نویسد: «علی بن الحسین علیه السلام به عمه اش گفت: مرا بگذار تا با او سخن بگویم. سپس امام سجاد علیه السلام رو به ابن زیاد کرد و گفت: آیا مرا به کشتن سرزنش و تهدید می کنی. تو خوب می دانی که کشته شدن برای ما خاندان اهل بیت، سیره دیرینه و رسمی همیشگی است. کرامت نیز در شهادت نهفته است. ابن زیاد از این سخنان امام ساکت شد».(۲)

۶ _ معجزه نما

۶ _ معجزه نما

راوی می گوید: «ابن زیاد سر امام علیه السلام را از میان تشت برداشت. سپس به صورت و موی او نگریست. ناگهان لرزه بر دست او عارض شد و سر مطهر را بر زانو نهاد. در این لحظه، قطره خونی از گلوی آن عزیز روی پای عبیداللّه چکید که از جامه اش گذشت و پای او را سوراخ کرد. آن زخم پس از چندی عفونت کرد به گونه ای که با هیچ دارویی بهبود نیافت. در پی این حادثه، ابن زیاد همیشه در دیدارهایش در کاخ، مشکی را به پای خود می بست تا بوی بد و گندیده زخم آشکار نشود».(۳)

۱- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۸؛ ارشاد، ص ۲۴۴؛ طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۶۳؛ لهوف، ص ۱۸۳؛ وقعه الطف، ص ۲۶۳؛ مقتل الحسین لوط، ص ۲۰۷.

۲- الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۳؛ لهوف، ص ۱۸۳؛ مقتل الحسین، مقرم، ص ۴۲۴.

۳- الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۴.

۷ _ آفتاب در کوفه

۷ _ آفتاب در کوفه

ابن زیـاد هر قـدر بر تلاـش خود برای نـابودی اهـل بیت می افزود، به همان میزان، مردم از بزرگی و حقانیت آنان آگاه تر می شدند.

گفته اند: «چون رباب، دختر امرءالقیس و همسر امام حسین علیه السلام، سر امام حسین علیه السلام را دید، از جای برخاست و آن را به گوشه مجلس بُرد. آن گـاه نشـست، آن را بسـیار بوسـید و نـاله ای جانگـداز برکشـید. وی زار زار می گریست و می گفت:

وای حسین من! هرگز فراموشت نخواهم کرد

چگونه نیزه های آن ستمگران بر جان عزیزت فرود آمد تو اکنون در سرزمین کربلا، روی ریگ ها تنها مانده ای

خداوند هرگز این سرزمین را سیراب نسازد».(۱)

۱- قمقام زخار، ص ۵۳۰؛ تذکره الخواص، ص ۲۳۳؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۲۴.

فصل هفتم: دروغ پردازی بر فراز منبر راست گویان

اشاره

فصل هفتم: دروغ پردازی بر فراز منبر راست گویان

«با شـهادت حسـین بن علی علیه السلام در سرزمین کربلا، آن زمین با خون او و یاران و اصحابش رنگ دگری گرفت و اثری ماندگار در جهان تشیع بر جای گذارد. به همین دلیل، شـعله های مقاومت از درون شـیعیان سر برآورد و صفوف آنان را هم آهنگ ساخت».(۱)

۱ _ اثر معکوس

۱ _ اثر معکوس

یکی از شـکوفه های انقلاب امام حسـین علیه السـلام نخستین بار در پی شـهادت امام در کوفه پدیـد آمد. حمید بن مسـلم می گویـد: «ابن زیـاد پس از ورود به دارالامـاره دسـتور داد مردم در مسـجد کوفه گرد هم آینـد. سـخن گویان وی در شـهر تبلیغ کردنـد که نمـاز جمـاعت را برپـا سازیـد. عبیـداللّه بن زیـاد بالاـی منبر رفت و از فتـح و یاری خداونـد نسبت به خود، یزیـد و پیروانش خبر داد.(۲)

وی سـخنان خود را این گونه آغـاز کرد: سپاس خـدای را که حق و پیروانش را آشـکار کرد. خداونـد، امیرالمؤمنین یزیـد بن معاویه و گروه او را پیروز کرد و دروغ گو فرزند دروغ گو و پیروانش را کشت.

چون سـخنان وی به این جا رسـید، عبداللّه بن عفیف ازدی(۳) از جـا برخـواست و گفت: وای بر تو ای ابن زیـاد، پسـر مرجانه! دروغ گوترین فرزنـد دروغ گویان، تو و پدرت هستید و دروغ گو کسـی است که تو و پدرت را به این سـمت گماشـته است. ای دشمن خدا! فرزندان پیامبر را می کشی و بر فراز منبر آنان

۱- تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۳۹۹.
۲- تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۴۰۰؛ بدایه و نهایه، ج ۸، ص ۲۰۷؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۴؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۸۹؛ ارشاد، ص ۲۴۴.
۳- عبداللّه بن عفیف ازدی از بزرگان شیعه و پیروان علی علیه السلام بود که چشم چپ اش را در جنگ جمل و چشم راستش را در صفین از دست داده بود. او همیشه در مسجد اعظم کوفه، معتکف بود و از صبح تا شب در آن جا نماز می گزارد.

در جای راست گویان می نشینی و این چنین سخن می رانی».(۱)

۲ _ رویش شکوفه های اعتراض

۲ _ رویش شکوفه های اعتراض

ابن زیاد با شنیدن این اعتراض در خشم شد و گفت: «چه کسی بود که سخن گفت؟ عبداللّه بن عفیف گفت: ای دشمن خدا! گوینده سخن منم. تو فرزند پاکان را کشتی که خداوند در قرآن، آنان را از پلیدی، پاک دانسته است. آن گاه گمان می کنی ایمان داری؟! ای یاران! پسران انصار و مهاجر کجایند تا از این طغیانگر نفرین شده فرزند نفرین شده انتقام گیرند؛ کسی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را با زبان خود لعن و نفرین کرد؟»(۲)

۳ _ بدترین دروغ

۳ _ بدترین دروغ

راوی می گوید: «آتش خشم ابن زیاد شعله ورتر گشت و رگ های گردنش باد کرد و گفت: او را نزد من بیاورید. مأموران از هرسو به سمت او هجوم آوردند تا او را دستگیر کنند وی صدا را به شعار قبیله اَزُد بلند کرد و گفت: «یا مبرور». عبدالرحمن ازُدی که نشسته بود، به عفیف گفت: وای بر تو و اقوامت! گویا می خواهی اقوامت را نابود کنی! بزرگان اَزُد که هفتصد مرد بودند، اطرافش را فرا گرفتند و او را از دست افراد ابن زیاد آزاد کردند. آن گاه وی را از مسجد بیرون بُردند».

۴ _ آغازگر نبرد با یزید

۴ _ آغازگر نبرد با یزید

«ابن زیاد به مأموران خود دستور داد که این نابینای ازدی را دستگیر کنید و نزد من بیاورید. او نابینایی است که خداوند، دلش را مانند چشمانش کور ساخته است. قبیله ازُد با آگاهی از این جریان، گرد هم آمدند. قبایل یمن نیز با آنان هم سو شدند تا به کمک یکدیگر از عبداللّه دفاع کنند.

هنگامی که این خبر به ابن زیاد رسید، افراد قبیله مضر را به کمک محمد بن اشعث فرستاد. جنگ شدید میان دو قبیله طرفدار و مخالف عفیف آغاز شد که در پی آن، گروهی کشته شدند. سرانجام مأموران عبیداللّه، در خانه عفیف را شکستند و وارد خانه او شدند. دختر عبداللّه، با داد و فریاد، پدر خود را از یورش افراد عبیداللّه باخبر کرد. عبداللّه به دخترش گفت: نترس. شمشیر مرا بده. او شمشیر به دست گرفت و از خود دفاع می کرد و می گفت:

۱- سفینه البحار، ج ۶، ص ۷۳؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۳۷.

۲- ریاض الاحزان، ص ۵۷؛ لهوف، ص ۱۸۴؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۹؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۲۶.

من پسر عفیف دارای برتری و پاکدامنی ام

پدرم، عفیف، پسر عامر است من بسیاری از زره پوشان قهرمان شما را

که تاراج کننده بودند، به زمین افکنده ام».(۱)

«دختر عبداللّه به پدر خود می گفت: کاش مرد بودم و هم دوش تو با این تبه کاران که کشندگان فرزندان پاک پیامبرند، مبارزه می کردم. سپاهیان ابن زیاد اطراف عبداللّه را گرفتند و به او حمله کردند. او که نابینا بود، با راهنمایی دخترش با آنان می جنگید و از خود دفاع می کرد. دخترش با فریادی او را باخبر می ساخت که لشکریان از کدام ناحیه هجوم می آورند تا این که سرانجام به او نزدیک شدند. در این هنگام، دخترش با فریادی که از ژرفنای جان برآورد، گفت: ای وای! پدرم را گرفتند. کسی نیست که او را یاری کند. عبداللّه شمشیرش را می چرخاند و می گفت: سوگند می خورم اگر چشمم باز بود، راه آمد و شد را بر شما تنگ می کردم.

سرانجام مأموران ابن زیاد، او را دستگیر کردند و نزد عبیداللّه بُردند. برخی گفته اند شب هنگام آمدند و او را دستگیر کردند و بُردند».(۲)

۵ _ نابینای روشن دل

۵ _ نابینای روشن دل

«همین که چشم عبیداللّه به عفیف افتاد، گفت: سپاس خدای را که تو را کور و نابینا کرد و رسوا ساخت. عبداللّه گفت: ای دشمن خدا! خداوند چگونه مرا رسوا کرد؟ به خدا سوگند! اگر بینا بودم، راه زندگی را بر شما تنگ می کردم. ابن زیاد گفت: درباره عثمان چه می گویی؟ گفت: ای بنده بنی علاج و ای پسر مرجانه! تو را با عثمان چه کار؟ اگر بدی کرد یا نیکی، اصلاح گری کرد یا فسادانگیزی؛ خداوند ولیّ مردم است و در میان آنان به داوری خواهد پرداخت. تو باید از من در مورد پدر خودت و یزید و پدرش بپرسی! ابن زیاد گفت: به خدا سوگند! چیزی از تو نخواهم پرسید تا مزّه مرگ را بچشی؟ عبداللّه گفت: سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است. من شهادت را از خداوند خواسته بودم پیش از آن که تو از مادر زاده شوی. از خداوند آرزو کردم که به دست منفورترین آفریدگان که خداوند بیش از همه با او دشمن است، به شهادت برسم. هنگامی که نابینا شدم، تا اندازه ای از فیض شهادت ناامید گردیدم. اینک خدای را سپاس می گویم که شهادت را پس از ناامیدی نصیبم کرد و پذیرفته شدن درخواست های پیشین

۱- مثیرالاحزان، ص ۹۳؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷۵؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۰۸؛ نفس المهموم، ص ۵۳۰.

۲- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۷۰؛ مقتل الحسین لوط، ص ۲۰۷.

مرا به من نشان داد.

ابن زیاد دستور داد تا سر او را از گردنش جدا کنند. مأموران، گردنش را زدند و بدنش را در شوره زاری در کوفه به دار آویختند».(۱)

۶ _ همگامی جندب با عفیف

۶ _ همگامی جندب با عفیف

ابن زیاد که از پی آمدهای کشتن امام حسین علیه السلام می ترسید، کسانی را که گمان می رفت با امام حسین علیه السلام، پیوند و دوستی دارند، زیر فشار قرار داد.

جندب بن عبداللّه یکی از پیروان با ایمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود که ابن زیاد او را فرا خواند. هنگامی که وی حاضر شد، به او گفت: ای دشمن خدا! آیا تو از یاران و همکاران ابوتراب نیستی؟ جندب پاسخ داد: آری، هستم، ولی به دلیل همراهی با آنان از تو پوزش نمی خواهم. ابن زیاد گفت: باید با ریختن خون تو، خود را به خداوند نزدیک کنم. جندب پاسخ داد: در این صورت، خداوند هرگز تو را به خود نزدیک نخواهد کرد، بلکه تو را از خود دورتر خواهد ساخت. عبیداللّه گفت: او پیرمردی است که خردش را از دست داده است. سپس دستور داد او را آزاد کنند».(۲)

۷ _ پس گرفتن قتل نامه

۷ _ پس گرفتن قتل نامه

حاکم کوفه با دیدن تغییر اوضاع به سود خاندان حسین علیه السلام تصمیم گرفت هرگونه مدرک و فرمان مربوط به کشتن امام حسین علیه السلام را از بین ببرد؛ زیرا ممکن بود موازنه قدرت در آینده به زیان وی تغییر کند. از این رو، از عمربن سعد خواست تا فرمان کتبی کشتن حسین بن علی علیه السلام را که به وی داده بود، پس بگیرد. ابن زیاد با این کار بر آن بود تا رخ دادن حادثه کربلا را به گردن دیگران بیاندازد و خود را بی گناه جلوه دهد.

«روزی عمربن سعد برای دیدار عبیداللّه به دارالاماره رفت. ابن زیاد به عمربن سعد گفت: ای عمر! نامه مرا که درباره کشتن حسین بن علی علیه السلام برای تو نوشته بودم، برای من بیاور. عمربن سعد گفت: فرمان شما اجرا شد و دیگر به آن نامه نیاز نیست. به غیر از آن، نامه شما گم

۱- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۸۹؛ ارشاد، ص ۲۴۴؛ بحارالانوار،ج ۴۵، ص ۱۱۹؛ فتوح، ج ۳، ص ۱۴۴؛ لهوف، ص ۱۸۴؛ وقعه الطف، ص ۲۶۵.

۲- مثیرالاحزان، ص ۹۴؛ قصه کربلا، ص ۴۵۳.

شـده است. ابن زیاد گفت: باید آن فرمان را برایم بیاوری. عمربن سـعد پاسخ داد که آن نامه گم شده است، ولی ابن زیاد هم چنان با اصـرار از وی خواست که آن را بیاورد. عمر سـعد گفت: آن نامه را گذاشـتم تا برای پیرزنان قریش در مدینه بخوانند؛ شایـد عـذری برایم باقی بماند و به من اعتراض نکنند. به خدا سوگند! من درباره حسـین علیه السـلام به تو نصـیحتی کردم که اگر پدرم را نصیحت کرده بودم، حقش ادا می شد.

عثمـان بن زیـاد ـ برادر عبیـداللّه بن زیـاد ـ نیز که در مجلس بود، گفت: راست می گویی. کاش فرزنـدان زیاد تا روز قیامت همگی زن بودند و حسین بن علی را نمی کشتند. البته عبیداللّه بن زیاد آن را انکار کرد».(۱)

«هنگامی که عمربن سـعد از دارالاماره بیرون رفت، تا رسـیدن به خانه می گفت: به خـدا سوگند! هیچ کس زیان کارتر از من بازنگشت. از عبیدالله فرمان بردم و نسبت به خداوند نافرمانی کردم و پیوند خویشاوندی ام را با حسین گسستم.

پس از آن، مردم کوفه از ابن سـعد کناره گیری می کردنـد و چون به مسـجد می رفت، مردم بیرون می آمدند و هرکس او را می دید، دشـنام می داد. از این رو، خانه نشـین شد تا این که مختار، او را کشت. حمید بن مسلم، می گوید: عمربن سعد با من رفیق بود. پس از بازگشت از جنگ، حال او را پرسـیدم. گفت: از وضـعیتم مپرس که هیـچ کسـی مانند من از خانه خود بیرون نرفته و بدتر از من باز نگشته است. من پیوند خویشی ام را با اهل بیت بریدم و گناه بسیار بزرگی انجام دادم».(۲)

۱- الکامل، ج ۲، ص ۵۸۲.

۲- نفس المهموم، ص ۵۳۴.

فصل هشتم: پاره وحی بر نوک نی

اشاره

فصل هشتم: پاره وحی بر نوک نی

ابن زیاد برای استحکام پایه های حکومت اموی و به دستور یزید، سر امام را بر فراز نیزه ها در کوچه های کوفه به تماشا گذارده بود. هدف او از این کار، وحشت آفرینی در وجود مردم و تقدس زدایی از خاندان حسین بن علی علیه السلام بود؛ زیرا بدین ترتیب، مردم باور قدسی، غیبی و دینی خود را نسبت به امام حسین علیه السلام به زودی از دست می دادند و در برابر دیگر رفتارهای ضد دینی امویان دم برنمی آوردند. ابن زیاد پس از جا دادن اهل بیت در زندان کوفه، دستور داد سر مقدس حسین بن علی علیه السلام را در کوچه های کوفه بگردانند. شاعری در این زمینه گفته است:

سر فرزند پیامبر و پاره وحی را برای تماشاچیان بالای نیزه برده اند.

مسلمانان می بینند و می شنوند، ولی هیچ یک از این کار جلوگیری نمی کنند.

گویا دل هیچ کدام از آنان به درد نیامده است. کور باد آن چشمی که آن منظره را دید و کر باد گوشی که مصیبت تو را نشنود. ای حسین! با شهادت خود، چشم های ما را بیدار کردی که بی وجودت، نزدیک بود به خواب رود. در مقابل، چشم هایی را که از ترس تو خواب نداشت، به خواب بردی. ای حسین! هیچ باغستانی در روی زمین نیست که آرزوی در آغوش کشیدنت را نداشته باشد به گونه ای که خوابگاه ابدی ات در آن جا قرار گیرد».(۱)

۱ _ به سوی زندان

۱ _ به سوی زندان

ابن زیاد پس از تحمل شکست بسیار سنگین و دور از انتظار در برابر خطابه های اهل بیت علیهم السلام تصمیم گرفت خاندان حسین بن علی علیه السلام را به زندان افکند؛ زیرا آزادی آنان، خطر بالفعل و منحصر به فردی برای حکومت به شمار می آمد. از این رو، «پس از سخنان امام سجاد علیه السلام گفت: آنان _ اسیران اهل بیت _ را از نزد من بیرون ببرید و در کنار مسجد اعظم کوفه جای

۱- لهوف، ص ۱۸۲؛ تظلم الزهرا، ص ۳۰۴.

دهید».(۱) گماشتگان ابن زیاد نیز «بر اساس دستور وی، علی بن الحسین علیه السلام و دیگر اسیران را به سوی مسجد بُردند».(۲)

حاجب ابن زیاد درباره ورود خاندان حسین علیه السلام به زندان کوفه می گوید: «من همراه اسیران بودم. هنگامی که عبیداللّه بن زیاد دستور داد آنان را به زندان بیاندازند، دیدم مردان و زنانی که جمع شدند، گریه می کنند و به صورت می زنند».(۳)

۲ _ شنیدن زخم زبان بس است

۲ _ شنیدن زخم زبان بس است

زینب علیهاالسلام که به دلیل هجوم آوردن دردها و مصیبت های بی شمار از یک سو و دیدن سستی و بی غیرتی مردم در یاری رساندن به آنان از سوی دیگر، قلبی مالامال اندوه و نفرت نسبت به کوفیان داشت، می دانست که این کار کوفیان تنها بر رنج و سوز دل اهل بیت می افزاید. از این رو، آمدن زنان کوفه را نزد اهل بیت با صراحت و قاطعیت رد کرد. کوفیان که با بی وفایی و نیرنگ بازی، بستر شهادت امام حسین علیه السلام را فراهم کرده بودند، اینک گستاخانه می خواستند با دختر فاطمه دیدار کنند، گویا هیچ لکه ننگی بر دامان ندارند. به گفته راوی: «زینب علیهاالسلام دختر علی علیه السلام دستور داد: هرگز زنان عرب و بانوان کوفه به دیدار ما نیایند. تنها کنیزان و بردگان می توانند به دیدن ما بیایند؛ زیرا آنان نظیر ما رنج دوری، اسارت و سختی را کشیده و چشیده اند».(۴)

۳ _ سر بریده و سوره کهف

۳ _ سر بریده و سوره کهف

پس آن که ابن زیاد سر حسین بن علی علیه السلام را بر در ورودی مسجد کوفه آویخت، سر امام حسین علیه السلام چندین بار معجزه نمایی کرد که تلاوت قرآن یکی از آن موارد است.

زید بن ارقم می گوید: «من در غرفه خود نشسته بودم که دیدم آن سر نورانی را روی نیزه استوار

۱- الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۳.

۲- لهوف، ص ۱۸۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۴۳.

۳- مقتل الحسین مقرم، ص ۴۲۵؛ نفس المهموم، ص ۵۲۹؛ ریاض الاحزان، ص ۵۵.

۴- لهوف، ص ۱۸۰؛ المفید، ص ۱۴۲؛ قمقام زخار، ص ۵۳۲؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۲۵.

کرده اند و در کوچه ها می گردانند. همین که سر مطهر امام نزدیک رسید، با دقت گوش فرا دادم؛ شنیدم آن سر نورانی، این آیه را تلاوت می کرد: «آیا گمان می برید کار زنده شدن اصحاب کهف از نشانه های شگفت ما بود.» به خود لرزیدم و گفتم: یابن رسول اللّه ! کار این سر مقدس تو بسی شگفت آورتر از واقعه اصحاب کهف است». (۱)

ابن وکیده می گوید: «شنیدم سر امام، سوره کهف را می خواند. تردید برایم پیش آمد که آیا این صدای سر امام است یا صدای قاری دیگر. امام قرائت را وا گذاشت و به جانب من توجه کرد. سپس گفت: یابن وکیده! آیا تو نمی دانی که ما گروه ائمه زنده ایم و نزد پروردگار خود روزی می خوریم. تصمیم گرفتم سر امام را از دست افراد ابن زیاد بربایم و دفن کنم. (۲)

۴ _ خورشید در کوفه

۴ _ خورشید در کوفه

پس از گرداندن سر امام حسین علیه السلام میان کوچه های کوفه، آن را به دیوار مسجد نصب کردند. راوی می گوید: «مردم را وحشت فرا گرفته بود. سر امام حسین علیه السلام با صدای رسا و گویا، سوره کهف را برای مردم خواند به گونه ای که کسی تاکنون چنین معجزه ای از سر بریده ندیده بود. نور از آن سر به هرسو می تابید». (۳)

۵ _ سنگ پیچیده

۵ _ سنگ پیچیده

ابن زیاد که آزادی اهل بیت را هرگز به سود حاکمیت اموی نمی دید، اندیشید که تا هنگام فرستادن آنان به شام نزد یزید، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در زندان کوفه نگاه دارد. بدین گونه وی می توانست همه رفت و آمدها و تلاش های اهل بیت و فعالیت های تبلیغی آنان را زیر نظر داشته باشد. البته برخی افراد به دور از چشمان گماشتگان عبیداللّه با خاندان حسین علیه السلام ارتباط برقرار می کردند و خبر حوادث بیرون را به آنان می رساندند. نمونه زیر یکی از آن موارد را بیان

۱- قمقام زخار، ص ۳۲۰؛ ارشاد، ص ۲۴۵؛ سفینه البحار، ج ۳، ص ۵۵۸؛ مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۷۵.

۲- مقتل الحسین مقرم، ص ۴۳۴.

۳- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۳۱؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۳۳؛ صواعق المحرقه، ص ۳۰۰؛ مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۷۵؛ تذکره الخواص، ص ۲۳۳؛ ریاض الاحزان، ص ۵۵؛ اسرار الشهاده، ص ۴۸۸.

می کند.

«همین که اهـل بیت امام حسـین علیه السـلام به کوفه رسـیدند، ابن زیاد آنان را زنـدانی کرد. آن گاه به یزیـد خبر داد که اهل بیت در اسارت به سـر می برنـد. روزی، ناگهان سـنگی به درون زنـدان پرتاب شد که در آن نامه ای پیچیده شده بود. در نامه چنین نوشـته شده بود: آگاه باشـید؛ پیک تندرو (برید) از سوی ابن زیاد برای کار شـما به سوی یزید گسیل شد. وی فلان روز بر می گردد. چنان چه فلان روز برسد، اگر شما از بیرون زندان، صدای تکبیر شنیدید، بدانید که همگی کشته می شوید و اگر تکبیر نشـنیدید، بدانید که در امانید. چند روز بعد که هنوز به آمدن پیک سه روز مانده بود، سـنگ دیگری پرتاب شد. در آن سنگ، به همراه تیغ سـرتراش، کاغـذی بسـته شـده بود. در آن نامه آمده بود که اگر وصـیتی دارید، بنویسـید که فلان روز آن پیک باز می گردد. آن روز فرا رسـید و صـدای تکبیر بلنـد نشـد. پس معلوم گردید که برنامه کشـتن در کار نیست؛ زیرا یزید گفته بود اهل بیت را به سوی من بفرستید».(۱)

۱- الکامل، ج ۲، ص ۵۷۶؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۴؛ نفس المهموم، ص ۵۳۳.

فصل نهم: مدینه سرشار از عطر خون

اشاره

فصل نهم: مدینه سرشار از عطر خون

پیش از ورود پیک ابن زیاد به مدینه، برخی ساکنان آن دیار از جمله خاندان و آل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از شهادت حسین بن علی علیه السلام باخبر شده بودند. عبدالملک همه را از این رویداد آگاه کرده بود، ولی برخی خواص به وسیله الهام و مکاشفه یا دیدن خاک که نشان دهنده شهادت حسین علیه السلام بود، زودتر از دیگران از این حادثه غم انگیز باخبر شده بودند.

۱ ــ رؤیای واقعی

۱ ــ رؤیای واقعی

امّ سلمه می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به خانه من آمد. دستور داد مواظب باشم کسی وارد نشود. طولی نکشید که صدای گریه پیامبر را شنیدم. در پی شنیدن ناله وی، بر او وارد شدم؛ دیدم حسین علیه السلام پیش روی پیامبر نشسته است. گفتم: یا رسول اللّه ! من او را هنگام ورود نزد شما ندیدم. فرمود: جبرییل لحظه ای پیش نزد من بود. گفت: بی تردید، امت تو پس از تو، او ــ حسین بن علی علیه السلام ــ را در سرزمین کربلا خواهند کشت. آیا می خواهی خاک آن دیار را به تو نشان دهم؟ جبرییل (بی درنگ) مشتی از خاک آن سرزمین را به دست گرفت و به من نشان داد.» ام سلمه می گوید: «من آن خاک را گرفتم و در شیشه ای گذاشتم. روزی که حسین علیه السلام کشته شد، دیدم آن خاک به خون تبدیل شده است».(۱)

پس از یادآوری این مطلب، به خواب امّ سلمه می پردازیم؛ رؤیایی واقعی که یک شب زودتر از شهادت امام حسین علیه السلام به حقیقت پیوست. سلمی می گوید: «روزی خدمت امّ سلمه رسیدم، دیدم گریه می کند. به او گفتم: چرا گریه می کنی؟ گفت: شبی که حسین علیه السلام فردای آن به شهادت رسید، رسول خدا

۱- معجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۰۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۸؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۴۷؛ مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۷۷.

صلی الله علیه و آله وسلم به خوابم آمد. دیدم که بر سر و رویش گرد و خاک نشسته است.(۱) گفتم: یا رسول اللّه ! چرا شما را گریان و با سر و روی غبارآلود می نگرم. گفت: همین ساعت فرزندم، حسین و اصحابش را دفن کردم. وقتی ام سلمه بیدار شد، صدا به گریه بلند کرد و گفت: وای فرزندم!

اهل مدینه گرد آمدند و از وی پرسیدند که چرا گریه می کند. گفت: فرزندم، حسین بن علی علیه السلام اکنون کشته شد. گفتند: تو از کجا فهمیدی که حسین علیه السلام کشته شده است؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که می گریست و خاک بر سر و رویش نشسته بود، به من خبر داد که حسین علیه السلام و اصحابش را همین ساعت به خاک سپرده است. گفتند: خواب های پریشان بوده و کابوس دیده ای. گفتم: من شاهدی دارم که خوابم را به حقیقت مبدل می کند و آن، خاک قتل گاه حسین علیه السلام است. آن خاک را بیرون آوردم، دیدم به خون تبدیل شده است».(۲)

۲ _ پیک ابن زیاد

۲ _ پیک ابن زیاد

حاکم کوفه با دادن رنگ و لعاب دینی به کار ننگین و جاهلی خویش می خواست به دو هدف دست یابد:

الف _ افکار عمومی را به سمت و سویی که خود می خواست جهت دهد؛ زیرا وسایل خبررسانی و ارتباطی در آن زمان، محدود، گزینشی و قابل کنترل بود.

ب _ انقلاب خونین حسین بن علی علیه السلام را که برای احیای دین انجام شده بود، ضد دینی نشان دهد.

«ابن زیاد از یک سو، سر امام را نزد یزید فرستاد و از سوی دیگر، عبدالملک بن ابی الحارث اسمعی را به سوی مدینه اعزام کرد. وی از عبدالملک خواست تا به مدینه برود و خبر کشته شدن حسین بن علی علیه السلام را به عمرو بن سعید الاشرق یا عمرو بن سعید العاص برساند و او را به این

۱- معجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۰۸؛ صواعق المحرقه، ص ۲۹۴؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۸؛ مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۷۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۴۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۴۱.

۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۸؛ صواعق المحرقه، ص ۲۹۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۵۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۴۱؛ مستدرک صحیحین، ج ۴، ص ۱۹؛ امامان اهل بیت، ص ۲۶۸؛ مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۷۷؛ نظم الدرر السمطین، ص ۲۱۹.

پیروزی مژده دهد. عبدالملک گفت: من بیمارم و نمی توانم. ابن زیاد عذر وی را نپذیرفت و بر او نهیب زد و گفت: زودتر خود را به مدینه برسان. پیش از آن که خبر به آن دیار برسد، تو باید رسیده باشی. چند دینار نیز به عنوان خرج سفر به وی داد و گفت: عذر و بهانه میاور. اگر مرکب سواری تو در راه وا ماند، مرکب دیگری برای خود بخر و خود را بدان جا برسان.

عبدالملک می گوید: به مدینه رسیدم. مردی از طایفه قریش را دیدم. از من پرسید: چه خبر؟ گفتم: خبر را نزد امیر می شنوی. گفت: انا لله و انا الیه راجعون. به خدا سوگند! حسین بن علی علیه السلام کشته شده است.

عبدالملک می گوید: بر حاکم مدینه وارد شدم. وی از من پرسید: چه خبری برایم آورده ای؟ گفتم: خبری که امیر را خوشحال کند؛ حسین بن علی علیه السلام کشته شد. حاکم مدینه گفت: برو اکنون مردم را از کشته شدن حسین علیه السلام آگاه کن. بیرون آمدم؛ مردم را دیدم و از کشته شدن امام حسین علیه السلام آگاه کردم. زنان بنی هاشم با شنیدن این خبر، گریه و ناله می کردند به گونه ای که مانند آن را هرگز ندیده بودم. آن گاه به سوی عمرو بن سعید بازگشتم. همین که مرا دید، خوشحال شد و با لبخند زیادی، این ابیات معدی کرب را خواند: زنان بنی هاشم فریاد و ناله سر دادند همانند ناله های زنان ما در جنگ أرنب.

سپس حاکم مدینه گفت: این گریه و شیون در برابر گریه و شیون بر عثمان بن عفان. آن گاه حاکم کوفه بر فراز منبر رفت و مردم را از کشته شدن حسین بن علی علیه السلام آگاه کرد. سپس برای موفقیت یزید بن معاویه دعا کرد و از منبر فرود آمد».(۱)

۳ _ کفرگویی حاکم اسلامی

۳ _ کفرگویی حاکم اسلامی

ابن ابی الحدید می نویسد: «مورخان گفته اند حاکم مدینه، خطبه ای خواند. پسر حکم بن عاص؛ یعنی مروان از پدرش بی دین تر و مشرک تر بود. وی به سوی قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اشاره کرد و گفت: امروز در برابر روز بدر. این گفته وی از شعری باز گرفته شده است که یزید بن معاویه در روز آوردن سر حسین علیه السلام سروده بود و بدان توسل جست. اصل آن شعر از ابن زبعری است. گروهی از انصار، گفته وی را زشت شمردند و آن را انکار کردند. با این حال، ابو عبیده آن را در کتاب المثالب

۱- ارشاد، ص ۲۴۷؛ لهوف، ص ۱۸۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۰.

نوشته است».(۱)

آن روز که حاکم مدینه، خطبه خواند و اظهار خوشحالی کرد، برخی واکنش منفی نشان دادند. «یکی از مخاطبان حاکم مدینه، عبداللّه بن سائب بود. وی در پاسخ سخنان حاکم شهر گفت: بی تردید، اگر فاطمه زنده بود و سر مقدس حسین بن علی علیه السلام را می دید، بدان می گریست (، ولی تو به عنوان حاکم اسلامی شادی می کنی). عمرو بن سعید رو به او کرد و گفت: ما نسبت به فاطمه از تو نزدیک تریم. پدر او، عموی ماست و شوهر او، برادر ما و فرزند او، فرزند ما. در حقیقت، اگر فاطمه علیهاالسلام زنده بود، چشمانش می گریست و جگرش می سوخت، ولی بر کشتن حسین علیه السلام ما را سرزنش نمی کرد».(۲)

۴ _ حسین علیه السلام در قلب نخبگان

۴ _ حسین علیه السلام در قلب نخبگان

همراهان امام حسین علیه السلام چه آنان که شهید شدند و چه آنان که به اسارت رفتند، همگی از نخبگان، خردمندان و برترین انسان های آن روز بودند. ماهیت این حرکت به گونه ای بود که افراد عادی، مادی گرا و نادان، خود را از آن کنار می کشیدند. برای نمونه عبداللّه بن جعفر با آگاهی، عشق و خرد از شهادت فرزندانش در کنار حسین بن علی علیه السلام راضی به نظر می رسد و تنگ نظران را سرزنش می کند.

«چون خبر شهادت امام حسین علیه السلام و فرزندانش و فرزندان عبداللّه بن جعفر در مدینه پخش شد، گروهی از مردم مدینه برای عرض تسلیت و سوگواری فرزندانش نزد وی آمدند. یکی از نزدیکان او به نام ابوالسلاسل رو به عبداللّه کرد و گفت: این گونه مصیبت ها از جانب حسین بن علی علیه السلام به ما رسید. عبداللّه از این سخن سخت برآشفت و کفش خود را به سوی او پرتاب کرد. سپس بدان شخص رو کرد و گفت: ای پسر لخنا! درباره حسین بن علی علیه السلام چنین سخن می گویی؟ به خدا سوگند! اگر من با او بودم، دوست داشتم با او کشته شوم و در این راه هرگز از وی جدا نمی شدم. به خدا سوگند! من آنان را به حسین علیه السلام بخشیدم. از این رو، تحمل مصیبت آنان بر من گوارا و شیرین است که با برادر

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۲.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۲.

و پسر عموهایم همراهی و شکیبایی کردند و شهید شدند و خوشحالم (اگر خود قربانی نشدم، فرزندان من در این راه قربانی شدند). آن گاه به اعضای جلسه رو کرد و گفت: سپاس خدای را که تحمل شهادت حسین علیه السلام را بر من گوارا کرد. هرچند خود نتوانستم او را همراهی کنم، ولی فرزندانم در راه او از جان گذشتند».(۱)

۵ _ سوگواری بانوان

۵ _ سوگواری بانوان

زنان بنی هاشم به صورت جداگانه، مجلس های سوگواری برای امام حسین علیه السلام ترتیب دادند. «ام البنین علیهاالسلام، همسر امیرالمؤمنین، در عزای امام حسین علیه السلام مجلس سوگواری برپا داشت. زنان بنی هاشم نیز نزد وی گرد آمدند و برای حسین علیه السلام و اصحابش اشک می ریختند. ام سلمه می گریست و می گفت: خداوند، گور کشندگان حسین علیه السلام و یارانش را پر از آتش کند».(۲)

«همین که خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام به مدینه رسید، اسماء یا زینب، دختر عقیل بن ابی طالب با گروهی از زنان و خویشان از خانه خود بیرون آمدند. هنگامی که نزد مرقد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسیدند، فریاد کشیدند و رو به سوی مهاجر و انصار گفتند: چه خواهید گفت؟ اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روز واپسین که تنها گفتار راست پذیرفته آن روز است، از شما بپرسد: خاندانم را زمین گیر کردید، مگر شما از آنان جدا بودید؟ حقیقت نزد خداوند است و فردای واپسین همه گرد آیند. شما آنان را به دست ستمگران سپردید و از شما آن روز نزد خداوند هرگز میانجی گری پذیرفته نیست. روز عاشورا در کربلا کسی نزد آنان نبود، هنگامی که شما می دیدید و در خواب فرو رفته بودید و به دفاع از آنان نپرداختید.

راوی می گوید: مردان و زنان در آن روز به گونه ای اشک می ریختند که نظیر آن را هرگز ندیده

۱- ارشاد، ص ۲۴۸؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۸.

۲- مقتل الحسین مقرم، ص ۴۴۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۴۱؛ امامان اهل بیت، ص ۲۶۸.

بودم».(۱)

۶ _ نفرین قدسیان

۶ _ نفرین قدسیان

ام سلمه، همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیش از هر کس دیگر نسبت به امام حسین علیه السلام، دل سوزتر و مهربان تر بود. او بر پایه این پیوند قلبی، زودتر از همه از دگرگونی های شگفت باخبر می شد. ام سلمه می گوید: «شبی که حسین علیه السلام به شهادت رسید، شنیدم کسی می گفت:

ای کسانی که حسین علیه السلام را از روی نادانی کشتید! شما را به عذاب و خواری همیشگی بشارت می دهم. در حقیقت، شما با زبان و گویش موسی پسرداود و عیسی حامل انجیل؛ نفرین شده اید. تمامی اهل آسمان، از پیامبران و فرشتگان گرفته تا دیگر موجودات شما را نفرین می کنند.

پس از شنیدن این اشعار گریستم و در شیشه ای را که تربت حسین علیه السلام در آن بود، گشودم. دیدم از آن خاک _ کربلا _ خون می جوشد».(۲)

۷ _ واکنش مکه

۷ _ واکنش مکه

ابی مخنف از عبدالملک بن نوفل و او از پدرش نقل می کند: «پدرم می گفت: هنگامی که امام حسین علیه السلام کشته شد، ابن زبیر از میان اهل مکه برخاست و کشته شدن حسین بن علی علیه السلام را بسیار بزرگ شمرد. سپس تمام مردم عراق را به صورت فراگیر و کوفیان را جداگانه سرزنش کرد. وی پس از حمد و ثنای الهی و درود فرستادن بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: بی تردید، مردم عراق تبه کار و بی وفایند و کوفیان، بدترین مردم عراق شمرده می شوند. آنان بودند که حسین علیه السلام را فرا خواندند تا وی، سرپرستی آنان را عهده دار گردد؛ کارهای آنان را درست کند؛ با دشمنان کوفیان، دشمن و با خودشان، همکار صمیمی باشد و نشانه های اسلام را دوباره به آنان بازگرداند. با این حال، هنگامی که حسین علیه السلام نزد آنان رفت، به او گفتند: یا دستت را در دست

۱- نفس المهموم، ص ۵۳۸؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۸؛ لهوف، ص ۱۸۸؛ امالی طوسی، ص ۹۰؛ الآثار الباقیه، ص ۳۲۹.

۲- ارشاد، ص ۲۴۵؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۳۶؛ لهوف، ص ۱۹۰؛ صواعق المحرقه، ص ۲۹۳؛ تظلم الزهرا علیهاالسلام، ص ۳۰۷؛ تاریخ ابن عساکر، ص ۳۴۱؛ نظم الدرر السمطین، ص ۲۱۷.

مـا قرار ده تـا تو را به ابن زیـاد بسـپاریم و هرگونه خواست بـا تو رفتـار کنـد یـا این که می جنگی. حسـین علیه السـلام، مرگ شرافت منـدانه را بر زنـدگی ننگین برگزیـد. خداونـد، حسـین علیه السـلام را مورد مهر خود قرار دهـد و کشـندگانش را زیان برساند».(۱)

۸ _ امویان پیمان شکن

۸ _ امویان پیمان شکن

«به جـان خودم سوگنـد! آیا از این پس، کسـی به حکومت بنی امیه اطمینان خواهـد کرد و سـخنان آنان را خواهـد پـذیرفت و پیمان با آنان را نخواهد گسست؟ هرگز! آنان را هرگز شایسته ویژگی های خوب نمی بینم».

۹ _ ویژگی های بی بدیل حسین بن علی علیه السلام

۹ _ ویژگی های بی بدیل حسین بن علی علیه السلام

«به خدا سوگند! آنان، کسـی را کشـتند که شب های درازی را نماز برپا می داشت و روزهای زیادی را روزه داشت. او از این طایفه به حکومت سـزاوارتر بود و تقدم وی بر دین و فضلش انکارپذیر نبود. وی به جای قرآن، به غنا گوش نمی داد؛ ترس از خدا و گریه را جایگزین لهو نمی کرد؛ روزه داری را بدیل شـراب خواری نمی شمرد و به جای شب زنده داری، مانند یزید به موسـیقی و نـای گوش فرا نمی داد و مجـالس یـاد خـدا را به شـکار و میمون بازی تبـدیل نمی کرد. افسوس که او را سـرکش شمردند!».(۲)

بـاری، ویژگی هـای ممتاز خانـدان اهل بیت به گونه ای است که دشـمنان سرسـخت ایشان نیز نمی تواننـد آن فضایل را انکار کنند. مراجعه به منابع تاریخی، روایی و تفسـیری اهل سنّت و تشیع این حقیقت را به خوبی آشکار می سازد. با این حال، باید پرسـید: مردم آن زمان چگونه با حسـین ارتباط اجتماعی برقرار کردند و با خاندانش چه رفتاری داشـتند؟ پاسخ این پرسش در مطالب گذشته آمده است، ولی پاسخ گسترده و ژرف تر آن در بخش های بعدی به دست خواهد آمد.

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۹؛ قصه کربلا، ص ۴۶۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۰۶.

بخش چهارم:سفیران آسمانی ارزیابی رویدادهای راه کاروان از کوفه تا شام

اشاره

بخش چهارم:سفیران آسمانی ارزیابی رویدادهای راه کاروان از کوفه تا شام

زیر فصل ها

فصل اول: نوآوری مستند

اشاره

فصل اول: نوآوری مستند

کاروان اسیران را که در غروب یازدهم محرّم در نزدیکی کوفه فرود آمده بود، در بامداد روز دوازدهم محرّم وارد شهر کوفه کردند. پس از پایان مجلس قدرت نمایی ابن زیاد در دارالاماره، اسیران برای مدّت کوتاهی در کنار مسجد جامع زندانی شدند. آن گاه کاروان نور به دستور یزید، به سوی شام حرکت کرد.

مهم ترین، دشوارترین و اساسی ترین مبحث این بخش، تعیین مسیرهای گذار کاروان اسیران از کوفه به شام است؛ زیرا دیگر مباحث به طور پراکنده در منابع تاریخی به ویژه مقتل ها به چشم می خورد. گفتنی است حوادث میان راه بدون آوردن نام آن محل ها در کتاب های بسیار معتبر تاریخی آمده، در حالی که برخی حوادث دیگر همراه با زمان و مکان دقیق آن در منابع دیگری ثبت شده است. بدین سان مشخص کردن منزل گاه های اهل بیت که از آن گذشته یا در آن جا اقامت کرده اند، بسیار ضروری به نظر می رسد.

باید دانست پژوهش کتاب خانه ای، روش مناسبی برای این گونه پژوهش ها شمرده می شود که به صورت های زیر انجام می شود:

الف ـ تاریخ نگاری

الف ـ تاریخ نگاری

پژوهشگر در این شیوه، بر پایه مقتل های موجود اعم از قدیم و جدید یا فارسی و عربی، به یادآوری صرف حادثه می پردازد و مهم ترین حوادث را بدون تجزیه، تحلیل و نقد و بررسی بیان می کند. تعیین مسیرهای عبور کاروان، حوادث پدید آمده از آغاز تا پایان و زمان بندی خیالی و ذهنی بدون اندازه گیری مشخص، بیش ترین حجم کتاب های تاریخی را به خود اختصاص داده اند. تقلید عنوان، متن، آغاز و انجام در این گونه مقتل ها بسیار به چشم می خورد و برخی از این مطالب بسیار ناقص تدوین شده و حتی نسبت به اهل بیت علیهم السلام اهانت آمیز است.

ب ـ ثبت و تحلیل

ب ـ ثبت و تحلیل

پژوهشگر در این روش، افزون بر مطالعه آثار تاریخی، به نقد، تحلیل و ارزیابی آن ها

می پردازد و نوآوری در این گونه آثار بسیار به چشم می خورد. پژوهشگر در این روش، گاهی به تفصیل حوادث می پردازد و گاهی به اختصار گویی بسنده می کند. تحلیل و استفاده از معجم های شهری در این گونه مقتل ها بسیار دیده می شود. تعیین مسیر کاروان های اهل بیت در برخی منابع به صورت بسیار ناچیز وجود دارد و در برخی دیگر به صورت کلی حذف شده است.

ج _ شیوه ترکیبی

ج _ شیوه ترکیبی

پژوهشگر در این شیوه، نخست به بررسی مقتل های قدیم و جدید می پردازد. آن گاه حوادث دیگری را که با این حادثه خونین ارتباط دارد، از منابع گوناگون فراهم می کند. سپس با استفاده از معجم های شهری و نقشه های جغرافیایی جدید، به تطبیق و بررسی نقشه های قدیم و جدید جغرافیا می پردازد. تقدیم و تأخیر و بیان جزئیات همراه با تحلیل، رکن جدایی ناپذیر این شیوه شمرده می شود.

پژوهش حاضر درباره حوادث رخ داده پس از شهادت امام حسین علیه السلام (از کربلا تا کوفه _ از کوفه تا شام _ از شام تا کربلا _ از کربلا تا مدینه) بر اساس این روش صورت گرفته است.

فصل دوم: آیینه با خورشیدیان

اشاره

فصل دوم: آیینه با خورشیدیان

عبیداللّه پس از آن که اهل بیت امام حسین علیه السلام را در کوفه زندانی کرد، به یزید بن معاویه نامه نوشت تا از وی نسبت به ماندن اسیران در کوفه یا فرستادن آنان به شام و مدینه یا تبعیدگاه دیگر، کسب تکلیف کند. یزید در پی این درخواست، به ابن زیاد فرمان داد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را همراه سرهای بریده شهیدان به سوی شام بفرستد.

راوی می گوید: «عبیداللّه برای یزید نامه ای نوشت و او را از کشتن حسین علیه السلام آگاه کرد و از اسارت خاندان حسین علیه السلام (و فرجام چنین اسارتی) خبر داد... هنگامی که نامه عبیداللّه بن زیاد؛ حاکم کوفه به دست یزید بن معاویه رسید، نامه را خواند و از مضمون آن باخبر شد. آن گاه به ابن زیاد دستور داد سر حسین بن علی علیه السلام را همراه سرهای دیگر شهیدان به سوی وی بفرستد و خاندان، بانوان و کاروان اسیران را به سوی شام گسیل دارد».(۱)

۱ _ چرا شام؟

۱ _ چرا شام؟

بدین گونه، اهل بیت از میان گزینه های ماندن در کوفه یا رفتن به مدینه یا سرزمین دیگر، ناگزیر شد رهسپار شام گردد. پس از روشن گری های خاندان حسین بن علی علیه السلام در کوفه و تغییر بنیادین افکار عمومی مردم، ماندن آنان در این شهر به صلاح حاکمیت نبود؛ زیرا احتمال خیزش های مردمی را به شدّت افزایش می داد. فرآیند گسترش جنبش های عمومی حتی اگر سرنگونی حکومت ابن زیاد را در پی نداشت، دست کم به تضعیف قدرت و دستگاه حکومتی عبیداللّه می انجامید. نگه داشتن اسیران اهل بیت در کوفه نیز مستلزم صرف هزینه های کلان اقتصادی، گماشتن سربازان بیش تر و کنترل مناطق حساس شهر بود.

هم چنین فرستادن اسیران به مدینه حتما شکوفایی و بالندگی جنبش مخالف حاکمیت را به همراه می آورد؛ زیرا اهل بیت رنج کشیده حسین علیه السلام به راحتی می توانستند فضای عمومی مدینه

۱- لهوف، ص ۱۹۰؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۴۱.

را ماننـد کوفه به سود خود تغییر دهنـد. بدین ترتیب، حکومت اموی از آن جا که مدینه را پایگاه اجتماعی، تاریخی و سیاسـی اهل بیت می دانست، فرسـتادن اسـیران حسـین علیه السلام را به مدینه به سود خود نمی دید. در این میان، فرستادن اهل بیت به شام، منطقی ترین و آسان ترین راه برون رفت ابن زیاد از این بحران بود.

«عبیداللّه به بانوان، فرزندان و خاندان حسین بن علی علیه السلام دستور داد برای رفتن به شام آماده شوند. هم چنین دستور داد زنجیر آهنی سـنگین در گردن علی بن الحسین علیه السـلام بیندازنـد. محفر بن ثُعلبه العائـذی و شـمر بن ذی الجوشن را نیز به همراهی اهل بیت گماشت. علی بن الحسـین علیه السلام در مسیر راه (از کوفه تا شام) هیچ گاه سخنی بر زبان نیاورد تا این که به شام رسیدند».(۱)

۲ _ آیینه با خورشیدیان

۲ _ آیینه با خورشیدیان

از منابع تاریخی برمی آید که کاروان اسیران همراه سرهای بریده شهیدان به سوی شام حرکت کرد. البته برخی منابع نوشته اند که نخست سرها را به سوی دمشق بردند و پس از آن ها، اسیران را حرکت دادند.

سیـد بن طاووس می نویسـد: «ابن زیاد پس از دریافت فرمان یزیـد، مُحْضَـر بن ثَعلبه العائذی را پیش خود خواست و اسیران و سرهای شـهیدان را به وی سپرد تا به سوی شام نزد یزید ببرد. محضـر، اسیران را با صورت های باز مانند اسیران کفار به سوی شام حرکت داد».(۲)

۳ _ خاطره امام سجاد علیه السلام

۳ _ خاطره امام سجاد علیه السلام

به نظر می رسد اسیران را همراه سرهای شهیدان به شام برده اند. گفتنی است حوادثی که میان

۱- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۰؛ ارشاد، ص ۲۴۵؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۴۲.

۲- لهوف، ص ۱۹۰.

راه برای گماشتگان ابن زیاد رخ می دهد، این نظریه را تقویت می کند. از سوی دیگر، امام محمدباقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «از پدرم، علی بن الحسین علیه السلام پرسیدم که چگونه او را از کوفه به سوی دمشق بُردند؟! حضرت فرمود: مرا بر شتر برهنه و بی جهاز سوار کردند و سر مقدس پدرم، حسین علیه السلام را بالای نیزه قرار دادند. بانوان را پشت سر من بر قاطرهای برهنه و بدون زیرانداز سوار کردند. اطراف و پشت سر ما را نیزه داران فرا گرفته بودند و هرگاه یکی از اسیران می گریست، با نیزه بر سر او می زدند. به همین شیوه از کوفه رفتیم تا به دمشق رسیدیم».(۱)

برخی کتاب های تاریخی نیز به این مطلب اشاره دارند. شیخ مفید در ارشاد می نویسد: «محضر و شمر همراه سرهای شهیدان به گونه ای حرکت کردند که کاروان اسیران در راه به آنان پیوستند».(۲)

۴ _ خداحافظی با کوفه

۴ _ خداحافظی با کوفه

کاروان اسیران سوار بر شتران بی جهاز همراه با انبوه خاطره های تلخ و شیرین، شهر کوفه را به مقصد دمشق ترک کردند. بی وفایی، چند چهرگی و فریب کاری کوفیان، رودررویی زینب علیهاالسلام با ابن زیاد در دار الاماره، خاطره تلخ زندان، رویش نخستین جوانه های انقلاب در تاریک ترین شهر آن روزگار، چوب زدن بر لبان چشمه سار وحی و قرآن خواندن پاره نور بر نوک نی از خاطرات به یاد ماندنی و همیشگی اهل بیت در کوفه بود.

سیل جمعیت در مسیر اسیران صف کشیده اند به گونه ای که سربازان دشمن از کنترل و هدایت کاروان، ناتوان شده بودند. کوفیان که در اثر نادانی شان و تبلیغات گسترده و همه جانبه دشمن، نسبت به خاندان حسین علیه السلام بی مهری می کردند، پس از افشاگری های پیام رسانان عاشورا و دیگر دوستداران اهل بیت نظیر: زید بن ارقم، مختار ثقفی، جابر و عبداللّه عفیف، آگاه شدند و اینک خاندان حسین علیه السلام را هنگام ترک کوفه همراهی می کردند.

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵.

۲- ارشاد، ص ۲۴۵؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۴۲؛ نفس المهموم، ص ۵۴۳.

«تمـام مردم کوفه هنگام بیرون رفتن اهل بیت از این شـهر و حرکت به سوی شام، آنان را همراهی و مشایعت کردنـد. برخی از مردم می گریسـتند و برخی با نوحه سـرایی، با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خداحافظی می کردند. راه های کوفه به شـام از جمعیت لبریز شـده بود به گونه ای که قـافله اسـیران در اثر ازدحـام جمعیت نمی توانست حرکت کنـد. در این هنگـام، تنهایی و بی کسـی امام سـجاد علیه السلام را فرا گرفت و با صدای بلند، رو به کوفیان گفت: این جماعت، تکیه گاه های ما را کشتند و اکنون بر ما اشک (بی خاصیت) می ریزند».(۱)

۵ _ از رؤیا تا واقعیت

۵ _ از رؤیا تا واقعیت

ابن زیاد دستور داده بود کاروان اهل بیت را از جاهایی بگذرانند که احتمال مخالفت مردم آن مرز و بوم با حکومت در کوتاه مـدت یا درازمـدت، جدّی به نظر می رسـید. این کار، قدرت دسـتگاه حاکمه را نمایان می کرد و هرگونه اندیشه رویارویی با حکومت را از ریشه می خشکانید.

«عبیـداللّه بن زیـاد؛ شـمر، خولی، شـبث بن ربعی و عمرو بن حجـاج را فراخوانـد و هزار سواره نظام را همراه آنان به سوی شام گسیل داشت. وی دستور داد به هر شهر و دیاری رسیدند، اسیران اهل بیت را بگردانند تا برای مردم، درس عبرت باشد».(۲)

این دسـتور خـام و غیر واقع بینـانه در انـدک زمانی شـکست خورد؛ زیرا مردم در برابر همراهان کاروان اسـیران، واکنش منفی نشـان دادنـد و مردمان سـرزمین های آن روز هرگز با سـیاست بنی امیه همگام نشدنـد. برخی جنگ مسـلحانه کردنـد و برخی دیگر اظهـار نفرت. از این رو، گماشـتگان ابن زیـاد در برخی موارد ناچـار شدنـد مسیر کاروان را تغییر دهنـد و راهی اطمینان بخش، میان بُر و دور از چشم مردم را در پیش بگیرند.

«هنگامی که مأموران ابن زیاد، سر امام حسـین علیه السلام را از کوفه بیرون آوردند، از قبایل عرب بیمناک بودند. آنان گمان می کردند که غیرت دینی باقی مانده (همراه با عِرق عربی) به جوشش آید و

۱- حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۳۶۸.

۲- منتخب طریحی، ص؛ ج ۲، ص ۴۸۰؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۴۲؛ قصه کربلا، ص ۴۶۴.

آنان را برای گرفتن سر امام تحریک کند. از این رو، دور از جاده اصلی و از بی راهه حرکت می کردند».(۱)

پس می توان دریافت تصمیم گیری حاکم کوفه که بدون توجه به واقعیت های موجود انجام شده بود، در رویارویی با حوادث، خود به خود کارآیی اش را از دست داد. بنابراین، کاروان اسیران را بیش تر از جاده های فرعی و راه های میان بُر گذراندند تا به دمشق رسیدند.

۱- کامل بهایی، ص ۲۹۱؛ قصه کربلا، ص ۴۶۶.

فصل سوم: نیم روز تشنگی

اشاره

فصل سوم: نیم روز تشنگی

کاروان اسیران امام حسین علیه السلام بامداد روز پانزدهم محرم(۱) از کوفه به سوی شام حرکت کرد. گماشتگان ابن زیاد، اهل بیت را از قصر مقاتل(۲)، حصاصه(۳) و جوسق(۴) گذراندند و شب را در تکریت(۵) سپری کردند.

برخی مقتل نویسان، فرات(۶) را نخستین منزلی می دانند که اهل بیت در آن فرود آمده اند. باید دانست تکریت نزدیک رود دجله قرار دارد و فرات از آن جا به سوی دشت کربلا ـ و از آن جا به سوی رقه و نصیبین می رود. منطقه تکریت با فاصله ای کم تر یا بیش تر، محل مناسبی برای فرود آمدن کاروان به شمار می رود. برخی گفته اند: «اهل بیت در نخستین منزل به فرات رسیدند. آن جا

۱- تحقیق در اولین اربعین، ص ۱۷۹؛ تذکره الخواص، ص ۳۹.

۲- شهری است میان عین التمر نزدیک انبار غربی کوفه و شام که خرما و دیگر کالای قیمتی از آن جا صادر می شود. معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۶۴؛ مراصد الاطلاع، ج ۳، صص ۷۲۶ _ ۱۱۰۰.

۳- این منطقه نزدیک قصر ابی هبیره قرار دارد و جزو کوفه به شمار می رود. معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۶۳؛ مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۴۰۶.

۴- قریه بزرگی از توابع بغداد است که تا بغداد، ده فرسنگ فاصله دارد. گفتنی است مکان های دیگری نیز جوسق نامیده شده است. مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۳۵۸؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۸۴.

۵- شهری است میان بغداد و موصل که در غرب دجله قرار دارد. از تکریت تا بغداد، ۳۰ فرسنگ راه است. معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۸؛ مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۲۷۸.

۶- در زبان عربی، به آب گوارا و خوش طعم فرات گفته می شود. این دریا که از سرچشمه می گیرد، پس از گذشتن از کوهستان ها و دشت ها، به سرزمین روم و رقه می رسد و سرزمین های زیادی را آبیاری می کند. نهری که از کوفه بیرون می آید، شاخه ای از آن است. گفتنی است فرات در یک سمت دجله قرار گرفته است. مراصدالاطلاع، ج ۳، ص ۱۰۲۱؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۴۱.

ویرانه ای بود که اهل بیت، سر امام را میان جمع خود قرار دادند».(۱)

نویسنده ینابیع الموده نیز بر همین باورست و می گوید: «هنگامی که کاروان اسیران حرکت کردند و از کوفه به شام رفتند، ساحل فرات، نخستین منزلی بود که پیاده شدند و بار انداختند».(۲)

۱ ـ نیمه روز

۱ ـ نیمه روز

شیخ مفید از برخی کتاب های قدیمی چنین نقل می کند: «یکی از منزل های اهل بیت، قصر مقاتل بود. آنان نیمه روز و در هوای سوزان به آن جا رسیدند. از یک سو، راه عمومی را گم کرده بودند که بدان جا فرود آمدند و از سوی دیگر، آب آشامیدنی مشک ها نیز تمام شده بود. نگهبانان برای خود خیمه برپا کردند، ولی اسیران در بیابان گرم، تفتیده و سوزان در تشنگی به سر می بُردند.

حضرت زینب علیهاالسلام، امام سجاد علیه السلام را پرستاری می کرد. همین که هوا گرم تر شد، او را کنار سایه شتر آورد؛ زیرا نزدیک بود امام سجاد علیه السلام از شدّت تشنگی جان دهد. حضرت زینب علیهاالسلام بادبزنی در دست داشت که با آن، حضرت را باد می زد. زینب علیهاالسلام می فرمود: ای برادرزاده! بر من دشوار است که تو را در این حالت ببینم.

در همین منزل بود که سکینه، دختر امام حسین علیه السلام در اثر تشنگی و گرمای هوا زیر سایه (دیواری یا درختی) رفت. زیر آن سایه، خاک را جمع کرد و به صورت بالشی درآورد و به استراحت پرداخت. مدتی از خوابیدن سکینه نگذشته بود که افراد ابن زیاد کاروان را حرکت دادند و سکینه را در بیابان جا گذاشتند.

فاطمه، دختر دیگر امام حسین علیه السلام که هم محمل سکینه بود، هنگام سوار شدن، خواهرش را ندید. از این رو، فریاد زد: ای ساربان! خواهرم که همراه من در محمل بود، اکنون نیست. ساربان بی توجه به گفته فاطمه می خواست حرکت کند که فاطمه گفت: تا خواهرم نیامده است، هرگز سوار نخواهم شد. ساربان گفت: او کجاست؟ گفت: نمی دانم. ساربان فریاد زد: آی سکینه! زود بیا با زنان دیگر بر شتران سوار شو. هنگامی که از او خبری نشد، کاروان حرکت کرد.

سکینه در اثر شدّت گرما بلند شد و دید کاروان نیست. به دنبال کاروان می دوید و فاطمه را صدا می زد.

۱- المنتخب الطریحی، ج ۲، ص ۴۶۷.

۲- ینابیع الموده، ص ۴۲۲.

فـاطمه که نگران وی بود، همـاره به پشت سـر می نگریست که ناگهان سـکینه را دیـد. به ساربان رو کرد و گفت: ای ساربان! شتر را نگهـدار. (سـکینه اکنون می رسـد) اگر خواهرم نرسـد، خود را به زمین می انـدازم و فردای قیامت نزد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسـلم، خونم را از تو می خواهم. سرانجام سکینه آمد؛ سکینه ای که حسین علیه السلام، او را بسیار دوست داشت». (۱).

۲ _ انحراف یا واقع گرایی

۲ _ انحراف یا واقع گرایی

«افراد زیادی همراه سر امام حسین علیه السلام و دیگر سرهای شهیدان و اهل بیت از کوفه (به سوی شام) حرکت کردند. آنان از راه شرقی حصاصه رفتند تا از تکریت بگذرند. آنان به فرماندار تکریت نامه فرستادند که به دیدار آنان بشتابد؛ زیرا سر افراد خارجی را با خود نزد یزید می برند.

همین که فرماندار تکریت، نامه (افراد ابن زیاد) را خواند، با شتاب دستور داد پرچم ها را برافرازند و دهل و نای بکوبند و شهر را آذین بنـدی و چراغـانی کننـد. مردم از گوشه و کنار جمع شدنـد و وی همراه آنان به پیشواز کاروان اسـیران رفت. هر کس می پرسـید: این سـر کیست (که با خود آورده اید)؟ می گفتند: این سر فردی خارجی است که در برابر یزید به پا خاسته بود و ابن زیاد، او را کشت.

در این میـان، مردی نصـرانی به آنـان گفت: ای قـوم و مردم تکریت! من پیش از این در کـوفه بـودم که این سـر را آن جـا نیز آوردند. این سر خارجی نیست (چنان که می گویند)، بلکه سر بریده حسین بن علی علیه السلام است.

هنگامی که مردم، این سـخن را شـنیدند، ناقوس های کلیسا را به نشانه بزرگـداشت امام به صـدا درآوردنـد و گفتند: ما از این گروه یزیـدیان بیزاریـم که فرزنـد پیـامبر خـود را کشـتند. هم چنین همراه سـربازان ابن زیـاد، وارد شـهر نشدنـد. بـدین ترتیب، سربازان به تنهایی کاروان اسیران و سرهای شهیدان را وارد شهر تکریت کردند». (۲).

۱- الدمعه الساکبه، ج ۵، ص ۷۵.

۲- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۸۰.

فصل چهارم: قطره جاری

اشاره

فصل چهارم: قطره جاری

کـاروان اسـیران اهـل بیت، بامـداد از تکریت حرکـت کردنـد و با گذشـتن از منطقه ای به نام الکُحیل،(۱) شامگاهـان در وادی النخله(۲) فرود آمدنـد. این منطقه در مقتـل هـای تـاریخی به نام وادی النخله و در کتاب های فرهنگ شـهری به صورت نُخیله ثبت شده است.

۱ _ ندای پنهان

۱ _ ندای پنهان

«کاروان اسیران همراه سرهای بریده شهیدان از تکریت گذشتند و راه اعما را برگزیدند. آنان نخست از دیر عروه(۳) و آن گاه از صلیتا(۴) گذشـتند و به وادی النخله(۵) فرود آمدنـد و شب را آن جـا سپری کردنـد. در طول شب، آواز بلنـد جنّیان را می شنیدند که می گفتند: زنان جن از این اندوه اشک می ریزند و برای بانوان هاشمی نوحه سرایی می کنند.

آنان بر حسین علیه السلام و بزرگی این حادثه (خونین) گریه می کنند و بر سر و صورت می کوبند. نظیر سکه های شفاف، جامه های سیاه پس از لباس های کتانی در بر می کنند».(۶)

۱- بالا‌تر از تکریت و در سمت غربی رود بزرگ دجله میان زابین قرار گرفته است. آن را قریه زیر موصل و رو در روی حدثیه دانسته اند. معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۳۹؛ مراصد الاطلاع، ج ۳، ص ۱۱۵۰.

۲- شهری است از نواحی موصل شرقی که نزدیک خازر قرار گرفته است. مراصد الاطلاع، ج ۳، ص ۱۳۶۳.

۳- نام این شهرها در کتاب های فرهنگ شهری وجود ندارد. ممکن است شهرهای مخروبه و فراموش شده ای باشند.

۴- نام این شهرها در کتاب های فرهنگ شهری وجود ندارد. ممکن است شهرهای مخروبه و فراموش شده ای باشند.

۵- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۸۰.

۶- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۳۶؛ مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۸۱؛ اسرار الشهاده، ج ۳، ص ۴۱۲.

مقتل های تاریخی، مکان روی دادن این معجزه نمایی را ننوشته اند.

۲ _ در کنار موصل

۲ _ در کنار موصل

اسیران اهل بیت در بامداد روز سوم، نُخیله را به مقصد موصل ترک کردند. با گذشتن از جهینه(۱)» به نزدیک موصل(۲) رسیدند، ولی سپاه ابن زیاد در آن جا با مقاومت و بی رغبتی شدید مردم روبه رو شد. از این رو، نتوانستند وارد شهر موصل شوند. گفته اند قطره ای از خون مبارک و حیات بخش امام حسین علیه السلام در این منطقه بر زمین چکید که تا مدتی طولانی هر روز عاشورا از آن جا خون می جوشید. برخی منزل هایی که کاروان از آن جا گذشته اند، اکنون در فرهنگ شهرها وجود ندارد، مانند: ارمینا، لینا، وطیتا.

۳ _ خیزش مردمی

۳ _ خیزش مردمی

«کاروان اسیران هنگامی که از وادی النخله بیرون رفتند، راه ارمینا را در پیش گرفتند. آنان با گذر از نخله و ارمینا و پس از پیمودن مسیر زیادی به «لینا» رسیدند. مردم آن دیار که گرد هم آمده بودند، برای تماشای سر امام حسین علیه السلام و کاروان اسیران به پیشواز آنان شتافتند. (واکنش طبیعی) مردم، فرستادن درود و سپاس بر جد و پدر حسین بن علی علیه السلام و نفرین بر کشندگان، اسیرکنندگان و غارت گران اموال آنان بود. مردم به گماشتگان حاکم کوفه می گفتند: ای کشندگان فرزند پیامبران! از شهر ما بیرون روید.

آن گاه افراد ابن زیاد، راه الکُحیل را در پیش گرفتند و به سوی جُهینه رفتند. در این حال، به فرماندار موصل دستور دادند که به پیشواز آنان بیاید؛ زیرا آنان حاملان سر حسین علیه السلام هستند. هنگامی که فرماندار شهر، نامه را خواند، دستور داد پرچم ها را برافرازند و شهر تزیین شود. به درخواست فرماندار شهر، مردم از تمام نواحی موصل گرد هم آمدند و همراه او به دیدار کاروان شتافتند.

۱- منطقه ای از نواحی موصل است که کنار دجله بغداد قرار دارد. از جهینه تا موصل یک روز راه بیش تر نیست. مراصدالاطلاع، ج ۱، ص ۳۶۳؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۹۴.
۲- شهری قدیمی است که کنار رود دجله قرار گرفته است. قبر جرجیس پیامبر در این شهر قرار دارد. معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۲۳؛ مراصدالاطلاع، ج ۳، ص ۱۳۳۳.

کاروان اسیران به چهار مایلی شهر رسیده بود. مردم می پرسیدند: چه خبر است؟ می گفتند: سر فردی خارجی را آورده اند که در سرزمین عراق بر ضد یزید به پا خاسته بود. عبیداللّه او را کشته است و اکنون می خواهد سرش را نزد یزید بفرستد. در این هنگام مردی به آنان گفت: ای مردم! این سر حسین علیه السلام است. (از شنیدن این خبر، مردم کاملاً تغییر کردند و) پس از آن به گردآوری اسب سواران اوس و خزرج پرداختند. آنان همگی سوگند خوردند که با افراد ابن زیاد بجنگند و سر حسین بن علی علیه السلام را بگیرند و دفن کنند تا موجب سربلندی همیشگی آنان باشد. همین که افراد دشمن از تصمیم مردم باخبر شدند، وارد شهر نشدند و جای دیگری فرود آمدند».(۱)

۴ _ قطره خون از پاره وحی

۴ _ قطره خون از پاره وحی

«هنگامی که کاروان اسیران آهنگ موصل کرد، گماشتگان ابن زیاد به حاکم شهر خبر دادند که توشه سفر و غذا برای آنان فراهم آورد و شهر را آذین بندی کند. اهل موصل همگی متحد شدند که هر چه افراد ابن زیاد بخواهند برایشان فراهم می کنند، ولی راضی نیستند کاروان وارد شهر موصل شود. از این رو، آنان باید در بیرون شهر بمانند و از همان جا به سوی مقصد خویش حرکت کنند.

گماشتگان عبیداللّه در یک فرسنگی شهر فرود آمدند و سر شریف امام حسین علیه السلام را روی سنگی نهادند. قطره خونی از سر مبارک بر آن سنگ چکید که (پس از ریختن این قطره خون،) خون از زیر آن سنگ جوشیدن گرفت. مردم شهر با شنیدن این خبر، از هر طرف گرد آمدند و بدین مناسبت، مراسم سوگواری بر پا کردند. این مراسم عزاداری که هر ساله روز عاشورا برگزار می شد تا دوران حاکمیت عبدالملک بن مروان ادامه داشت. در این زمان، وی دستور داد آن سنگ را از آن نقطه به جای دیگری ببرند. همین که آن سنگ را از آن جا بردند، اثر جوشش خون خود به خود محو شد. با این حال، مردم در آن جا گنبدی ساختند و آن را مشهد النقطه نامیدند».(۲)

برخی جوشش خون را در روزهای عاشورا دانسته اند که هر سال در همان روز مشخص از

۱- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۸۲؛ اسرار الشهاده، ج ۳، ص ۴۱۳.

۲- نفس المهموم، ص ۵۴۸.

آن محل می جوشید.(۱)

۱- مقتل الحسین مقرم، ص ۴۴۴.

فصل پنجم: تابش نور

اشاره

فصل پنجم: تابش نور

کـاروان نور سومین شب را در موصـل به سـر برد. منـابع ثبت نکرده انـد که آنان به طور مشـخص در کـدام ناحیه موصل فرود آمـده انـد، ولی از سـیاق عبارت ها و جمع بنـدی آن برمی آیـد که آنان چون از بی راهه حرکت کرده اند، چه بسا در مکانی دورتر از خود موصـل فرود آمـده باشـند. به هر حـال، کاروان در روز چهارم، حرکت خود را از نزدیکی های موصل آغاز می کنـد و از راه میان بُر در نصـیبین فرود می آیـد. ابی مخنف می نویسـد: «از راه تل اعفر(۱) گذشـتند و راه کن سنجار(۲) را در پیش گرفتند تا به نصیبین(۳) رسیدند».(۴)

۱ _ مسقط الرأس نور

۱ _ مسقط الرأس نور

«هنگامی که کاروان اسـیران همراه سرهای شهیدان، نزدیک نصیبین رسیدند، منصور بن الیاس دستور داد شهر را تزیین کنند تا کاروان وارد شـهر گردند. آنان خواسـتند وارد شـهر شوند، ولی اسب حامل سـر امام ایسـتاد و حرکت نکرد. حامل سر بر اسب دیگری سوار شـد، ولی آن هم از رفتن باز ایسـتاد. چنـدین اسب عوض کردند، ولی هیچ کدام از اسب ها وارد نشدند. در این هنگام سر امام حسین علیه السلام که بالای نیزه بود، بر زمین افتاد.

۱- قلعه ای است کـه میـان سـنجار و موصـل قرار دارد. آب گـوارا و خرمـای فراوانی دارد. معجـم البلـدان، ج ۲، ص ۳۹؛ مراصدالاطلاع، ج ۱، ص ۲۶۸.

۲- از نواحی جزیره است که کنار کوهی قرار دارد. از آن جا تا موصل و نصـیبین، سه روز راه بیش تر نیست. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶۲؛ مراصد الاطلاع، ج ۲، ص ۷۴۳.

۳- شـهری است که در مسـیر گذر کاروان های تجارتی از موصل به شام قرار گرفته است. از موصل تا این شـهر شش روز راه است. معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۸۸؛ مراصد الاطلاع، ج ۳، ص ۱۳۷۴.

۴- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۸۲؛ اسرار الشهاده، ج ۳، ص ۴۱۴.

ابراهیم موصلی آن سر را برداشت (و به دقت نگریست) و دریافت که سر امام حسین علیه السلام است. از این رو، بر آنان شورید و فریاد زد که شامیان و کوفیان، حسین علیه السلام را کشتند. اهالی شهر چون این وضعیت را دیدند، ابراهیم را کشتند و سر مقدس را بیرون شهر گذاشتند. آن گاه با افراد یزید وارد شهر شدند. پس از این حادثه، مکانی که سر مقدس امام حسین علیه السلام در آن جا فرود آمده بود، مسقط الرأس نامیده شد و به زیارت گاه تبدیل گشت.

زینب علیهاالسلام که با دیدن این اوضاع دلخراش، طاقت از کف داده بود، این ابیات را سرود:

با ستم، آواره هر دیاری گشتیم

در حالی که بر جد ما از سوی پروردگار جلیل، وحی فرود می آمد. (ای مردم!) شما به پروردگار عرش و آن گاه به پیامبرش کفر ورزیدید؛

گویا پیام آوری در زمان شما هرگز وجود نداشته است. ای امت بدکار و بدکردار! پروردگار به این گناه شما رسیدگی خواهد کرد؛

زیرا روز واپسین در زبانه آتش گرفتار خواهید شد».(۱)

۲ _ حرّان در انتظار

۲ _ حرّان در انتظار

به نظر می رسد کاروان اسیران با توجه به دوری راه و فاصله موصل تا نصیبین، دو شب را در مکانی میان این دو منطقه سپری کرده باشد. مقتل ها این فاصله طولانی را در یک منزل آورده اند و گفته اند که کاروان به دلیل ترس از شورش مردم، با شتاب از بی راهه حرکت کرده است. البته برای اثبات زمان ماندن اهل بیت در این منزل هیچ گونه مدرکی در دست نداریم. از این رو، نصیبین را منزل چهارم قرار دادیم.

کاروان در پنجمین روز از نصیبین به راه می اُفتد و پس از گذر از منطقه عین الورده(۲)، شب را

۱- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۸۲؛ نفس المهموم، ص ۵۴۸؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۴۵.

۲- شهری است از شهرهای جزیره که میان حران و نصیبین قرار دارد. از این شهر تا نصیبین، ۱۵ فرسنگ راه است. جنگ توابین و شامیان در این منطقه رخ داد. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۸۰؛ مراصدالاطلاع، ج ۲، ص ۹۷۹.

در حرّان(۱) می گذرانـد. یکی از حـوادث ایـن منزل، گرویـدن یکی از یهودیـان به دین اسـلام و مبـارزه و شـهادت او در راه خاندان حسین بن علی علیه السلام است.

۳ _ دروازه حلب

۳ _ دروازه حلب

بامـداد روز بعـد، کاروان اهل بیت، حرّان را ترک کرد و پس از پیمودن مسافتی به منطقه الرقه(۲) رسید. احتمال می رود آنان شب را در این جا سپری کرده باشـند. البته منابع معتبر تاریخی، این احتمال را نه تنها تقویت نمی کند، بلکه اصـلاً این منطقه را در مسـیر گـذر کاروان قرار نـداده انـد. گفتنی است حرکت از حرّان ناگزیر عبور از رقه را در پی دارد. به هر حال، کاروان در منطقه ای به نام دعوات، نزدیک حلب(۳) فرود می آید.(۴)

۴ _ نفوذ در تاریکی

۴ _ نفوذ در تاریکی

«کاروان در ادامه مسـیرش به سوی عین الورده حرکت کرد. هنگامی که نزدیک دعوات رسـیدند، فرمانـده کاروان به فرماندار آن منطقه نامه نوشت تا به اسـتقبال آنان بیاینـد. فرمانـدار دعوات با خوانـدن این نامه دسـتور داد طبل ها و شـیپورها را به صـدا درآورند. کاروان از در اربعین وارد شد و لشکریان ابن زیاد، سـر امام حسـین علیه السـلام را تا زوال عصـر در میدان شهر قرار دادند. برخی مردم شهر می گریستند و برخی دیگر می خندیدند و می گفتند این سر خارجی است».

۱- شـهر بزرگی از شـهرهای جزیره است که از آن جـا تا رقه ۲ روز راه است. این شـهر سـر راه شـام، موصل و روم قرار دارد. گفته انـد بهـاران، برادر حضـرت ابراهیم، این شـهر را بنـا کرده است. از این رو، تعریب گردیـده و حرّان مصـطلح شـده است. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۳۵؛ مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲- نـام شـهری از شـهرهای جزیره اسـت کـه در شـرق فرات قرار گرفته است. از رقه تـا حرّان دو یـا سه روز راه است. مراصـد الاطلاع، ج ۲، ص ۶۳۶؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۹.

۳- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۸۳؛ اسرار الشهاده، ج ۳، ص ۴۱۴.

۴- شـهر معروفی است در شـام بزرگ. از ویژگی هـای ممتاز این شـهر با شکوه، هوای پاک، آب گوارا و محیط زیست سالم برای چهار پایان است. حضـرت ابراهیم گوسـفندانش را می دوشـید و شـیرش را روزهای جمعه به فقیران این شـهر می داد. به همین دلیل بدان حلب گفته اند. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۸۲؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۱۰.

ابومخنف می گوید: «شب در آن جا ماندند و صبح گاهان به سوی مسیر بعدی خود حرکت کردند. امام سجاد علیه السلام گفت: ای کاش می دانستم که آیا خردمندی هست تا در تاریکی نفوذ کند و سختی های زمان و مکان را زمزمه کند. من، نوه و فرزند امامم، ولی با حق واقعی من چه کردند؟ گروه قدرت طلب همه حقوق مرا بر پایه عصبیت از بین بُردند».(۱)

۵ _ سنگ بر آیینه

۵ _ سنگ بر آیینه

«نزدیک حلب، زیارت گاهی است به نام مشهد السقط، که در غرب کوه جوشن قرار دارد. در آن زمان، از این کوه، مس استخراج و به دیگر شهرها صادر می شد. اکنون در غرب آن کوه، گورستان و زیارت گاه های شیعیان قرار دارد. آرام گاه ابن شهر آشوب، صاحب المناقب و احمد بن منیر عاملی نیز در همان جا بنا گردیده است. از هنگامی که اسیران اهل بیت را از آن جا گذراندند، معدن مس از میان رفت و دیگر چیزی از آن باقی نماند.

گفته اند یکی از زنان امام حسین علیه السلام هنگام گذشتن از آن جا می بیند کارگران سرگرم کارند وی از آنان، آب و نان می خواهد، ولی کارگران از دادن آب و نان به این بانوی باردار خودداری می کنند. از این رو، فرزند وی در همان جا سقط می شود. در سمت قبله کوه، زیارت گاه مشهد السقط قرار دارد که محسن فرزند امام حسین علیه السلام در همین جا دفن شده است. برخی دیگر گفته اند: امام حسین علیه السلام کودکی داشته که در این مکان از دنیا رفته است».(۲)

۱- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۸۳؛ الدمعه الساکبه، ج ۵، ص ۶۵.

۲- معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۳، ماده جوشن؛ نفس المهموم، ص ۵۵۰؛ مقتل الحسین مقرم، ص، ۴۴۵.

فصل ششم: رویش جوانه های مقاومت

اشاره

فصل ششم: رویش جوانه های مقاومت

بامدادان، کاروان اهل بیت، از حلب بیرون آمدند و نخست از منطقه قنسرین(۱) گذشتند. آن گاه به کفر طالب(۲)، رفتند و با گذر از معره النعمان(۳)، شب در شیزر(۴) فرود آمدند. این جا هشتمین یا نهمین منزل گاه با اهل بیت به شمار می رود.

۱ ـ نفرین یزیدیان

۱ ـ نفرین یزیدیان

«کاروان اسیران پس از این منزل به سوی قنسرین به راه افتادند. فرمانده سپاه همین که به نزدیک شهر رسید، خبر رسیدن کاروان را به مقام های حکومتی آن ناحیه اعلام کرد. مردم آن جا هنگامی که از ورود اهل بیت آگاهی یافتند، دروازه های شهر را بستند و با سنگ به لشکریان ابن زیاد حمله کردند. آنان می گفتند: ای گروه گنه کاران که آشکارا جنایت کردید و فرزندان انبیا را کشتید؛ به خدا سوگند! هرگز نمی گذاریم به این شهر وارد شوید. ما تا آخرین نفر در برابر شما ایستاده ایم. بنابراین، لشکریان ناچار شدند به سوی دیگری بروند».

۱- شهری است در شام که میان حلب و حمص قرار گرفته است. آرام گاه پیامبر خدا، حضرت صالح در کوهی در این شهر قرار دارد و رد پای شتر آن حضرت نیز در آن جا دیده می شود. معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۰۳؛ مراصد الاطلاع، ج ۳، ص ۱۲۸۸.

۲- شهری است میان حلب و معره النعمان. برخی فرهنگ های شهری، آن را کفر طالب نامیده اند. مراصد الاطلاع، ج ۳، ص ۱۱۷۰؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۷۰.

۳- میان حلب و حماه قرار دارد که به نام نعمان بن بشیر نام گذاری شده است. معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۶۵؛ مراصد الاطلاع ج ۳، ص ۱۱۲۶.

۴- منطقه ای است در شام که در نزدیکی معره النعمان قرار گرفته است. از آن جا تا حماه، یک روز راه است. مراصد الاطلاع، ج ۲، ص ۸۲۶؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۸۳.

۲ ـ بیداری جوانان

۲ ـ بیداری جوانان

گماشتگان ابن زیاد برای رساندن اسیران نزد یزید، پس از ناامیدی از مردم کفر طالب به سوی سیبور حرکت کردند. امام سجاد علیه السلام هنگام ورود به سیبور، شعری گفته است بدین مضمون که «خاندان پیامبر را بر شتران بی جهاز سوار کردند. خاندان مروان بر شتران سوارند که زین مرفّهی دارند».

ابومخنف می گوید: «در آن منطقه، پیرمردی بود که عثمان بن عفان را دیده بود. وی اهل سیبور را گرد آورده و گفت: هرگز فتنه راه نیندازید. این درخواست در پی اقدام جوانان آن مرز و بوم صورت گرفت که می گفتند: این سر حسین علیه السلام است که یزیدیان، او را شهید کرده اند. به خدا سوگند! اجازه نمی دهیم سر امام را از شهر ما بگذرانند. پیرمردان گفتند: همشهریان! خداوند آشوب را دوست ندارد. این سر از مناطق دیگر عبور کرده است و آنان مانع گذر این کاروان نشده اند. از این رو، شما نیز با این کاروان و حاملان سرهای بریده رودررو نشوید و بگذارید که آنان بی درد سر از شهر ما بگذرند.

جوانان به سخنان موسپیدان خویش گوش فرا ندادند و گفتند: به خدا سوگند! هرگز این کار را نخواهیم کرد. به همین دلیل، پل ارتباطی آن شهر را ویران کردند و در برابر سپاه ابن زیاد شوریدند. خولی به آنان گفت: هر چه ببینید از ناحیه خود شما است. آنان به خولی و همراهانش هجوم بُردند و درگیری شدیدی میان آنان درگرفت. از افراد خولی، ششصد نفر و از جوانان «سیبور» پنجاه نفر کشته شدند».(۱)

۳ ـ عزم رویارویی

۳ ـ عزم رویارویی

«کاروان با گذر از کفر طالب به سوی معره النعمان راه پیمود. مردم آن دیار، درهای ورودی شهر را به روی افراد ابن زیاد، اسیران و سرهای بریده شهیدان گشودند و خوراک و آشامیدنی فراوان برای آنان فراهم کردند. کاروان نور، باقی مانده روز را در معره النعمان گذراند و شب هنگام وارد شیزر شد».(۲)

«در شیزر، پیرمردی پیش آمد و رو به مردم گفت: ای مردم! این سر خارجی نیست. (چنان که افراد ابن زیاد می گویند، بلکه) این سر حسین بن علی علیه السلام است. تمام مردم آن منطقه سوگند یاد کردند که مانع رفتن کاروان می شوند. سپاهیان ابن زیاد به دلیل هراس از برآشفتن مردم، صبح روز بعد، شیزر را

۱- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۸۵؛ الدمعه الساکبه، ج ۵، ص ۶۷.

۲- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۸۴.

ترک کردند».(۱)

۴ _ گذرگاهی درد سر ساز

۴ _ گذرگاهی درد سر ساز

آنان به سوی منطقه حماه(۲) حرکت کردنـد. مقتل نویسان می گویند به دلیل مخالفت مردم، کاروان در این منطقه فرود نیامد و رهسپار حمص(۳) گردیـد. بی تردیـد، کـاروان شب را در حمص فرود آمـده است. این دهمین منزل گاه کاروان اسـیران به شمار می رود. از شیزر تا حماه یک روز راه بیش تر نیست، ولی سپاه از بی راهه به سوی حمص رفت که از حماه تا حمص نیز یـک روز راه است. آنـان بـا گـذر از راه های میان بُر زودتر به حمص رسیدند. حوادثی که در حماه و حمص رخ می دهـد و رویارویی مردم با حکومت، نشان دهنده نفوذ اندیشه امام حسین علیه السلام در میان جامعه آن روز است.

۵ _ یادگاری دیگر از امام حسین علیه السلام

۵ _ یادگاری دیگر از امام حسین علیه السلام

«کاروان اسیران با گذشتن از منزل پیشین به سوی حماه حرکت کرد. هنگامی که به حماه رسیدند، مردم درهای ورودی شهر را بر روی آنان بستند و با صف آرایی در برابر سپاه ابن زیاد، اعلام جنگ کردند. آنان می گفتند: شما هرگز نمی توانید وارد شهر شویـد. مـا تـا آخریـن نفر در برابر شــما می ایستیم. یزیـدیان نیز چـون ســخنان مردم را شــنیدند، در راه پیمـایی خـویش تجدیدنظر کردند و به سوی حمص رهسپار شدند».(۴)

برخی تاریخ نگاران، یکی از جایگاه های فرود سر امام حسین علیه السلام را همین شهر حماه

۱- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۸۴.

۲- شـهر بزرگی است در قلمرو شـام بـا دیوارهای بلنـد و مسـتحکم. از حماه تا حمص، یک روز راه است و از حماه تا دمشق، پنج روز راه. معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۰۰.

۳- شـهری بزرگ و قدیمی است که میان شام و حلب قرار دارد. قبر خالد بن ولید و پسرش در آن جاست. مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۴۲۵؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۰۲.

۴- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۸۷.

دانسته اند.

۶ _ گمراهی پس از هدایت

۶ _ گمراهی پس از هدایت

«هنگامی که کاروان به سه مایلی حمص رسید، فرمانده سپاه به حاکم آن دیار نامه فرستاد که ما حاملان سر حسین بن علی علیه السلام، هستیم. فرماندار حمص که خالد بن الشیط بود، پس از خواندن نامه، به افراد خود دستور داد پرچم ها را برافرازند و شهر را تزیین کنند. خالد از همه مردم درخواست کرد که همراه او به پیشواز کاروان بروند. همین که کاروان به دروازه حمص رسید، گروهی از مردم با سنگ و چوب به سوی آنان حمله کردند که در اثر این درگیری، ۲۶ سواره نظام دشمن کشته شد. پس از این زد و خورد، درهای دیگر شهر را نیز بستند و افراد ابن زیاد را بیرون راندند. به همین دلیل، آنان ناچار شدند به نزدیکی نیسه قیسی بروند که خانه حاکم شهر نیز آن جا بود. مردم حمص با همدیگر پیمان بستند که خولی را بکشند و سر امام حسین علیه السلام را از او بگیرند تا این کار مایه سربلندی همیشگی آنان شود. البته جاسوسان، این مطلب را به گوش گماشتگان ابن زیاد رساندند».(۱)

۱- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۸۸.

فصل هفتم: از دیر به آسمان

اشاره

فصل هفتم: از دیر به آسمان

بامداد روز بعد، لشکریان ابن زیاد، کاروان اهل بیت را از حمص به سوی بعلبک حرکت دادند. آنان با گذر از محل های بی نام و نشان به بعلبک(۱) رسیدند و شب در آن جا بار انداختند. این یازدهمین منزل گاه اهل بیت است. پس از آن، کاروان از منطقه عسقلان(۲) گذشت و شب در دیر راهب(۳) فرود آمد. این محل، آخرین بار انداز شبانگاهی کاروان به شمار می آید. اینک حوادث این سه منزل در پی می آید.

۱ _ شادمانی یزیدیان

۱ _ شادمانی یزیدیان

«هنگامی که کاروان اسیران به نزدیکی بعلبک رسید، فرمانده سپاه ابن زیاد به حاکم آن دیار نامه نوشت که حاملان سر امام حسین علیه السلام و همراهان کاروان اسیران به سوی آنان می آیند. فرماندار شهر به اطرافیان خویش دستور داد که تنبک زنان به همراه پرچم های برافراشته به استقبال کاروان بروند و شیرینی و شربت نیز برای سپاهیان ابن زیاد فراهم کنند. ام کلثوم در راه پرسید: به این شهر چه می گویند؟ گفتند: بعلبک. ام کلثوم گفت: خداوند سبزی های این سرزمین را نابود کند و آب آن را گوارا نسازد و هرگز دست ستم کاران را از این شهر کوتاه نکند یا کسانی را بر این شهر مسلط کند که اینان را بکشند!

آن گاه امام سجاد علیه السلام گریست و گفت: این ماهیت زمان است که هرگز شگفتی هایش

۱- شهری قدیمی از شهرهای شام بزرگ است و بناهای تاریخی در آن قرار دارد. از این شهر تا دمشق، سه روز راه بیش تر نیست. معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۵۳؛ مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲- شهری است در قلمرو شام بزرگ که جزو فلسطین به شمار می آید. این شهر کنار دریا و میان غزه و بیت جبرین قرار دارد. از غزه تا عقلان، دو فرسنگ راه است. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۲۰۲؛ مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۲۳۷.

۳- در معجم های شهری، نام چنین شهری وجود ندارد. البته همه مقتل های تاریخی، این منزل را جزو منزل گاه های اهل بیت دانسته اند. مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۸۹؛ اسرار الشهاده، ج ۳، ص ۴۱۷؛ تذکره الخواص، ص ۲۳۷.

پایان نمی پذیرد؛ از بزرگواری ها و آن چه ناگواری ها بر زمان جاری می شود. ای کاش می دانستم که شگفتی های زمان تا کی ما را در خود فرو می برد. می نگریم که هرگز نمی توانیم هنرمندی های زمان را هضم کنیم. ما را بر شتران برهنه و بی جهاز به اسارت می برند و کسانی دیگر به دنبال ما، دارندگان مهار شتران را پشتیبانی می کنند. گویا ما از اسیران روم هستیم. بی تردید، این گروه، سخنان برگزیده خداوند را دروغ می پندارند. وای بر شما! مانند کسی که هدایت گردد سپس به گمراهی کشانده شود، به آموزه های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کفر ورزیدید!»(۱)

۲ ـ غریبه میان دشمن

۲ ـ غریبه میان دشمن

یعقوب عسقلانی، امیر عسقلان که در جنگ کربلا نیز شرکت داشت و رو در روی امام حسین علیه السلام جنگیده بود، دستور داد مردم برای ورود کاروان اسیران جشن بگیرند و شهر را بیارایند. زریز خُزاعی که در آن شهر، بازرگان جوان و ناشناخته ای بود، می گوید: «در بازار عسقلان بودم و دیدم مردم شادمانی می کنند و به همدیگر شادباش می گویند. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: مخالفان یزید که در عراق به پا خاسته بودند، همگی کشته شدند. اکنون کودکان و خاندان آن ها را که اسیر کرده اند، به شهر می آورند. باز پرسیدم: پیشوای این مخالفان چه کسی بود؟ گفتند: حسین بن علی علیه السلام، فرزند فاطمه علیهاالسلام، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ! وقتی این سخن را شنیدم، بسیار ناراحت شدم و به سوی شتران اسیران رفتم. ناگاه چشمم به امام سجاد علیه السلام افتاد و گریه ام گرفت. حضرت فرمود: ای جوان! تو کیستی؟ گفتم: من مرد غریبی هستم. امام گفت: همه می خندند، شما چرا می گریی؟ زُریر گفت: من شما را می شناسم. کاش به این شهر نیامده و این منظره را ندیده بودم. امام سجاد علیه السلام گفت: ای جوان! در تو غیرت، جوان مردی و مهر آشنایی می نگرم. خداوند به تو پاداش نیک دهد. برو نزد حامل سر امام حسین علیه السلام و به وی بگو جلوتر حرکت کند تا مردم به آن بنگرند و بانوان در دید تماشاچیان نباشند».

زُرَیر ۵۰ دینار به حامل سر امام داد و او را پیش تر فرستاد. بدین ترتیب، مردم از اطراف شترها پراکنده شدند.

۱- مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۱۸۸؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۷.

۳ ـ به جرم دوستی با اهل بیت

۳ ـ به جرم دوستی با اهل بیت

زریر دوباره خدمت امام آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ! اگر دستور دیگری دهی، آماده ام انجام دهم.

امام به او فرمود: اگر جامه ای داری، برای این بانوان بیاور. وی با شتاب به شهر رفت و چادرهای بسیاری برای اهل بیت آورد و آنان را به امام علیه السلام تقدیم کرد تا بانوان از آن ها استفاده کنند. گروهی از هواداران ابن زیاد که چنین دیدند، با چوب و لگد به جان زُریر افتادند و به گونه ای او را زدند که بیهوش شد. افراد دشمن که گمان کردند او کشته شده است، او را رها کردند. وی نیمه های شب به هوش آمد و کشان کشان خود را به مسجد سلیمان نبیرساند. دید مردم با سرهای برهنه، جامه های دریده و چشمان پر اشک و جگر سوزان، به عزاداری و سوگواری امام حسین علیه السلام نشسته اند.

زُریر به آنان گفت: چگونه است که اهل قریه شما می گریند، ولی اهالی شهر همگی شادمانی می کنند؟ گفتند: ای مرد! لشکریان ابن زیاد، اسیران اهل بیت را دسته دسته از این جا گذراندند. اگر شما هم نسبت به این خاندان، ایمان داری و عشق می ورزی، با ما در این سوگواری شرکت کن. زُریر گفت: خدا نکند من از بدبختان و دشمنان حسین علیه السلام باشم. می بینید که در اثر محبت به حسین علیه السلام و خاندانش، به این روز گرفتار شدم، ولی خداوند مرا زنده نگهداشت».(۱)

۱– الدمعه الساکبه، ج ۵، ص ۷۶؛ معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۲۸.

بخش پنجم: نگین وحی ارزیابی رخدادهای شام

اشاره

بخش پنجم: نگین وحی ارزیابی رخدادهای شام

زیر فصل ها

فصل اول: ورود ستارگان در بند، به شام

اشاره

فصل اول: ورود ستارگان در بند، به شام

سرانجام کاروان اسیران پس از پیمودن مسیرهای طولانی و بی راهه ها وارد شهر دمشق شد. کاروان در پانزدهم محرّم از کوفه به سوی شام حرکت کرد که بدین ترتیب، ورود آنان به شام در پایان ماه محرم، بسیار صحیح و با زمان حرکت شان متناسب به نظر می آید. ابوریحان بیرونی، کفعمی، طبرسی و دیگر علما عقیده دارند که «کاروان اسیران اهل بیت علیهم السلام در تاریخ اول صفر ۶۱ هجری وارد دمشق شده است».(۱)

از آن جا که هدف دستگاه بنی اُمیّه از حرکت دادن کاروان به سوی شام، نمایاندن پیروزی خود به جامعه آن روزگار بود، امویان کوشیدند برنامه استقبال از کاروان اسیران در پایتخت حکومت بنی اُمیّه به صورت شایسته تری اجرا شود. از این رو، «کاروان اسیران را از دروازه ساعت(۲) وارد شهر دمشق کردند. مردم نیز با دُهل، تنبک و سرنای، پا کوبان و شادی کنان به استقبال کاروان شتافتند. مردی از سکینه دختر امام حسین علیه السلام پرسید: شما از اسیران کدام کشور و قبیله هستید؟ وی پاسخ داد: ما اسیران از خاندان پیامبریم».(۳)

۱ ـ فرو رفته در تاریکی

۱ ـ فرو رفته در تاریکی

با تبلیغات مسموم دستگاه حکومتی و شایعه پراکنی و دروغ بستن آنان به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، مردم شام با کینه توزی و بدبینی نسبت به اهل بیت نگاه می کردند. آنان از رویداد کربلا

۱- الآثار الباقیه، ص ۳۴۰؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۴۷؛ نفس المهموم، ص ۵۵۱.

۲- در آن جا، صورت حیوانات را از مس ساخته بودند به گونه ای که با حرکت آن ها، ساعت روز معلوم می شد. قصه کربلا، ص ۴۸۰.

۳- امالی، مجلس ۳۱؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۴۷.

بی خبر بودند؛ زیرا تنها از گذرگاه های خبر رسانی حکومت می توانستند به خبرها دست یابند که در این حالت نیز اخبار تحریف شده را می شنیدند. اگر هم افراد انگشت شماری از حوادث، آن چنان که رخ داده بود، آگاه می شدند، به دلیل فضای خفقان بار حاکم بر جامعه نمی توانستند دیگران را آگاه کنند. به همین دلیل، این پرسش «که شما از کدام اسیران هستید؟»، ماهیت فرهنگی و اجتماعی آن روز مرکز قدرت بنی اُمیّه را نمایان می سازد.

با این حال، پیام رسانی به هنگام و شفاف مبلغان عاشورا، افکار عمومی را به سود خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و زیان بنی امیه دگرگون ساخت. پشیمانی نسل گذشته شام از کردارشان در نخستین برخورد با آفتاب امامت، علی بن الحسین علیه السلام، شاهد گویای این دگرگونی اساسی است. البته دشمنان اهل بیت نیز با تمام توان کوشیدند از پرتو افشانی خورشیدیان جلوگیری کنند که در همه این دسیسه ها ناکام ماندند.

۲ ـ سنگ دلی شمر

۲ ـ سنگ دلی شمر

راوی می گوید: «افراد ابن زیاد، سر امام حسین علیه السلام را با زنان، مردان و کودکان اسیر به سوی شام بُردند. هنگامی که نزدیک شهر دمشق رسیدند، امّ کلثوم نزد شمر آمد و گفت: من از تو درخواستی دارم. شمر گفت: بگو چه می خواهی؟! ام کلثوم گفت: اکنون که می خواهید ما را وارد این شهر (شام) کنید، از دروازه ای وارد کنید که تماشاچیان آن دروازه کم تر باشند. دیگر این که به افراد سپاه دستور دهید سرهای بریده شهیدان را از میان محمل ها دور سازند و ما را با فاصله ای دورتر از آن ها ببرند؛ چون از بس این مردم به ما نگاه کردند، به تنگ آمده ایم.

شمر در واکنش به این درخواست و برای آزار دادن اسیران، دستور داد سرهای شهیدان را بر فراز نیزه بلند کنند و آن ها را میان محمل ها و روبه روی اسیران بالا ببرند. افزون بر آن، اهل بیت را از دروازه ای پر جمعیت و از لا به لای انبوه تماشاچیان وارد شهر دمشق کرد و خاندان حسین علیه السلام را از پیش چشمان مردم آن شهر گذراند. سپاهیان یزید پس از گذراندن اسیران از دروازه ورودی شام، آنان را در دروازه مسجد جامع شهر و روی پله ها نگاه داشتند».(۱)

۳ ـ آشکار شدن حقانیت

۳ ـ آشکار شدن حقانیت

۱- لهوف، ص ۱۹۴؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۴۷.

راوی می گوید: «هنگامی که اهل بیت پیامبر را در جایگاه اسیران در دروازه مسجد جامع شهر نگاه داشته بودند، پیرمردی شامی نزد آنان آمد و گفت: خدای را سپاس که شما را کشت و نابود ساخت. شهرها را با کشتن مردان شما، آرام ساخت و امیرالمؤمنین (یزید بن معاویه) را بر شما مسلط کرد. علی بن الحسین علیه السلام رو کرد به آن پیرمرد و گفت: ای پیرمرد! آیا قرآن خوانده ای؟! پیرمرد گفت: بله. امام فرمود: آیا این آیه (از قرآن) را فهمیده ای (که مضمونش چیست): «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرا إلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی؛ ای پیامبر! به امتم بگو که من پاداشی از شما نمی خواهم جز نیکی و دوستی با خاندان و نزدیکانم؟» (شوری: ۲۳).

پیرمرد گفت: آری، این آیه را خوانده ام. علی بن الحسین علیه السلام گفت: ای پیرمرد! نزدیکان و خویشاوندان پیامبر ماییم. آن گاه امام پرسید: آیا این آیه را در سوره بنی اسرائیل خوانده ای: «وَ آتِ ذَاالقُربی حَقَّهُ؛ برای صاحبان و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حقی است که باید آن را ادا کنید؟» (اسرا: ۲۶).

پیرمرد گفت: بی تردید، خوانده ام. امام علی بن الحسین علیه السلام گفت: ای شیخ! ما همان نزدیکان هستیم. سپس پرسید: آیا این آیه را خوانده ای: «وَ اعْلَمُوا اَنَّما غَنِمتُمْ مِنْ شَیءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسولِ وَ لِذِی الْقُربی؛ همانا هر چه از غنایم جنگی به دست می آورید، یک پنجم آن از آن پیامبر و خاندانش است؟» (انفال: ۴۱).

پیرمرد گفت: آری (خوانده ام). علی بن الحسین علیه السلام گفت: ای پیرمرد! ما همان نزدیکان پیامبریم.(۱) سپس امام سجاد علیه السلام افزود: آیا این آیه را خوانده ای: «إِنَّما یُریدُاللّه ُلِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطْهیرا؛ در واقع، خدا خواسته است که در ذات شما و اطراف شما، پلیدی نباشد و به شما خاندان، پاکیزگی ویژه ای بخشیده است؟» (احزاب: ۳۳).

پیرمرد گفت: بی تردید، این آیه را نیز خوانده ام. علی بن الحسین علیه السلام به او گفت: آن اهل بیت ما هستیم که خداوند آیه تطهیر را در شأن ما نازل کرده است.

پیرمرد از شنیدن این سخنان ساکت شد و از آن چه بر زبان آورده بود، پشیمان گردید. سپس به علی بن الحسین علیه السلام گفت: شما را به خدا سوگند که شما همان هایی هستید که در آیات پیشین نام بردید؟! علی بن الحسین علیه السلام گفت: به خدا سوگند به مقام جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که بی تردید ما آنانی

۱- احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷.

هستیم که یادشان در قرآن آمده است.

آن گاه پیرمرد گریست و عمامه اش را بر زمین کوبید.

سپس سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا! از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم، جنیان و انسیان به تو پناه می برم و از آنان بیزاری می جویم. بر قدم های امام افتاد و به علی بن الحسین علیه السلام گفت: آیا اگر توبه کنم، راه بازگشت دارم؟! امام گفت: آری، اگر بازگردی، خداوند بازگشت تو را می پذیرد و از آن پس جزو ما هستی. پیرمرد گفت: من بازگشتم.

هنگامی که داستان این پیرمرد شامی به گوش یزید بن معاویه رسید، دستور داد او را بکشند». (۱)

شیخ صدوق می نویسد: «... آن پیرمرد سه بار گفت: خدایا! از دشمنان خاندان پیامبر بیزاری می جویم. آری، پیش از این قرآن خوانده بودم، ولی تا امروز نمی دانستم که شما مصداق این آیات هستید». (۲)

۴ _ شادمانی شامیان

۴ _ شادمانی شامیان

سهل بن سعدان عدی می گوید: «در سفری که به سوی بیت المقدس می رفتم، به شام رسیدم. شهری را دیدم که رودخانه های جاری و درختان پر میوه دارد. بر در و دیوار آن نیز پرده های دیبا آویخته شده بود. مردم شادمان بودند و به هم تبریک می گفتند و زنان در کنار مردان، تنبک و طبل می زدند. با خود گفتم: مردم شام عیدی ندارند که من نشناسم و از آن بی خبر باشم. گروهی را دیدم که باهم سخن می گویند. نزدیک آنان رفتم و گفتم: ای قوم! شما در شام، عید و مراسمی دارید که من از آن بی خبرم؟ آنان گفتند: ای پیرمرد! گویا تو بیابان گردی! گفتم: من سهل بن الساعدی هستم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دیده ام. گفتند: ای سهل! از آسمان در شگفتیم که خون نمی بارد و از زمین در حیرتیم که ساکنان خود را فرو نمی برد. گفتم: مگر چه حادثه ای رخ داده است؟ گفتند: این سر حسین علیه السلام، فرزند محمد صلی الله علیه و آله وسلم است که از عراق به ارمغان آورده اند. گفتم: ای وای! سر حسین علیه السلام را می آورند و شادمانی می کنید؟ سپس گفتم: آنان را از کدام دروازه وارد شهر می کنند؟ که آنان به دروازه ساعت اشاره کردند».

۱- لهوف، ص ۱۹۶؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۹؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۴۹؛ مقتل الحسین خوارزمی، ص ۶۱.

۲- امالی، ص ۲۳۰؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷.

سهل می گوید: «در آن هنگام که با آن افراد گفت وگو می کردم، دیدم پرچم ها یکی پس از دیگری نمایان شد. نخست، سر نورانی و زیبایی را بالای نیزه دیدم و احساس کردم می خندد که آن سر مبارک حضرت ابوالفضل العباس بن علی علیه السلام بود. سپس سواری را دیدم که نیزه ای در دست داشت و سر مبارک امام حسین علیه السلام بالای آن قرار گرفته بود. این سر از نظر صورت، شبیه ترین سر به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و شکوه فوق العاده ای داشت. نور از آن به هر سو می تابید و محاسنش سفید بود، ولی خضاب شده بود. چشمان گشاده و ابروان باریک به هم پیوسته ای داشت. پیشانی مبارکش، بلند و میان بینی آن حضرت کمی برآمده بود. در حالی که لبخند بر لبان او شکفته بود، چشمانش به فراسوی مشرق دوخته شده بود و باد، محاسن مبارک وی را به چپ و راست حرکت می داد. نیزه در دست عمرو بن منذر بود.

در این هنگام دیدم بانوان را پشت سر او سوار بر شتران بی جهاز می آورند. نزدیک دختری رفتم و گفتم: تو کیستی؟! گفت: من سکینه، دختر امام حسین علیه السلام هستم. ام کلثوم را دیدم که چادری سخت کهنه بر سر گرفته و رویش را پوشانده بود. به امام زین العابدین علیه السلام و خاندانش سلام دادم و خود را معرفی کردم. گفتم: من سهل بن سعدم؛(۱) کسی که جد شما را دیده و از او حدیث شنیده است. اگر فرمایشی دارید، من در خدمتم. گفت: ای سعد! به حامل این سر بگو آن را از ما جلوتر ببرد تا مردم به او نظر کنند و از نگریستن به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم منصرف شوند. من نزدیک حامل سر امام رفتم و به او گفتم: از تو درخواستی دارم. از من چهارصد دینار بگیر (و آن کار را انجام بده.) وی گفت: آن کار چیست؟ گفتم: سر امام را جلوتر از بانوان ببر. او این کار را انجام داد و من آن چه را به وی وعده کرده بودم، پرداختم».(۲)

۱- سهل هنگام وفات پیامبر ۱۵ سال داشت و تا زمان حجاج زنده بود. او پس از صد سال زندگی در این دنیا، آخرین صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود که از جهان چشم پوشید. وی می گفت: «اگر من بمیرم، کسی بدون واسطه قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم نخواهد گفت». سهل در سال ۸۸ ه . ق درگذشت. الاتیعاب، ج ۲، ص ۶۶۲.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۸؛ قمقام زخار، ص ۵۵۶؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۶۰.

فصل دوم: عطر گل در کاخ شام

اشاره

فصل دوم: عطر گل در کاخ شام

سرانجام پس از توقفی کوتاه، اهل بیت را به سوی مجلس یزیـد بُردند. یزید دسـتور داده بود بانوان، کودکان و افراد بیمار را با گردن هـای در زنجیر به مجلس بیاورنـد تـا دشـمن را خوار، دربنـد و فرمانبردار خویش بنگرد. البته رویـدادهای بعـدی و تبلیغ کاروان سالار حسـین علیه السـلام، از بی دینی، ستمگری و خودکامگی وی پرده برداشت و چهره واقعی اهل بیت را به شامیان و جهانیان شناساند.

«یزید بالای منظره مشرف برجیرون(۱) نشسـته بود و اسـیران و سـرهای بالای نیزه را می دید. هنگامی که کاروان اسیران بالای ثَنیه جیرون رسـید، کلاغی بانگ زد. یزید بی درنگ اشعار زیر را خواند: آن قافله ها پدیدار شدند. آفتاب بر بالای جیرون نور پاشید و به شدّت تابید. در این هنگام، کلاغی فریاد کشید که به او گفتم: فریاد بزنی یا نزنی مهم نیست، من بدهکاری خود را از دشمنانم گرفتم.

ابـن الجـوزی، قاضـی ابویعلاـ تفتـازانی و سـیوطی به دلیـل همین شـعری که یزیـد سـروده است، یزیـد را تکفیر و نفرین کرده اند».(۲)

۱ ــ برپایی مجلس

۱ ــ برپایی مجلس

«یزید از بزرگان شام دعوت کرده بود تا در این مجلس شـرکت کنند. هنگامی که بزرگان شام وارد مجلس شدند و کنار یزید نشستند، وی دستور داد امام سجاد علیه السلام و خاندانش را وارد

۱- جیرون در دمشـق قرار داشت و در آغـاز مصـلای صـابئین بـود. سـپس یونانیـان در آن جـا به بزرگ داشت آیین خـود می پرداختنـد و پس از آن به دست یهودیـان افتـاد. زمـانی نیز در اختیـار بُت پرسـتان قرار گرفت. در این بنا را که از بناهای زیبای زمانه خود بود، باب جیرون می گفتند. گفتنی است سر حضرت زکریا علیه السلام را بر همین در آویختند و سر حسین بن علی علیه السلام را نیز در همین جا نصب کردند. قصه کربلا، ص ۴۸۸.

۲- مقتل الحسین مقرم، ص ۴۴۸؛ قصه کربلا، ص ۴۸۸؛ حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۴۰۰ به بعد؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۲.

مجلس کنند». (۱)

در آغاز، حامل سر امام حسین علیه السلام، خبررسان ابن زیاد و سرپرست کاروان اسیران نزد یزید آمدند و گزارش کاری خود را به وی عرضه کردند. یزید با ظاهر سازی خاصی که رسم همیشگی سیاست مداران حرفه ای است، از کار آنان اظهار پشیمانی کرد و به ویژه با اظهار ناراحتی و ندامت از گزارش پر دروغ نصر بن قیس، بر ابن مرجانه لعن و نفرین فرستاد.

۲ _ کار بی پاداش

۲ _ کار بی پاداش

سهل بن سعد می گوید: «هنگامی که اسیران اهل بیت را نزد یزید بردند، من نیز با آنان وارد شدم. سر مقدس حسین بن علی علیه السلام را میان تشتی نهاده بودند و به مجلس یزید می بردند. یزید بر تخت خود نشسته بود و تاجی بر سر داشت که آن را با یاقوت آراسته بود. گروه زیادی از پیرمردان قریش، در مجلس نشسته بودند. حامل سر امام هنگام ورود به مجلس یزید، این ابیات را می خواند: رکاب اسبم را از طلا و نقره پر کنید؛ زیرا من پیشوایی باشکوه را کشتم. من بهترین فرزندِ زن و مردی را کشتم که در نسب، بهترین انسان ها بودند.

یزید از وی پرسید: اگر می دانستی که او بهترین مردم است، چرا او را کشتی؟! آن مرد گفت: به امید جایزه گرفتن از تو، او را کشتیم. در این هنگام یزید دستور داد گردنش را زدند». (۲)

۳ _ دروغ پراکنی برای پاداش گرفتن

۳ _ دروغ پراکنی برای پاداش گرفتن

عبداللّه بن ربیعه حمیری می گوید: «آری، به خدا سوگند! من در شام نزد یزید بن معاویه بودم که زَحْر بن قیس بر او وارد شد. یزید به او گفت: وای بر تو! پشت سرت چه داری؟ او گفت: امیرالمؤمنین را مژده باد به پیروزی خداوند و یاری او. حسین بن علی علیه السلام با هیجده تن از خاندان و شصت تن از پیروانش بر ما وارد شد. ما از آنان خواستیم که تسلیم شوند و به حکم امیر عبیداللّه گردن نهند یا این که با ما بجنگند. آنان، جنگ را بر تسلیم شدن برگزیدند و ما نیز خود را برای جنگ با آنان آماده کردیم. با برآمدن آفتاب، از هر سو بر آنان هجوم آوردیم. شمشیرهای ما، گردن آنان را می ربود و آنان نظیر کبوتری که از

۱- العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۹۰؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۱.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۸؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۶۰؛ قصه کربلا، ص ۴۸۶؛ الخرایج و الجرایح، ج ۲، ص ۵۸۰.

شاهین فرار می کند و در هر پستی و بلندی می نشیند، از دست ما می گریختند. ای امیرالمؤمنین! به اندازه خواب اندک و کشتن یک شتر زمانی بیش تر نگذشت که تا آخرین نفر آنان را کشتیم. تن های آنان، برهنه؛ جامه هایشان، خون آلود و چهره هاشان بر خاک افتاده بود و آفتاب بر پیکرشان می تابید. هم چنین باد بر بدنشان می وزید و مرغان شکاری پیرامون آن ها پرسه می زدند.

یزید لختی سر به زیر انداخت و آن گاه سر برآورد و گفت: شما اگر حسین بن علی علیه السلام را هم نمی کشتید، من از شما راضی بودم. خداوند، ابن مرجانه یا سمیّه را نفرین کند. به خدا سوگند! اگر من در برابر حسین علیه السلام بودم، از او می گذشتم. خداوند حسین علیه السلام را رحمت کند. یزید به آن گزارشگر، جایزه ای نداد».(۱)

۴ _ انکار کردار

۴ _ انکار کردار

«در این هنگام، محضر بن ثعلبه که مأمور کوچ دادن اهل بیت (از کوفه تا شام) بود، وارد مجلس یزید شد و با صدای بلند گفت: این محضر بن ثعلبه است که فاجران پستی را نزد امیرالمؤمنین (یزید بن معاویه) آورده است. امام سجاد علیه السلام در پاسخ وی گفت: آن چه مادری به نام محضر زاییده، از همگان پست تر است. خداوند، ابن مرجانه را لعنت کند».(۲)

سیاست بازانی که به فراخور شرایط روز زندگی می کنند، به آسانی گفته های پیشین خود را از یاد می برند و می کوشند عملکرد تاریک شان را به گردن دیگران اندازند. این طبیعت سیاست های غیر انسانی و نامقدس است، ولی حافظه تاریخ هرگز تناقض گویی های حاکمان مستبد را از یاد نمی برد. برای نمونه، یزید در مجلس شام، از رویدادهای خونبار کربلا اظهار پشیمانی می کند و تمام فجایع را نتیجه عملکرد پسر مرجانه می داند، در حالی که وی چند دقیقه پیش، کشتن و اسارت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را تقاص کشتن اجداد خودش در جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می دانست. وانگهی وی در همین مجلس، اشعاری خواند که نشانه عقده گشایی دیرینه او در برابر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود و بس.

۵ _ اسیران بی مانند

۵ _ اسیران بی مانند

۱- مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۵۵؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۹۱.

۲- ارشاد، ص ۲۴۶؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۶۴؛ بدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۹۴؛ کامل بهایی، ص ۲۹۱.

راوی می گوید: «به خدا سوگند! در روی زمین هیچ خاندانی مانند اسیران اهل بیت دیده نشده است. هیچ کس در این اندوه به آنان شباهت ندارد. اهل شام، دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بر شتران بی جهاز سوار کردند و آنان را به اسارت بُردند. هنگامی که نزد یزید رسیدند، فاطمه دختر امام حسین علیه السلام به یزید گفت: ای یزید! دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را به اسارت افکندی؟ یزید گفت: شما را گرامی داشتیم. بر دختر عموهای خویش وارد شوید. تا کنون هر چه پیش آمده، گذشته است. فاطمه گفت: ما بر آنان وارد شدیم، هیچ زن سفیانی را ندیدیم جز این که گریه و نوحه می کردند».(۱)

در این مدت، تناقض کرداری و گفتاری در یزید، فراوان به چشم می خورد. اندک شمردن آن همه کارهای ناپسند و تلاش برای توجیه آن ها نکته دیگری است که بسیار جای تأمل دارد. از مجموع کردار وی می توان فهمید که او تنها به قدرت می اندیشید و بس.

راوی می گوید: «امام سجاد علیه السلام را همراه دوازده نفر دیگر به یک ریسمان بسته بودند. در گردن امام سجاد علیه السلام زنجیر آهنی بزرگی قرار داشت. امام سجاد علیه السلام می گوید: من رو به یزید کردم، در حالی که با غل بسته شده بودم. گفتم: اجازه می دهید سخن بگویم؟ یزید گفت: بگو، ولی هذیان مگو. گفتم: تو می دانی که من و امثال من هرگز هذیان نمی گویند. سپس امام گفت: ای یزید! خدا تو را انصاف بدهد؛ اگر پیامبر خدا ما را در این حالت می دید، چه می گفت؟ آن گاه فاطمه گفت: خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را اسیر کردی. اهل مجلس به گریه افتادند. یزید، امام را خواست. سوهانی طلبید و با دست خویش، آن غل را از گردن وی برداشت».(۲)

۱- العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۵۸؛ لهوف، ص ۱۹۸.

۲- الکبریت الاحمر، ص ۲۳۹؛ امام حسین علیه السلام و ایران، ص ۵۱۳.

فصل سوم: چوب زدن بر لبان آفتاب

اشاره

فصل سوم: چوب زدن بر لبان آفتاب

در مجلس یزید، نخست سر امام حسین علیه السلام و سرهای شهیدان را وارد کردند و پس از آن، اسیران اهل بیت را آوردند. یزید بن معاویه با دیدن سر بریده امام حسین علیه السلام، به فخر فروشی و تهمت زدن نسبت به اهل بیت رو آورد.

راوی می گوید: «یزید دستور داد سر حسین علیه السلام را نزد وی بیاورند. هنگامی که سر مطهر را نزد وی آوردند، آن را در ظرفی از طلا پیش روی خود قرار داد. سکینه و فاطمه و دختران امام حسین علیه السلام در انتظار دیدن سر پدر بودند و یزید می خواست آن را از فرزندانش پنهان کند. هنگامی که سر بریده را دیدند، صدا به گریه بلند کردند. آن گاه یزید دستور داد همگی آزادانه وارد مجلس گردند. پس از آن، چوب خیزران را برداشت و به دندان های ابی عبداللّه زد».(۱)

پس از آن گفت: امروز در برابر روز بدر. سپس اشعار حصین بن حمام را خواند و گفت: سرهای مردان نفوذناپذیری را شکافتیم. آنان نسبت به ما آزار دهنده و ستم کار بودند. صبر کردیم؛ زیرا صبر، خوی بلندمرتبه ماست. شمشیرهای ما دستان و پاهای دشمن را بریدند. پدرم، بستگانمان را به میانه روی خواند و آنان پذیرفتند، ولی چوب های دوستی مان در دستان راست، خون ریختند. یحیی بن حکم فرزند اَبی العاص و برادر مروان که کنار یزید بن معاویه نشسته بود، گفت: کسانی که در کنار کربلا ماندند از ابن زیاد، بنده پست نژاد به ما بسیار نزدیک ترند. نسل سُمیّه، مادر زیاد به شمارگان ریگ های صحراست، ولی از دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نسل زیادی به جای نماند.

یزید با دستان خود به سینه یحیی کوبید و گفت: ساکت باش بی مادر!»(۲)

۱- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۱؛ تذکره الخواص، ص ۲۶۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۸؛ صواعق المحرقه، ص ۱۱۹؛ الامام الحسین و اصحابه، ج ۱، ص ۴۱۳؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷۷؛ کامل، ص ۲۹۴؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۶۹؛ دمعه الساکبه، ج ۵، ص ۹۵.
۲- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۱؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۱؛ کامل، ص ۲۹۴؛ بدایه و نهایه، ج ۲، ص ۲۰۹؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۲؛ ارشاد، ص ۲۶۴، لهوف، ص ۱۹۷؛ ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۲۸؛ وقعه الطف، ص ۲۶۹.

۱ _ عقده گشایی دیرینه

۱ _ عقده گشایی دیرینه

کردار ناهنجار، ناشایست و دور از عاطفه یزیـد به گونه ای بود که برخی انسان های بیدار را در برابر وی برانگیخت. ظهور این گونه حرکت های فردی هرچند با ترس و لرز همراه بود، ولی روزنه امیدی را فرا روی دشمنان بالقوه بنی امیّه گشود.

ابوبرزه اسلمی(۱)، یکی از این افراد است که در مجلس یزیـد شاهـد این بی ادبی بود. «وی رو به یزید کرد و گفت: وای بر تو ای یزید! بی تردید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم که لب های خود را بر لبان حسین علیه السلام و حسن علیه السلام می گذاشت و آن ها را می بوسید و تو اینک بر دندان های پسر فاطمه علیهاالسلام چوب می زنی!؟ پیامبر به حسین و حسن علیه السلام می فرمود: شما سرور جوانان بهشتید! خداوند، کشنده شما را نابود کند و او را به نفرین خویش گرفتار سازد. دوزخ را برای کشندگان شما آماده سازد که چه بد جایگاهی است. یزید از سخنان ابوبرزه اسلمی خشمناک شد و دستور داد او را از مجلس بیرون ببرند».(۲)

۲ _ گواهی بر کردار زشت

۲ _ گواهی بر کردار زشت

یزید پس از این درگیری لفظی کوشید فضای مجلس را دوباره به سود خود برگرداند. از این رو، به مقایسه خود و حسین بن علی علیه السلام دست زد تا برخی حقایق تلخ را بپذیرد و برخی دیگر را به گردن تقدیر و کار خداوند بگذارد. به تعبیر دیگر، کار زشت و غیر انسانی خویش را با تقدیر الهی و جبر تاریخ توجیه کرد. وی رو به حاضران گفت: «این مرد (حسین علیه السلام) به خود می بالید و می گفت: پدر من بهتر از پدر یزید، مادرم بهتر از مادر وی، جدّ من بهتر از جد اوست و خود من در حکومت داری بهتر از اویم. همین (اندیشه ها و گفتارها) بود که او را کشت!!

امّا سخن او که پدرش از پدر من بهتر باشد، کار آن دو به داوری نزد خداوند کشید. خداوند

۱- وی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود که در شهر بصره می زیست و در سال ۶۴ ه . ق درگذشت؛ استیعاب، ج ۴، ص ۱۶۱۰.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۲؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۱؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۷؛ بدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۱۵؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷۷.

به نفع پـدر من داوری کرد!! امّا سـخن او که مادرش از مادر من بهتر است؛ بی تردید، فاطمه دختر رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم از مادر من بهتر است. به جان خودم راست گفته است. امّا این که جد او و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از جد من بهتر است، باز هم صحیح است. به جان خودم سوگند! هر کس که به روز قیامت و خداوند ایمان دارد، می داند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از جد من بهتر است. ما هم اندازه و در برابر او نیستیم.

امّا این که می گفت: من از یزیـد در حکـومت داری بهـتر و شایسـته ترم، شایـد این آیه را تلاوت نکرده بود که خداونـد می فرمایـد: بگو مُلک و حکومت از آن خـداست؛ به هر کس خواست، می دهـد و از هر کس خواست، می گیرد. خداوند هر که را خواست، عزت می دهـد و هر که را خواست، ذلیل می کنـد؛ زیرا تمامی نیکی ها به دست اوست. بی تردیـد، خداوند بر هر کاری تواناست (آل عمران: ۲۶)».(۱)

یزیـد بـا این سـخنان از یـک سو، به برتری و حقـانیت اهـل بیت، اعتراف و از سوی دیگر، آیـات قرآن را به نفع شخصـی خود تأویل کرد. البته سـخن ابوبرزه اسلمی، فضای مقایسه میان اجداد یزید و حسین علیه السلام را بیشتر آماده کرده بود، آن جا که گفت: «بدان ای یزید که روز قیامت، شـفیع حسـین علیه السـلام، جدش رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم است و شفیع تو روز قیامت، جدت هست. آن گاه از جا برخاست و رفت».(۲)

۳ _ فرصت طلبان کوته بین

۳ _ فرصت طلبان کوته بین

با تبلیغات یزید بن معاویه بر ضد خاندان اهل بیت، افراد کوته بین، فرصت طلب و نادان در صدد بهره برداری از فضای موجود برآمدند. یکی از شاعران بر پایه کینه ورزی نسبت به اهل بیت و نادانی و سودپرستی شخصـی، مسأله به کنیزی گرفتن یکی از دختران امام حسین علیه السلام را مطرح کرد.

فاطمه دختر امام حسین علیه السلام می فرماید: «هنگامی که پیش روی یزید نشسته بودیم، مردی از اهل شام از

۱- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۴؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۱.

۲- کامل بهایی، ص ۲۹۴؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷۷؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۷.

جـایش برخـاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! این کنیز را به من ببخش تـا در کارها کمکم کنـد. من در آن هنگام دختر بچه ای بودم و گمـان می کردم این کـار شـدنی و برای وی جـایز است. من در حـالی که به خود می لرزیـدم؛ خود را به سوی عمه ام کشانـدم و چادر او را گرفتم و گفتم: عمه جان! یتیم شـدم و اینک می خواهنـد مرا به کنیزی ببرنـد؟! زینب علیهاالسـلام از من بزرگ تر و دانـاتر بـود و می دانست که این کـار ناشـدنی است. از این رو، به آن مرد شـامی رو کرد و گفت: تـو و یزیـد هیچ کدام نمی توانید این دختر را به کنیزی ببرید!

یزیـد خطـاب به زینب علیهاالسـلام گفت: به خـدا سوگنـد که می توانم! اگر بخواهم، می توانم چنین کـاری انجام دهم. زینب علیهاالسلام فرمود: نه به خدا! هرگز خداوند چنین قدرت و سلطه ای به تو نداده است جز این که از دین اسلام بیرون روی و به دین دیگری درآیی! یزیـد از خشم برافروخت و گفت: بـا من چنین سـخن می گـویی؟! پـدر و برادر تو از دین (اسـلام) بیرون رفتند. زینب علیهاالسلام فرمود: به خدا سوگند! دروغ گفتی. تو و پدر و جدّت، دین خدا و دین پدر و برادرم را پذیرفتید؛ اگر مسـلمان باشـی! یزید گفت: ای دشمن خدا! دروغ می گویی! زینب علیهاالسلام گفت: تو به ظاهر امیری و ستمگرانه، ناسزا می گویی و با قدرت و سلطه خود بر ما زورگویی می کنی، ولی باید شرم کنی!

آن گاه یزید خاموش گشت و چیزی نگفت. مرد شامی از یزید پرسـید: این دختر کیست؟ یزید گفت: فاطمه، دختر حسین علیه السـلام و آن هم زینب علیهاالسلام، دختر علی بن ابی طالب است. مرد شامی گفت: حسین علیه السلام، پسر فاطمه علیهاالسلام و علی علیه السـلام ؟ یزیـد گفت: آری! مرد شامی گفت: ای یزید! خدا تو را لعنت کند که فرزندان پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم را می کشـی و فرزندان او را اسـیر می کنی. به خدا سوگند! من گمان می کردم اینان اسـیران رومی هستند. یزید به وی می گفت: به خدا سوگند! تو را نیز به آنان ملحق می کنم. آن گاه دستور داد گردن وی را زدند».(۱)

۴ _ تقدیر خداوندی

۴ _ تقدیر خداوندی

یزید برای بهره برداری سیاسی و کوبیدن شخصیت اهل بیت، رو به امام سجاد علیه السلام کرد و گفت: «ای علی! پدرت رابطه خویشاونـدی را بریـد و جایگاه و منزلت مرا نادیـده گرفت. در حکومت داری با من درگیر شـد و دیدی که خداوند چگونه با وی رفتار کرد؟! (بنابراین) کار خدا را نسبت به خود چگونه دیدی ای پسر حسین علیه السلام ؟ امام سجاد علیه السلام گفت: داوری و فرمان خدای عز و جل را آن گونه

۱- لهوف، ص ۲۰۸؛ اعلام الوری، ص ۲۵۴؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۲؛ ارشاد، ص ۲۴۶؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۱۰.

دیدم که پیش از عملی شدن بود. (پیش از این که آسـمان و زمین را بیافرینند.) «هیچ گونه مصـیبتی بر روی زمین و برای انسان ها پدید نمی آید مگر آن که پیش از آن در کتاب خداوند نگاشته شده باشد. این کار بر خدا بسیار آسان است». (حدید: ۲۲)

در این هنگام، یزیـد به فرزنـدش، خالـد گفت: پاسـخ وی را بـده! ولی خالـد نتوانست و نـدانست چه پاسـخی دهـد. یزید به او گفت: بگـو: «هیـچ مصـیبتی به شـما نمی رسـد مگر آن که خودتـان به دست خود پدیـد می آوریـد و خداونـد از بقیه اش می گذرد». (شوری: ۳۰)

علی بن الحسـین علیه السـلام گفت: آن چه می گویی دربـاره مـا نـازل نشـده است (شـأن نزول آن چیز دیگری است.) آن چه درباره ما نازل شـده (و شأن نزولش صدق می کند)، این آیه است: «هیچ مصـیبتی در زمین و برای شـما رخ نمی دهد مگر این که پیش از آن، در کتاب خداوند نوشـته شده است. این کار بر خداوند آسان است تا این که شما بر آن چه از دست داده اید، هرگز افسوس نخورید و به آن چه در آینده دست می یابید، خوشحال نشوید.» پس ما کسانی هستیم که هر چه از دست دهیم، افسوس نمی خوریم و هر چه به دست آریم، شادمان نمی شویم.

آن گاه یزیـد، شـعر فضل ابن عباس ابن عتبه را خوانـد و گفت: عموزادگانمان و دوسـتان ما بایـد با ما مدارا کنند و هر آن چه میان ما پنهان شده است، دوباره نگشایند».(۱)

۵ _ امانت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

۵ _ امانت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

امام سـجاد علیه السـلام بار دیگر مهار سـخن را به دست گرفت و کارنامه دشـمن را زشت، سیاه و پر معصیت خواند. امام علیه السلام با آشکار کردن زشتی چهره پلید دشمن، حقانیت و برتری الهی پیشینیان خود را بازگو کرد.

«پس از آن، علی بن الحسـین علیه السـلام (رو به یزید کرد و) گفت: ای پسـر معاویه، هند و صـخر! نبوت و پیشوایی همیشه در اختیـار نیاکـان و پـدران من بوده است پیش از آن که تو زاده شوی. به راستی که در جنگ بـدر، احـد و احزاب، پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در دست جدّم، علی مرتضی بود و پرچم کافران در دست پدر و جد تو قرار داشت. آن گاه این اشـعار را خواند: اگر پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم به شـما بگوید که با ما چه کردید، در پاسخ چه خواهید گفت؟ در حالی که آخرین امت ها بودید، چه کردید؟ پس از رحلت من با خاندان و اهل بیتم چگونه رفتار کردید؟ برخی را اسیر

۱- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۱؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۸۳؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۵۲؛ ارشاد، ص ۲۴۶.

کردید و برخی را به خون آغشتید.

سپس ادامه داد: وای بر تو ای یزیـد! اگر می دانستی چه کـار زشتی انجام داده ای و با پـدر، اهل بیت، برادر و عموهای من چه کرده ای، بی تردیـد به کوه هـا روی می آوردی و بر روی خـاکستر می نشـستی و فریـاد به واویلاـ بلنـد می کردی؛ تو که سر پدرم، حسین، فرزند فاطمه علیهاالسلام و علی علیه السلام را بر دروازه های شهر آویخته ای! ما امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسـلم در میـان شـما هستیم. تو را به خواری و پشـیمانی در فردای قیـامت بشارت می دهم. پشیمانی فردا زمانی است که مردم در عرصه محشر گرد آیند».(۱)

۶ _ امیر در بند اسیران

۶ _ امیر در بند اسیران

هر چه زمان می گـذشت، حوادث به سود خاندان حسین علیه السـلام پیش می رفت و علی بن الحسـین علیه السـلام در گفت وگوهایی که با یزیـد داشت، او را بیش تر زمین گیر می کرد. یزیـد که در آغاز می پنـداشت از اسـیران در بنـد، کاری ساخته نیست، به زودی به اشتباه خود پی برد. از این رو، گناه را به گردن پسر مرجانه می انداخت. البته وی هرگز نمی توانست کینه و نفرت خود را نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پنهان کند.(۲)

۷ _ تصمیم شوم

۷ _ تصمیم شوم

دشـمن در آغاز تصـمیم داشت نسل امام حسین علیه السلام را کاملاً نابود کند که این تصمیم شوم، به مصلحت الهی هیچ گاه عملی نشد. برای نمونه، مشاوران یزید همگی به کشتن علی بن الحسین علیه السلام رأی داده بودند.

راوی می گویـد: «یزیـد برای کشـتن امام سـجاد علیه السـلام با کسانی که نزد وی حاضـر بودند، مشورت کرد. همگی آنان به کشـتن وی نظر دادنـد و یزید به کشـتن امام سـجاد علیه السـلام اشاره کرد. امام سـجاد علیه السـلام بی درنگ گفت: ای یزید! مشاوران تو برخلاف مشاوران فرعون، نظر داده اند؛ زیرا هنگامی که فرعون درباره موسـی علیه السـلام و هارون علیه السلام از آنان نظر خواهی کرد، آنان به فرعون گفتنـد: این فرمان را به تأخیر انـداز و مدارا کن. هرگز جز سـتم کاران، فرزندان پیامبر و نوه های آن را نتوانسته اند

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵.

۲- مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۵۹؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۵۰.

بکشند. یزید سر افکنده و شکست خورده از این کار دست کشید».(۱)

برخی گفته اند: «امام زین العابدین علیه السلام فرمود: اگر بخواهی مرا بکشی، چه کسی دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را به خانه هایشان باز می گرداند، در حالی که برای آنان، محرمی جز من وجود ندارد؟ یزید گفت: تو آنان را به خانه هایشان خواهی بُرد».(۲)

۱- اثبات الوصیه، ص ۱۷۱؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۵۱.

۲- ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۳۵.

فصل چهارم: شخصیت یزید

اشاره

فصل چهارم: شخصیت یزید

بر پایه منابع تاریخی، یزید بن معاویه چندین بار با چوب خیزران بر لب و دندان ابی عبداللّه الحسین علیه السلام اشاره کرد. یکی برای نخستین بار که سر امام حسین علیه السلام، را نزد وی آوردند. یزید بار دگر پس از گفت وگو با علی بن الحسین علیه السلام، این کار را تکرار کرد. پرسش اساسی این است که یزید با چه انگیزه ای به این کردار ناجوان مردانه دست یازید؟ چوب زدن بر سر بریده، چه دستاورد مثبتی برای وی در پی داشت؟!

با نگاهی به منابع تاریخی به ویژه خطبه حضرت زینب علیهاالسلام که پس از این کار زشت یزید، ایراد شده است، عوامل زیر را در پدید آمدن این لکه ننگ می توان دخیل دانست. به طور کلی، از این مسأله به جنبه های گوناگون شخصیت یزید می توان پی برد که اینک آن ها را برمی شماریم.

۱ _ تبار یزید

۱ _ تبار یزید

هند، مادر معاویه و مادر بزرگ یزید بود که در جنگ احد، جگر حمزه سید الشهدا علیه السلام، عموی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را درید و آن را به دندان گرفت. این کار ناپسند و نفرت آور بر ساختار شخصیتی یزید بن معاویه، تأثیر اساسی و ژرف برجای گذاشت. زینب علیهاالسلام در برابر یزید همین مسأله را چنین بازگو می کند: «چگونه باید امید خیر و نیکی از فرزند کسی داشت که می خواست جگر پاکان را بخورد و گوشت او از خون شهیدان ما روییده است؟»(۱)

۲ _ کینه توزی

۲ _ کینه توزی

نفرت اجداد، پدران و خاندان یزید نسبت به بنی هاشم به ویژه علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندانش بر همگان آشکار بود. یزید نیز برخلاف ظاهرسازی ها و فریب کاری هایش هرگز نتوانست این عقده و نفرت همیشگی را پنهان دارد. از این رو، در آغاز همان مجلس، با خواندن

۱- لهوف، ص ۲۰۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۲؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۶۲.

اشعار و چوب زدن بر سر بریده امام حسین علیه السلام، این عقده را آشکار کرد.

زینب علیهاالسلام در بخشی از خطبه بی بدیلش، به این انگیزه پلید یزید اشاره می کند و می گوید: «چگونه می توان انتظار داشت کسی که همواره با بغض و کینه و نفرت و دشمنی نسبت به خاندان ما نگریسته و زیسته است، از موضع خود کوتاه بیاید؟»(۱)

۳ _ عوامل سیاسی

۳ _ عوامل سیاسی

یزید تنها به بقا و تحکیم حکومت خود می اندیشید. به همین دلیل، به ظاهرسازی هایی مانند تمجید از اسلام، پشیمانی از کردار ناشایست و مسؤول دانستن دیگران، روی آورد. البته از آن جا که جاه پرستی و مقام دوستی بر اندیشه وی حاکم بود، هرگز حاضر نبود حکومت و ریاستش به دست کس دیگری بیافتد.

۴ _ ندبه های دلتنگی

۴ _ ندبه های دلتنگی

راوی می گوید: «وقتی سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید آوردند، بانوان ابی عبداللّه پشت آن سر قرار گرفتند تا چشم شان به سر بریده حسین علیه السلام نیافتد. هنگامی که چشم زینب علیهاالسلام به آن سر بریده افتاد، و با صدایی غم انگیز که دل ها را می لرزانید، فریاد زد: «ای حسین من، ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دوستت داشت، ای فرزند مکه و منی! ای فرزند فاطمه زهرا علیهاالسلام؛ برترین بانوی زنان جهان! ای فرزند دختر برگزیده خداوند!»

راوی می گوید: «کس آوای دردناک او را شنید، اشک ریخت».(۲)

۵ _ باور شرک آمیز

۵ _ باور شرک آمیز

از یزید بن ابی زیاد نقل شده است: «هنگامی که سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید بن معاویه آوردند، وی با چوب خیزران به لب ها و دندان های امام حسین علیه السلام می زد و اشعار ابن الزُبعری را می خواند:

ای کاش بزرگانم که در جنگ بدر کشته شدند، می بودند و می دیدند که طایفه خزرج چگونه از دست ما در فغان افتاده اند؟ آنان هلهله کنان، فریاد شادی سر می دادند و می گفتند: ای یزید! دستت درد نکند؛

۱- لهوف، ص ۲۰۲؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۶۲؛ ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۴۴.

۲- لهوف، ص ۲۰۱؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۲؛ ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۴۵.

بنی هـاشم بـا حکومت داری، بـازی کردنـد در حـالی که نه خبری برای آن ها مژده داده بود و نه وحی فرود آمـده بود. من از طایفه خُنـدف نباشم اگر از خانـدان بنی احمـد انتقام نگیرم. بی تردیـد، ما نصف بزرگان بنی هاشم را کشتیم. از آغاز، به بـدر برگشتیم و مساوی شدیم. از علی، انتقام خون خود را گرفتیم و سوار دلاور و شیر بیشه او را کشتیم».(۱)

۶ ـ بی تابی پاره آیینه

۶ ـ بی تابی پاره آیینه

اهـل بیـت امـام حسـین علیـه السـلام در برابر این کـار غیرانسـانی یزیـد، واکنش جـدی نشـان دادنـد. مهم ترین واکنش، خطبه معروف، رسا و بلند زینب علیهاالسـلام بود. اینک ما سـخن سـکینه، دختر امام حسین علیه السلام را می آوریم. سپس خطبه بی نظیر زینب علیهاالسلام را به صورت کامل یادآور می شویم.

«سکینه فرمود: به خدا سوگند! سنگ دل تر از یزید ندیدم و هیچ بی دین و مشرکی را بدتر و جفاکارتر از وی ندیدم. هنگامی که سر پدرم را نزد وی نهادند، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اشک می ریختند، ولی هیچ تأثیری در او پدید نیامد. برعکس، وی با چوب خیزران بر لب و دندان حسین علیه السلام می زد و شعر می خواند».(۲)

«هنگامی که فاطمه و سـکینه، دختران امام حسـین علیه السلام دیدند یزید با چوب بر لب و دندان امام حسـین علیه السـلام می زند، صدا به گریه بلند کردند. از گریه آنان، زنان یزید و دختران معاویه نیز گریسـتند. آن گاه این دو خواهر سوخته دل در اثر شدّت اندوه و درد، به عقیله بنی هاشم، زینب علیهاالسـلام پناه آوردند و گفتند: عمه جان! یزید با چوب به دندان های پدر می کوبـد. زینب علیهاالسـلام از جـا برخـاست و گریبانش را پاره کرد. آن گاه به زبان حال چنین گفت: آیا به صورتی چوب می زنی که جز برای پیروی از خداوند، نزد هیچ کس، سر به زمین فرود نیاورده است. ای یزید! دست

۱- تاریخ الاسـلام، ج ۵، ص ۱۹؛ لهوف، صـص ۱۹۸ و ۲۰۰؛ بـدایه و نهایه، ج ۸، ص ۲۰۹؛ ناسـخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۳۶؛ الامام الحسین واصحابه، ص ۴۱؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۱۹؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲- ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۳۷؛ قمقام زخار، ص ۵۶۶.

خشک باد».(۱)

۱- معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۵۶.

فصل پنجم: پیام سبز

اشاره

فصل پنجم: پیام سبز

پس از چوب زدن یزید بر بوسه گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم، دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام که در راستای وظایف دینی، انقلابی و تاریخی خویش قدم برمی داشت، با دیدن این صحنه غم انگیز و پراندوه، در برابر یزید ایستاد و خطابه تاریخی بی نظیرش را ایراد کرد.

۱ ـ سرآغاز پیام؛ ستایش حق

۱ ـ سرآغاز پیام؛ ستایش حق

زینب علیهاالسلام در فراز نخست خطبه، به ستایش خداوند می پردازد و نه تنها از حادثه غم انگیز عاشورا نزد حق، شکایت نمی کند، بلکه با دلبردگی و عاشق پیشگی ویژه ای، چنین به حمد خداوند زبان می گشاید: «سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است. درود بر فرستاده خداوند و تمام خاندانش، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم . خداوند پاک و منزه راست گفته است: پایان کار کسانی که گناه کردند، بسی بدتر بود؛ زیرا نشانه های عینی خداوند را انکار کردند و به ریشخند گرفتند (روم:۱۰)».

۲ ـ افزایش گناه؛ رمز فرصت

۲ ـ افزایش گناه؛ رمز فرصت

زینب علیهاالسلام از قدرت ظاهری یزید به عنوان اسباب نابودی وی یاد می کند و این دوره زمانی را پایان کار حکومت او می داند. زینب علیهاالسلام به سردمدار اموی چنین خطاب می کند: «ای یزید! آیا گمان می کنی که پهنه زمین و فضای آسمان را بر ما تنگ کرده ای و ما را مانند اسیران بیگانه شهر به شهر و دیار به دیار می گردانی؟ آیا می پنداری ما نزد خداوند، خوار و بی مقداریم و تو صاحب ارزش و کرامتی؟! بی تردید، گمان می بری که نزد خداوند، پیروزی مهمی، به دست آورده ای و با نگاه پر نخوت به پیرامون خود می نگری؟! آری، شاید این دنیایت را آباد کرده ای و مقام ما خاندان را به دست گرفته ای. از این رو، شادمانی؟! اگر چنین اندیشه پلیدی در ذهن تو ترسیم شده است، لحظه ای درنگ کن و به فرجام خویش بیاندیش و آهسته حرکت کن. مگر کلام خدای تعالی را فراموش کرده ای که فرمود: «آنان که به راه بی دینی بازگشته اند، گمان نکنند که آن چه پیش آمده است و مهلت بیش تر به ایشان دادیم، به سود و صلاح شان است؟! چنین مهلتی نه تنها به خیر و سعادتشان نیست، بلکه برای آن است که بر گناهان خویش بیافزایند. برای آنان، ذلت همیشگی در پیش است. (آل عمران:

۱۷۸)».

۳ _ برخورد دوگانه

۳ _ برخورد دوگانه

پرده برداری دختر علی علیه السلام از دوگانگی برخورد یزید با زنان اهل بیت و زنان حرم خود، سیاست او را به عنوان حاکم اسلامی زیر سؤال برد؛ زیرا یزید با این کار، رو در روی آموزه های اسلامی ایستاده بود.

زینب علیهاالسلام فرمود: آیا این کار از عدالت اسلامی است که زنان و کنیزان خود را پشت پرده جای دهی، ولی دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را میان نامحرمان با صورت های باز و در اسارت نگاه داری؟! تو زنان و کنیزانت را در پوشش نگاه می داری، ولی خاندان رسول گرامی را با دشمنانشان در شهرها و آبادی ها می گردانی تا باده نشینان، نزدیکان، بیگانگان، پست صفتان و شرافت مندان آنان را تماشا کنند، در حالی که مردی از خودشان همراه آنان نیست و سرپرست و پشتیبانی ندارند».(۱)

۴ _ بی خبر از فرجام حتمی

۴ _ بی خبر از فرجام حتمی

زینب علیهاالسلام نابودی حتمی یزید را به وی یادآوری می کند و نادانی اش را نسبت به حقایق عینی چنین بیان می دارد: «بی آن که خود را گناه کار بدانی و جنایات خویش را بزرگ بشماری، می گویی: «کاش پدرانم هلهله کنان با صدای بلند شادی می کردند و می گفتند ای یزید! دستت شُست مباد» و با چوب بر دندان های ابی عبداللّه می زنی؛ کسی که سید جوانان بهشتی است. چگونه یاوه سرایی نکنی با آن که زخم های کهنه را باز شکافتی و دستان خود را به خون خاندان محمد صلی الله علیه و آله وسلم آلودی؟ ستاره روی زمین از خاندان عبدالمطلب را خاموش ساختی و اکنون بزرگانت را ندا می دهی و گمان می بری که با آنان سخن می گویی؟! به زودی تو نیز به آنان می پیوندی و در آن سرای ابدی، آرزو می کنی که ای کاش دستت بریده بود و زبانت لال تا هرگز چنین کارهای زشتی انجام نمی دادی و آن چه گفته بودی، نمی گفتی و هر آن چه کردی، نمی کردی».

۵ _ درخواست از حق

۵ _ درخواست از حق

۱- امام حسین علیه السلام و ایران، ص ۵۱۷.

سپس زینب علیهاالسلام اتکای خود را نسبت به خداوند بازگو می کند: «خداوندا! حق ما را از دشمنان بستان. از آنان که بر ما ستم کردند، انتقام کش و آتش خشم خود را بر آنانی فرو ریز که خون ما (خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) و پشتیبانان ما را ریختند».

۶ ـ خبر دادن از فروپاشی حکومت یزید

۶ ـ خبر دادن از فروپاشی حکومت یزید

دختر فاطمه علیهاالسلام، کشتن حسین علیه السلام را تنها عامل فروپاشی حکومت یزید می داند. آن گاه از فرجام تغییرناپذیر و تأسف بار وی خبر می دهد. یادآوری روز قیامت و پیوند زدن میان سخنان خود و آیات قرآن از آموزه های این بخش از خطبه است: «به خدا سوگند! با این کار زشت، پوست خود را شکافتی و گوشت خود را بریدی! به همین زودی، پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کشانده می شوی، در حالی که کوله باری از خون فرزندان او و هتک حرمت خاندانش و پاره های تن او را به گردن آویخته ای. خداوند در آن روز، پراکنده ها را جمع می کند، حقیقت واحدی را نمایان می سازد و حق هر صاحب حقی را به خودش می رساند: «هرگز گمان مبرید آنان که در راه خدا کشته شدند، مردگانند، بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند (آل عمران: ۱۶۶)».

۷ ـ رویارویی با خدا!

۷ ـ رویارویی با خدا!

زینب علیهاالسلام در ادامه خطبه، یزید و نیاکانش را در یک سو و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و جبریل را در سوی دیگر قرار می دهد و می گوید: «بهترین داور، خداوند و پیامبرش محمد است ـ که درود خداوند بر او و خاندانش باد ـ و جبریل امین، پشتیبان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم (برای روز قیامت) است. به زودی آنان که تو را حمایت کردند و بر این جایگاه نشاندند، در خواهند یافت که، بد جایگاهی برای ایشان تدارک دیده شده است. آنان که تو را بر مسلمانان پیشوا قرار دادند، از این انتخاب پشیمان خواهند شد. آن گاه می دانید که کدام یک از شما از دیگری بدتر بوده و در جایگاه پست تر قرار گرفته اید».

۸ ـ تحقیر قدرت پوشالی یزید

۸ ـ تحقیر قدرت پوشالی یزید

زینب علیهاالسلام، بانوی اسیر و تنهایی است که میان انبوه دشمن، نماد قدرت امویان را چنان تحقیر می کند که نظیر آن هرگز در تاریخ دیده نشده است. زنی که هیچ چیز ندارد، یکّه و تنها در برابر شخص اول حکومت که همه چیز دارد، می ایستد و شجاعانه سخن می گوید. آری، بزرگ

منشی و کرامت انسانی تنها بر قامت زینب، دختر علی علیه السلام می زیبد و چنین کلماتی برازنده شخصیتی جز او نیست: «ای زاده معاویه! اگر چه مصیبت ها و فشار روزگار، مرا در شرایطی قرار داد که با تو سخن بگویم، ولی تو را کوچک تر از آن جایگاه ظاهری می بینم و سرزنشت می کنم. چگونه توبیخ نکنم که چشمانم را در فراق دوستان گریان کردی و دل های ما را در عزای آنان آتش زدی؟»

۹ _ مردان خدا؛ کشته حزب شیطان

۹ _ مردان خدا؛ کشته حزب شیطان

یادآوری رویارویی همیشگی دو جریان حق و باطل در طول تاریخ، از بینش ناب، خردمندانه و زیبای زینب علیهاالسلام حکایت می کند: «آن چه شگفت انگیز است این که مردان خدا به دست حزب شیطان کشته می شوند! دستان شما با خون خاندان ما آغشته و دهانتان از گوشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پر است. به راستی، جای شرم نیست که بدن های پاک دوستان، روی زمین بماند و گرگ های بیابان آنان را بدرند، ولی تو مست قدرت بر اریکه حاکمیت، تکیه بزنی و بر خویش ببالی!؟»

۱۰ _ تاوان نقد

۱۰ _ تاوان نقد

زینب علیهاالسلام، خداوند را تکیه گاه اصلی همه حوادث می داند و می فرماید: «اگر چه کشتار و اسارت ما را غنیمت شمرده ای، ولی طولی نمی کشد که تاوان آن را پس می دهی. البته روزی که هیچ اندوخته نیکی نداشته باشی «مگر آن چه از کردار ناشایست، پیش فرستادی و خداوند هرگز به بندگانش ستم نمی کند.» ما از بیدادگری های تو به خداوند شکایت می کنیم و همواره او تکیه گاه ماست».

۱۱ _ ناتوانی دشمن

۱۱ _ ناتوانی دشمن

زینب علیهاالسلام در ادامه می فرماید: «پس هر چه فریب کاری که می توانی، انجام بده و کوشش خود را تا بی نهایت به کار گیر، ولی (بدان) هر چه مکر و نیرنگ به کارگیری، توان آن را نداری که یاد نیک ما را از اندیشه مردم آزاده دنیا بزدایی. تو هرگز توان نابودی خورشید وحی را نداری تا از این راه به آرزوهایت برسی که دیرینه و پوسیده است. کوشش تو هرگز ننگ و لکه سیاه کارهای ناپسندت را نمی تواند از بین ببرد. هرگز! هرگز!»

۱۲ _ رو به پراکندگی

۱۲ _ رو به پراکندگی

زینب علیهاالسلام پس از اشاره به ناتوانی ذاتی یزید به عنوان نماد حاکمیت بنی امیه می افزاید: «آیا نمی دانی که رأی و خرد تو بسیار ناتوان است و دوران عیاشی ات به سر آمده است. تو از میان رفتنی هستی و جمع تو رو به پراکندگی است. روزی فرا می رسد که منادی (الهی) ندای می دهد: نفرین بر ستم کاران و بیدادگران باد».

۱۳ _ یاد خدا؛ حسن ختام خطبه

۱۳ _ یاد خدا؛ حسن ختام خطبه

زینب علیهاالسلام پایان خطبه اش را نیز با سپاس و ثنای الهی به پایان می برد. وی که فعالیت تبلیغی اش را با نام خدا آغاز کرده و پیام خون شهدای نینوا و انقلاب حسین علیه السلام را به همگان رسانده بود، برای این پیروزی بزرگ، خدا را سپاس می گوید. سپاسی عاشقانه با قلبی لبریز از یاد خدا و اندوهی بی پایان از نبود تکیه گاه یاران خویش که هرگز تاریخ مانند آن را به چشم ندیده است: «سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است. آن که آغاز کار ما را با سعادت و آمرزش قرین ساخت و فرجام کار ما را با شهادت در راه خودش، پایان داد».

۱۴ _ فیض جاری

۱۴ _ فیض جاری

زینب علیهاالسلام در پایان سخنان روح افزا و دل انگیز خویش، از خداوند می خواهد فیض خویش را بر اهل بیت و شهیدان مستدام دارد: « خدایا! پاداش خود را بر شهیدان ما، کامل و یک جا فرو ریزد و بر پاداش آنان (هر لحظه) بیافزا و نیکویی را برای آنان مقدّر گردان؛ زیرا خداوند همواره مهربان ترین مهربانان است. ما بر او تکیه می کنیم و او نیز بهترین پشتیبان ما است».(۱)

۱- احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۶۴؛ لهوف، ص ۲۰۷.

فصل ششم: درخشش نگین وحی

اشاره

فصل ششم: درخشش نگین وحی

پس از خطبه زینب علیهاالسلام و متزلزل شدن پایه های حکومت اموی، یزید به تکاپو افتاد تا دوباره افکار عمومی را به سوی خود جلب کند. به همین دلیل، مجلس دیگری در مسجد برگزار کرد و همگان را به آن جا فرا خواند. در این هنگام، مروان بن حکم به مسجد آمد و از حادثه کربلا پرسید. برای او شرح دادند، ولی او چیزی نگفت و رفت. پس از او (برادرش) یحیی بن حکم وارد مسجد شد. او نیز از جریان کربلا جویا شد. وقتی ماجرا را برای او نقل کردند، از جای برخاست و گفت: «به خدا سوگند! در روز قیامت از دیدار محمد صلی الله علیه و آله وسلم و شفاعت (پا در میانی) او، محروم خواهید ماند. من از این پس با شما یکدل نیستم و در هیچ امری شما را همراهی نخواهم کرد».(۱)

۱ _ درخواست قانونی

۱ _ درخواست قانونی

در این حال، امام سجاد علیه السلام از یزید خواست به او اجازه سخنرانی دهد. یزید که پس از خطبه بی نظیر زینب علیهاالسلام بسیار هراسان و نگران بود، بنا بر مصالحی و در ظاهر، این پیشنهاد را پذیرفت. وقتی روز جمعه فرا رسید، یزید به یکی از خطیبان خویش دستور داد بالای منبر رود و هر چه بدگویی به زبانش آید، نسبت به علی علیه السلام و حسین علیه السلام روا دارد و از عمر و ابی بکر سپاس گزاری کند. خطیب یزید بالای منبر رفت و چنین کرد. در این هنگام، علی بن الحسین علیه السلام رو به یزید کرد و گفت: به من اذن بده بروم خطبه بخوانم و به وعده ات وفا کن. یزید از وعده ای که داده بود، پشیمان شد و به امام اجازه نداد صحبت کند. خطیب یزید بر فراز منبر، مردم را از کشته شدن حسین بن علی علیه السلام و هر آن چه انجام شده بود، آگاه کرد. او پس از حمد خداوند و بیان حادثه کربلا، در ستایش معاویه و یزید، سخن سر داد.(۲)

۱- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۶؛ قصه کربلا، ص ۴۸۸.

۲- نفس المهموم، ص ۵۷۶؛ الفتوح، ج ۵ _ ۶، ص ۱۵۴؛ کامل بهایی، ص ۲۹۹؛ قصّه کربلا، ص ۵۰۶؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۵۲؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۶۹.

۲ _ فضاسازی برای پیام رسانی

۲ _ فضاسازی برای پیام رسانی

امام سجاد علیه السلام با زمان و مکان شناسی ویژه خود، مهار اندیشه ها و فضای تبلیغی را به دست گرفت و گفت: «وای بر تو ای خطیب! پسند و رضایت بندگان را بر رضایت آفریدگار ترجیح می دهی؟ اگر خوب بنگری، جایگاهت در آتش است. آن گاه علی بن الحسین علیه السلام فرمود: ای یزید! اجازه می دهی بر فراز این چوب ها بالا روم و سخنی بگویم که در آن، رضایت خداوند و اهل مجلس باشد؟»

راوی می گوید: «یزید از این کار خودداری کرد و اجازه نداد. مردم گفتند: ای امیرالمؤمنین! به وی اجازه دهید بالای منبر رود تا از او سخنی بشنویم. یزید گفت: اگر او بالای منبر رود، جز با رسوایی من و خاندان ابی سفیان پایین نمی آید. معاویه بن یزید به پدرش گفت: سخنرانی این مرد چه تأثیری دارد؟ بگذارید هر چه می خواهد بگوید. یزید گفت: شما ظرفیت ها و توانایی این خاندان را نمی شناسید. بی تردید، آنان از قومی هستند که خداوند، دانش، گویایی و رسایی را در وجودشان به ودیعه نهاده است. می ترسم از سخنرانی او، آشوبی برپا شود که دامنه آن، ما را نیز بگیرد. اطرافیان یزید گفتند: این نوجوان چه می تواند بکند؟ یزید گفت: او از خاندانی است که در کودکی، با دانش، گام برداشته اند. سرانجام یزید موافقت کرد که علی بن الحسین علیه السلام بالای منبر رود و خطبه بخواند».(۱)

۳ _ آغاز پیام با حمد خدا

۳ _ آغاز پیام با حمد خدا

امام سجاد علیه السلام با درود و سپاس بر خدای بزرگ، خود را به مردم و جمعیت حاضر در مسجد معرفی کرد. بیان عارفانه امام از توحید، بر فراز منبری که سال های طولانی از بالای آن، به اهل بیت نفرین فرستاده می شد، برای همگان بسیار قابل توجه بود. امام چنین فرمود: «سپاس خدای را که آغاز و پایانی ندارد. جاودانی که پس از نابودی خلق نیز ماندگار است. کسی که شب و روز را اندازه گیری می کند و میان آن ها سهم هر یک را به تناسب می پردازد. پس خدای یگانه، تنها پادشاه شناخته شده همگان است».(۲)

۱- الفتوح، ج ۵ _ ۶، ص ۱۵۴؛ نفس المهموم، ص ۵۷۶؛ قصه کربلا، ص ۵۰۷؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۵۳؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۱۱.

۲- مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۶۹؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۵۳.

۴ _ ویژگی های ممتاز

۴ _ ویژگی های ممتاز

«ای مردم! خداوند شش چیز به ما داده (که دیگران از آن بهره ندارند) و با هفت چیز دیگر، ما را بر همگان برتری است. خداوند دانش، بردباری، جوان مردی، زبان آوری، دلیری و دوستی در دل مؤمنان را به ما داده است. برتری ما نسبت به شما این است که پیامبر برگزیده و راست گوترین فرد؛ یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام از ما است. (جعفر) طیار از ماست. (حمزه) شیر خدا و پیامبر از خاندان ما است. دو فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم (حسن و حسین) نیز از ما هستند».

۵ _ نجابت خانوادگی

۵ _ نجابت خانوادگی

پس از آن، امام سجاد علیه السلام به فعالیت های ارزنده، اساسی و مورد نیاز جامعه آن روز اشاره می کند و به ترسیم کردار پر معنویت و الهی آنان می پردازد: «هر کس مرا (با این ویژگی ها و برتری ها) شناخت که می شناسد و آن که مرا نشناخت، با معرفی خاندان و پدران، خودم را به وی می شناسانم. ای مردم! من فرزند مکه و منایم. من فرزند زمزم و صفایم. من فرزند کسی هستم که حجرالاسود را با ردایش برداشت و در جایگاهش نهاد. من فرزند بهترین جنگاورانی هستم که عدل و دین را به اصلش باز گرداندند. من فرزند بهترین کسی هستم که پیاده راه می رفت و مردم گرد او را می گرفتند. من فرزند بهترین طواف کنندگان و سعی کنندگانم. من فرزند بهترین حج کنندگان و لبیک گویان هستم. من فرزند بهترین کسی هستم که بر بُراق سوار شد و به آسمان ها بالا رفت. من فرزند کسی هستم که از مسجد الحرام به بیت المقدس رفت. من فرزند کسی هستم که جبرئیل، او را تا نزدیک سدره المنتهی بُرد. من فرزند کسی هستم که به قرب خداوند، بار یافت، به گونه ای که از تیر به کمان نزدیک تر بود. من فرزند کسی هستم که فرشتگان آسمان با وی نماز گزاردند. من فرزند کسی هستم که خداوند بزرگ، وحی را به صورت همیشگی و یک جا بر او فرو فرستاد. من فرزند محمد

صلی الله علیه و آله وسلم، برگزیده خداوندم. من فرزند علی مرتضی هستم که بینی گرد کشان را بر خاک مالید تا گفتند: خدایی جز خدای یکتا نیست».

۶ _ هواداران دین

۶ _ هواداران دین

آن گاه امام سجاد علیه السلام، ویژگی های جدش علی علیه السلام را بازگو می کند؛ ویژگی هایی که جز پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، کس دیگری از آن بهره ندارد: «من فرزند آنم که پیشاپیش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با دو شمشیر و دو نیزه می رزمید. دو بار هجرت کرد و دو بار پیمان بست. در بدر و حُنین جنگید و به اندازه یک چشم بر هم زدن، به خداوند کفر نورزید. من فرزند نیکوکارترین مؤمنان و میراث دار پیامبران، از بین برنده مشرکان، امیر مسلمانان، چراغ مجاهدان، زینت پرستش کنندگان، افتخار گریه کنندگان، بردبار بردباران و برترین نماز گزاران از خاندان یاسینم که فرستاده خداوند دو جهان است. من فرزند کسی هستم که جبرئیل، او را تأیید کرد و میکاییل، وی را یاری داد».

۷ _ نابود کننده مشرکان

۷ _ نابود کننده مشرکان

سپس به ویژگی های دوران پیشوایی علی علیه السلام در جامعه مسلمانان می پردازد که از کیان مسلمانان پاسداری کرد و تا پای جان در برابر دشمنان اسلام ایستاد: «من فرزند پشتیبان کیان مسلمانان و نابود کننده مارقین، ناکثین و قاسطینم. او که امیر جهاد کنندگان در برابر دشمنان دین بود، فاخرترین کسی است که تمام قریش پیرامون او می چرخیدند. او نخستین کسی بود که دعوت خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را از میان ایمان آورندگان پذیرفت. او نخستین کسی بود بر دیگران سبقت گرفت و کمر متجاوزان را شکست و مشرکان را نابود ساخت. او تیری از تیرهای خداوند بر منافقان، زبان حکمت پرستش کنندگان، یاری کننده دین خداوند، ولیّ امر خداوند و رازدار دانش خداوندی است».

۸ _ کانون ارزش ها

۸ _ کانون ارزش ها

امام سجاد علیه السلام هم چنان از دریای خروشان قابلیت های معنوی جدش سخن می راند؛ دریایی که ژرفنا و گستره آن با هیچ ملاک و معیاری قابل اندازه گیری نیست: «او جوان مرد، بخشنده،

نیک چهره، جامع نیکی ها، باهوش، گسترده، پسندیده، دلیر و پیشرو، بزرگ همت، پر تحمل، روزه دار، پاک شده و فرمانروا بود».

تعبیر امام سجاد علیه السلام از فعالیت های رزمی، اجتماعی، نظامی و سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، همه را شگفت زده ساخت: «او ریشه دشمنان را برید و گروه ها را پراکنده ساخت. او قلب استوار و نفس کنترل شده ای داشت و از فرمان راسخ و قوت قلب والایی برخوردار بود. شیر تند و تیزی که نیزه ها را در جنگ به هم می آمیخت و آنان را نظیر آسیا ریز ریز می کرد و بسان باد به این سو و آن سو می بُرد».

وی پس از یادآوری ویژگی های اجتماعی، مدیریتی و تشکیلاتی حضرت علی علیه السلام، به پایگاه اجتماعی علی بن ابی طالب علیه السلام می پردازد: «او شیر حجاز و بزرگ عراق بود. او مردی مکی و مدنی، آزاده، پیکارگر و جنگ جوی بدر و احد بود. او سیدعرب، شیر صحنه نبرد و میراث دار دو بهشت و پدر حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است. تمام این ویژگی ها برای جدم، علی بن ابی طالب علیه السلام است».

۹ _ نسب برتر

۹ _ نسب برتر

آن گاه امام سجاد علیه السلام با یادآوری حادثه خونین کربلا، به معرفی شخصیت بی نظیر مادر و پدر و نیاکان خویش می پردازد. وی با ترسیم شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام، تأثیر شگرف و اساسی آن را در جهان مادی و فرامادی بررسی می کند. نکته ظریفِ در این سخنان آن است که جنیان، پرندگان و آهوان در بیابان به عزای حسین علیه السلام سرگرمند، ولی امت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به شادمانی و انتقام جویی می پردازند: «من فرزند فاطمه زهرا؛ برترین بانوی جهانم. من فرزند حسین علیه السلام، کشته کربلایم. من فرزند محمد صلی الله علیه و آله وسلم، برگزیده خدایم. من فرزند خدیجه کبرا و فرزند سدره المنتهی هستم. من فرزند درخت طوبایم. من فرزند آغشته به خونم. من فرزند کسی هستم که جنیان در عزای وی گریستند و پرندگان هوا برای او نوحه سرایی کردند».

۱۰ _ خلع سلاح دشمن

۱۰ _ خلع سلاح دشمن

امام سجاد علیه السلام در رویارویی با دشمن، بیش ترین بهره برداری سیاسی و تبلیغی را انجام داد

و اصالت خانوادگی اش را برای همگان آشکار کرد. آن حضرت با یادآوری خدمات و نقش اساسی نیاکان خود در گسترش اسلام، اندیشه مردمی را که سال ها با تبلیغات یزید مسموم شده بود، دگرگون ساخت. «در پی سخنان امام سجاد علیه السلام، مردم صدا به گریه و نوحه بلند کردند. یزید که می ترسید شورشی برپا شود، دستور داد اذان بگویند. هنگامی که مؤذن گفت: «اللّه اکبر»، علی بن الحسین علیه السلام گفت: هیچ چیزی از خداوند بزرگ تر نیست. هنگامی که مؤذن گفت: «گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست»، علی بن الحسین علیه السلام گفت: مو، پوست و گوشت و خونم به این مطلب گواهی می دهند. هنگامی که مؤذن گفت: «گواهی می دهم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، فرستاده خداوند است»، علی بن الحسین علیه السلام از فراز منبر رو به یزید کرد و گفت: این محمد صلی الله علیه و آله وسلم جد من است یا جد تو؟ اگر گمان کنی که او جد توست، دروغ گفته ای و کفر ورزیده ای. اگر هم می دانی که او جدّ من است، چگونه خاندانش را به قتل رساندی، مال آنان را تاراج کردی و اهل بیتش را اسیر ساختی؟! امام این سخنان را گفت و با دست، گریبان خود را پاره کرد. سپس گریست و گفت: به خدا سوگند! اگر در جهان کسی باشد که جدش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است، تنها منم. پس چرا این مردم، پدرم را کشتند و ما را مانند رومیان اسیر کردند؟»

۱۲ _ هنرنمایی در اظهار حق

۱۲ _ هنرنمایی در اظهار حق

یزید برای سرپوش گذاشتن بر این شکست سنگین، به نماز ایستاد، ولی امام سجاد علیه السلام با تدبیر دیگری، ظاهرسازی او را خنثی کرد و فرمود: «ای یزید! این جنایت را مرتکب شدی و باز هم می گویی: محمد صلی الله علیه و آله وسلم، فرستاده خداوند است و رو به قبله می ایستی؟! وای بر تو! بدان که در روز واپسین، جد و پدر من، دشمن تو هستند».

با آگاهی بخشی امام سجاد علیه السلام، آشوب در جمعیت افتاد. برخی به پاخاستند و با یزید نماز گزاردند و گروهی دیگر پراکنده شدند و پشت سر یزید نماز نخواندند.(۱)

۱۳ _ دانشمندی که هدایت شد

۱۳ _ دانشمندی که هدایت شد

«یکی از عالمان یهودی که در مجلس حاضر بود، پس از خطبه امام سجاد علیه السلام از یزید پرسید:

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۹؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۱۱؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۶۹؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۵۴.

این نوجوان کیست؟ یزید گفت: علی بن الحسین علیه السلام است. آن عالم یهودی پرسید: حسین علیه السلام کیست؟ یزید گفت: فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام است. دانشمند یهودی بار دگر پرسید: مادر او کیست؟ یزید گفت: دختر محمد صلی الله علیه و آله وسلم . آن دانشمند گفت: خدا پاک و منزه است. این فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شماست که او را کشته اید. شما جانشین بدی برای فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده اید.(۱)

به خدا سوگند! اگر پیامبر ما، موسی بن عمران در میان ما، فرزندی به جا می گذاشت، گمان می کردیم باید تا سر حد پرستش، به او احترام بگذاریم. با این حال، پیامبر شما دیروز از دنیا رفت و امروز بر فرزند او شوریدید و او را از دم شمشیر گذراندید! وای بر شما!

یزید خشمناک شد و فرمان داد گردن او را بزنند. آن دانشمند یهودی از جای برخاست و گفت: اگر می خواهی مرا بکشی، باکی ندارم. من در تورات خوانده ام که نفرین شدگان خداوند، فرزند پیامبر را می کشند و جایگاهشان در آتش دوزخ خواهد بود».(۲)

این مسأله یکی دیگر از نمونه های هدایت گری امام سجاد علیه السلام است. بی تردید، آوای دل نشین امام سجاد علیه السلام قلب بسیاری را که ناآگاه بودند، جلا بخشید و در ارکان حکومت، زلزله افکند. بدین گونه، خواب راحت را از چشمان یزید ربود و بذر قیام و ستیز با دشمنان حق را در دل افراد بی آلایش پاشید.

۱- حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۳۹۵؛ ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۷؛ قصه کربلاء ص ۵۱۴؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۷۱.

۲- الخرایج و الجرایح، ج ۲،ص ۵۸۱.

فصل هفتم: هدایت گری در کاخ گمراهی

اشاره

فصل هفتم: هدایت گری در کاخ گمراهی

پس از ایراد خطبه تاریخی عقیله بنی هاشم و امام سجاد علیه السلام، یزید با اطرافیان خویش درباره رفتار با اسیران به مشورت پرداخت. مشاوران وی که همگی از صنف چاپلوسان، بی خردان و کینه ورزان بودند، به کشتن اسیران اهل بیت رأی دادند.

راوی می گوید: «آن گاه که یزید رو به بزرگان شام کرد و گفت: نظر شما درباره این اسیران چیست؟ گفتند: از بَدان جز بد نمی روید. باید آنان را بکشید. در این میان، نعمان بن بشیر(۱) به یزید گفت: به سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مورد اسیران بنگر و تو نیز آن گونه رفتار کن که وی رفتار می کرد».(۲)

۱ ــ شیران در زنجیر

۱ ــ شیران در زنجیر

اهل بیت را از مجلس یزید بیرون بردند و در نزدیکی کاخ وی در خرابه ای، زندانی کردند که از سرما و گرما در امان نبود.

راوی می گوید: «پس از آن، سر امام حسین علیه السلام را از مجلس بیرون بردند و به دستور یزید به مدت سه روز بر در مسجد دمشق یا در کاخ حکومتی آویختند».(۳)

«هنگام بیرون کردن اسیران از مجلس، زنان خاندان معاویه و ابوسفیان، همگی به پیشواز آنان شتافتند.

۱- نعمان بن بشیر، از انصار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است و پدرش، بشیر بن سعد نیز از اصحاب پیامبر به شمار می رود. وی در زمان معاویه، امیر شهر کوفه بود و در سال ۶۵ ه . ق در حمص سوریه کنونی به قتل رسید. قصه کربلا، ص ۵۰۴.

۲- لهوف، ص ۲۰۶؛ قمقام زخار، ص ۵۲۷؛ نفس المهموم، ص ۵۶۰.

۳- امالی صدوق، مجلس ۳۱، ص ۲۳۱؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۷۵؛ بدایه و نهایه، ج ۸، ص ۲۲۲؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۵۸.

صـدای ناله اهل بیت همه جا را پر کرده بود و مردم نیز با آنان هم نوا شدنـد. خاندان یزید، زیورآلات خود را کنار نهادند و با در بر کردن لباس عزا، در کنار اهل بیت به عزاداری بر حسین علیه السلام پرداختند».(۱)

۲ ـ خواب راستین

۲ ـ خواب راستین

هند، همسر یزید که دختر عمرو بن سُهیل بود، می گوید: «شبی در خواب دیدم درهای آسـمان گشوده شد و فرشتگان گروه گروه به زمین فرود آمدند و کنار سر مقدس امام حسـین علیه السلام، حلقه زدند. آنان می گفتند: سلام بر تو ای ابی عبداللّه و سلام بر تو ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم .

در این هنگام، تکه ابری را دیـدم که از آسـمان فرود آمـد و مردان زیادی بر آن سوار بودنـد. در میان آنان، مردی را دیـدم با چهره نورانی که نظیر ماه می درخشـید. وی خود را روی سـر مقدس امام حسـین علیه السلام انداخت و لب و دندان او را بوسه باران کرد. آن گاه گفت: ای فرزنـدم! تو را کشـتند، حق تو را نشـناختند و از خوردن آب باز داشـتند. ای فرزنـدم! من جد تو، رسول خدایم و این، پدرت علی مرتضـی علیه السلام است و این برادرت، حسن. این نیز عمویت، جعفر بن عقیل و این دیگری حمزه (سیدالشهدا) و آن یکی، عباس است. سپس نام یکایک اهل بیت را بُرد.

وحشت زده از خواب پریدم و متوجه سـر مقدس حسـین بن علی علیه السلام شدم. دیدم اطراف آن را هاله ای از نور فرا گرفته است. در همـان حال به سـراغ یزیـد رفتم. دیـدم وی به اتاق تاریکی پناه برده و رو به دیوار می گویـد: «مرا با حسـین چه کار!» هنگامی که در چهره او نگریسـتم، آثار اندوه و ناراحتی را در آن دیدم. چون خواب خود را برای وی تعریف کردم، او سـر به زیر انداخته بود و به حرف های من گوش می داد».(۲)

۳ ـ دگرگونی کاردار روم

۳ ـ دگرگونی کاردار روم

حـادثه شـگفت انگیز دیگر، هـدایت شـدن سـفیر روم در مجلس یزیـد است. «هنگامی که سر حسـین علیه السلام را نزد یزید آوردند، وی مجلس می گساری تشکیل داده بود. چون سر امام را مقابل یزید نهادند، سفیر پادشاه روم که آن جا بود، گفت: ای پادشاه عرب! این سـر کیست؟ یزید گفت: تو با این سر چه کار داری؟ سفیر روم گفت: بی تردید، هنگامی که از مأموریت به کشورم باز گردم، مسؤولان بالاتر از من می پرسـند که در این جا چه حوادثی دیـده ام. من نیز آن چه را دیـده ام، باید برای آنان بازگو کنم. دوست دارم از داستان این

۱- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۳۹؛ قمقام زخار، ص ۵۷۱؛ ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۵۹؛ نفس المهموم، ص ۵۸۹.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۶؛ نفس المهموم، ص ۵۸۹؛ ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۱؛ ذریعه النجاه، ص ۴۴۸.

سر و صاحبش، آنان را باخبر سازم تا در شادمانی تو مشارکت کنند.

یزید گفت: این سر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. سفیر گفت: مادرش کیست؟ یزید گفت: فاطمه علیهاالسلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم . سفیر گفت: وای بر تو و آیینت. بنابراین، دین من بهتر از دین توست. پدرم از نوادگان حضرت داوود است. میان من و او، پدران زیادی فاصله می اندازند، ولی با وجود این، نصرانی ها مرا بزرگ می شمارند و خاک زیر پایم را به عنوان تبرک برمی دارند. تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را می کشی، در حالی که میان او و جدش تنها یک مادر فاصله شده است. این دین که تو داری چگونه دینی است؟

سپس سفیر روم گفت: آیا تو داستان کنیسه حافر را شنیده ای؟! یزید گفت: بگو تا بشنوم. سفیر روم گفت: میان عمان و چین، دریایی است که پیمودن آن یک سال به درازا می انجامد. هیچ آبادانی در آن دریا نیست جز یک شهر که وسط آب قرار دارد. از آن شهر، کافور و یاقوت و سنگ های دیگر به همه جا صادر می کنند و هوای آن عنبرآمیز است. این شهر در دست نصارا است و کنیه های بسیاری در آن وجود دارد که بزرگ ترین آن کنیسه حافر است. در محراب کنیسه، حقه ای از طلا آویزان شده که جای سم الاغ حضرت عیسی را نشان می دهد. مردم، اطراف آن را با پارچه های حریر آذین بسته اند و همه ساله، علمای نصرانی برای زیارت آن مقام به آن شهر می روند. سپس گرد آن طواف می کنند و آن را می بوسند و از خداوند حاجت می طلبند. این، رفتار ما با سم الاغی است که گمان می کنیم الاغ عیسی بوده است. حال شما فرزند پیامبر خود را می کشید و شاد هستید. این کار جای تبریک ندارد و کار و آیین شما پسندیده نیست. یزید گفت: این نصرانی را بکشید تا در مملکت خویش مرا رسوا نکند. نصرانی بی پروا گفت: حال که می خواهی مرا بکشی، بدان دیشب پیامبر را در خواب دیدم که می گفت: ای نصرانی! به سوی من بیا که تو از اهل بهشتی. از سخن وی شگفت زده شدم.

پس از آن، مرد نصرانی، سر حسین علیه السلام را به سینه چسبانید، گریست و بوسید. در این حال شنید که سر امام می گوید: لا حول و لا قوه الا باللّه. سفیر گفت: اشهد ان لا اله الاّ الله. در این هنگام، سربازان یزید، وی را کشتند. پس از آن، اهل مجلس، صدای سر امام را شنیدند که می گفت: لا حول و لا قوه الا باللّه».(۱)

۱- لهوف، ص ۲۱۰؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۷۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۲، صواعق المحرقه، ص ۱۹۹؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۵۸؛ منتخب الطریحی، ج ۲، ص ۳۴۱.

فصل هشتم: اقتدار خورشیدیان

اشاره

فصل هشتم: اقتدار خورشیدیان

زیر فصل ها

۱ ــ بنیان گذاری عزاداری حسین علیه السلام

۱ ــ بنیان گذاری عزاداری حسین علیه السلام

حرث بن کعب از فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام نقل می کند که گفت: «یزید ما را در مکانی جای داد که آفتاب مستقیم بر ما می تابید».

راوی می گوید: «زینب علیهاالسلام در خرابه شام، فردی را نزد یزید فرستاد و گفت: ما را اجازه ده تا عزاداری حسین علیه السلام را برپا داریم. یزید برپایی عزاداری را اجازه داد و گفت: باید اسیران را به دارالحجاره ببرید تا آن جا عزاداری کنند. اسیران اهل بیت در آن مکان، سه روز(۱) یا هفت روز(۲) عزاداری کردند.

روحیه مردم شرکت کننده در این عزاداری ها به گونه ای دگرگون شد که تصمیم گرفتند به خانه یزید هجوم آورند و او را بکشند. هنگامی که مروان بن حکم از این وضعیت آگاهی یافت، نزد یزید آمد و گفت: به صلاح مملکت نیست که اهل بیت در دارالحجاره شام، عزاداری کنند. بی تردید، آنان را باید به زودی به مدینه بفرستی تا کار حکومت به هرج و مرج کشیده

نشود».(۳)

۲ _ رؤیای آیینه خونین

۲ _ رؤیای آیینه خونین

سکینه، دختر امام حسین علیه السلام می گوید: «شبی خواب دیدم که پنج مرکب نورانی به سوی زمین فرود آمدند که روی هر یک شخص بزرگی سوار بود و فرشتگان، پیرامون آنان را گرفته بودند. در این میان، راهنمایی نیز با آنان حرکت می کرد. مرکب ها یکی پس از دیگری پیش آمدند. در این هنگام، راهنمای آنان به سوی من آمد و گفت: ای سکینه! جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به تو سلام می رساند. گفتم: سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باد. آن گاه گفتم: تو کیسی؟ گفت: من یکی از خدمت کاران بهشتم. گفتم: این

۱- امالی صدوق، مجلس ۳۱.

۲- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۳؛ وسیله الدارین، ص ۳۹۳؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۶۵.

۳- کامل بهایی، ص ۳۰۲؛ قمقام زخار، ص ۵۷۹؛ قصه کربلا، ص ۵۲۰؛ نفس المهموم، ص ۵۷۸.

سواران کیستند؟ گفت: اولی، حضرت آدم؛ برگزیده خداوند و دومی، ابراهیم؛ همراه خداوند است. سومی، موسی؛ هم سخن خداونـد و چهارمی، عیسی؛ پرستنده خداونـد است. گفتم: این که دست به محاسن خود می کشـد و گاهی بر می خیزد و راه می رود، کیست؟ گفت: این جد تو، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. گفتم: این ها آهنگ کجا دارند؟ گفت: نزد پدرت، حسین علیه السلام می روند.

با شتاب نزد جدم شتافتم تا او را از آن چه ستمگران پس از او با ما انجام دادند، باخبر کنم. در این هنگام، شترانی را دیدم که روی هر کـدام، بانوان محترمی سوار بودنـد. از خدمت کار آنان پرسیدم: این بانوان کیستند؟ گفت: نخستین آنان، حوا؛ مادر بشر و دومی، آسیه؛ دختر مزاحم است. سومی، مریم؛ دختر عمران و چهارمی، خـدیجه؛ دختر خویلـد است. گفتم: این زن پنجمی کیست که دست خود را روی سرش گذاشته است و گاهی می نشیند و گاهی بر می خیزد؟ گفت: این بانو، جده ات فـاطمه، دختر محمـد صلی الله علیه و آله وسلم و مادر پـدر تو است. گفتم: به خـدا سوگنـد! نزد او می روم و هر آن چه بر ما گذشته است، برایش بازگو می کنم.

نزد او رفتم. در برابرش گریستم و گفتم: ای مـادر، به خـدا سوگنـد! حق ما را انکار کردنـد و جمع ما را پراکنـده ساختنـد. ای مادر! حریم ما را مباح شـمردند و پدرم، حسـین علیه السـلام را کشـتند. فاطمه زهرا علیهاالسـلام گفت: ای سـکینه! دیگر سخن مگو که جگرم را سوختی و بنـد دلم را پاره کردی. این پیراهن (خون آلود) پـدرت، حسـین علیه السـلام است که هرگز از من جـدا نمی شود تا همراه او، خداونـد را دیـدار کنم. چون از خواب بیـدار شدم، خواسـتم آن را کتمان کنم و تنها برای خاندانم بازگویم. پس از آن که خوابم را با خانواده ام در میان گذاشتم، دیدم خواب من میان مردم شایع شده است».(۱)

۳ _ مروارید دل شکسته

۳ _ مروارید دل شکسته

هنگامی که پسران و دختران خردسال از مادران خود می پرسیدند پدران ما کجا رفته اند، بانوان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می گفتند: پدر تو به سفر رفته است و در آینده باز می گردد.

گفته اند: «چون اسیران را به شام آوردند، دختر چهار ساله ای از امام حسـین علیه السـلام میان آنان بود. برخی نام او را فاطمه صغرا علیهاالسـلام و برخی دیگر، رقیه گفته انـد. شبی آن کودک از خواب بیـدار شـد و گفت: پدرم حسـین علیه السـلام کجا است؟ همین ساعت او را در خواب دیـدم که بسیار نگران به نظر می رسیـد. بانوان و کودکان همگی گریسـتند و صدای آنان بلند شد. یزید که در کاخ خود خفته بود، در اثر ناله این کودک

۱- تظلم الزهرا علیهاالسلام، ص ۳۳۱؛ لهوف، ص ۲۱۰؛ ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۸؛ نفس المهموم، ص ۵۸۱؛ ذریعه النجاه، ص ۴۴۶؛ اسرار الشهاده، ج ۳، ص ۶۳۲.

بیدار شد و علت گریه را پرسید. به وی خبر دادند که دختری از امام حسین علیه السلام پدرش را در خواب دیده و اکنون او را می خواهد! یزید گفت: سر پدرش را برای او ببرید.

خدمت کاران کاخ، سر بریده حسین علیه السلام را نزد دختر خردسال بُردند. آن دختر پرسید: این چیست؟ گفتند: سر پدرت، حسین علیه السلام است. دختر چهار ساله حسین علیه السلام ترسید و فریاد کشید. سپس پارچه را از سر پدر برداشت و چون چشمش به سر بریده افتاد، ناله ای از دل برآورد و گفت: ای پدرا! چه کسی تو را به خونت رنگین کرد و چه کسی رگ های تو را برید؟ ای پدرا! چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟ ای پدرا! پس از تو به چه کسی دل بندم؟ چه کسی یتیم تو را بزرگ می کند؟ ای پدرا! همراه این بانوان اسیر کیست؟ کاش من فدایت گردم! ای کاش نابینا بودم و در خاک آرمیده بودم و محاسن به خون رنگین تو را نمی دیدم. آن گاه لب های کوچکش را بر لب های پدر گذارد و پس از گریه شدید، از هوش رفت. اهل بیت پس از مدتی دیدند که وی جان به جانان تسلیم کرده است».(۱)

۴ _ پیام رسانی همیشگی

۴ _ پیام رسانی همیشگی

امام سجاد علیه السلام در مدت حضور کاروان در شام، از هر فرصتی برای تبلیغ فرهنگ اهل بیت بهره می برد و مظلومیت خاندان حسین بن علی علیه السلام و ستم کاری و سخت گیری های دشمن را بیان می کرد.

«روزی امام سجاد علیه السلام در بازار شام می گذشت که منهال بن عمرو را دید. وی رو به علی بن الحسین علیه السلام کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ! شب را چگونه سپری می کنی؟ خداوند شما را تأیید کند. امام سجاد علیه السلام گفت: در این شهر مرد بزرگی مانند شما ندیدم. نمی دانید چگونه روزگار می گذرانیم و روز را به شب می رسانیم؟ پس بدان که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در میان طایفه مان، همانند بنی اسراییل در میان آل فرعون، زندگی را سپری می کنند. آنان فرزندانشان را کشتند و زنان را در زندان افکندند. ای منهال! عرب بر عجم می بالد که: محمد صلی الله علیه و آله وسلم، برگزیده خداوند از ما است. طایفه قریش نیز بر دیگر قبیله ها فخر می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قریشی است! اینک ما فرزندان اوییم که حق ما را به ناحق از ما گرفتند و خون ما را ریختند و از دیارمان آواره کردند. ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم. شگفتا! مصیبتی بود که بر ما گذشت. (منهال می گوید:) در این گفت وگو بودیم که بانویی از پشت سر او آمد و گفت: ای

۱– دمعه الساکبه، ج ۵، ص ۱۴۱؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۸۹۰؛ نفس المهموم، ص ۵۸۴؛ ذریعه النجاه، ص ۴۵۱.

بهترین جانشین خداوند! به کدام سو می روید؟ امام مرا ترک کرد و با شتاب به سوی آن بانو رفت. چون از نام آن زن پرسیدم، گفتند: او، عمه اش زینب علیهاالسلام است». (۱)

۵ _ سرشت دلیری

۵ _ سرشت دلیری

«یزید پس از عزاداری خاندان حسین علیه السلام همواره علی بن الحسین علیه السلام را به سفره صبح و شام فرا می خواند. روزی همراه علی بن الحسین علیه السلام، عمربن حسن بن علی علیه السلام را که پسری دوازده ساله بود، فرا خواند. سپس با اشاره به فرزندش، خالد گفت: آیا با این جوان می جنگی؟ عمر بن حسن گفت: نه، ولی یک شمشیر به من بده و یک شمشیر هم به فرزندت. آن گاه با وی می جنگم. یزید، عمر را در بغل گرفت، بوسید و گفت: سرشت این خاندان را خوب می شناسم. (۲)

۶ _ آوای وحی از نوک نی

۶ _ آوای وحی از نوک نی

قرآن خواندن سر امام حسین علیه السلام، سخن تازه ای نیست و پیش تر گفتیم که در کوفه نیز آوای قرآن از آن سر شنیده شد. منهال بن عمرو می گوید: «سر حسین علیه السلام را در دمشق دیدم که بر نیزه استوار بود و مردی پیشاپیش آن، سوره کهف را می خواند. چون رسید به این آیه که «آیا گمان می بری که اصحاب کهف از نشانه های شگفت انگیز ما بودند»، سر امام علیه السلام با زبان رسا و گویا فریاد زد: شگفت انگیزتر از اصحاب کهف، کشتن من و بردن سر بریده ام بر نیزه است». (۳)

۷ _ درماندگی همه جانبه

۷ _ درماندگی همه جانبه

گفتیم که یزید در مناسبت های گوناگون، نقشه کشتن امام سجاد علیه السلام را در سر می پروراند. وی به این نتیجه رسیده بود که این خاندان تسلیم زر، زور و تزویر نمی شوند. از این رو، هر از گاهی امام را می طلبید و می خواست در پی سخنی، بهانه کشتن او را به دست آورد. آن حضرت

۱- ترجمه الامام زین العابدین، ص ۸۰؛ مثیرالاحزان، ص؟؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۶۵؛ لهوف، ص ۲۱۴؛ عبرات المصطفین، ج ۲، ص ۳۵۰؛ حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۳۹۱؛ الخرایج و الجرایح، ج ۲، ص ۵۷۷.

۲- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۳؛ نفس المهموم، ص ۵۸۹؛ لهوف، ص ۲۱۴؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۷۴؛ احتجاج،

ج ۲، ص ۳۱۱.

۳- مقتل الحسین مقرم، ص ۴۳۵؛ ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۲۲؛ الخرایج و الجرایح، ج ۲، ص ۵۷۷.

نیز که مراد یزید را دریافته بود، در سخن گفتن با وی مدارا و احتیاط می کرد.

«امام همیشه هنگام سخن گفتن با یزید، تسبیحی در دست داشت. روزی یزید گفت: من با تو سخن می گویم و تو تسبیح می گردانی؛ این کار چگونه توجیه پذیر است!؟ امام فرمود: پدرم می گفت چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، نماز صبح را می خواند و بر می خاست، با کسی سخن نمی گفت تا تسبیح را تمام می کرد و می گفت: بار خدایا! من صبح کردم و تو را به شماره تسبیحی که می گردد، تسبیح گفتم پس از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، تسبیح را به دست می گرفت و گفت وگو می کرد. هرچند در آن هنگام، تسبیح خداوند نمی گفت، ولی می فرمود: در این حالت نیز پاداش تسبیح، حساب می شود. تسبیح همیشه همراه او بود تا این که به بستر خواب می رفت. در بستر خواب نیز همین جمله را می گفت و تسبیح را زیر سرش قرار می داد تا برای او پاداش به حساب آید و همین گونه می خوابید تا صبح دیگر. من در این کار به جدّ خود اقتدا کرده ام. یزید که درمانده شده بود، گفت: من هرگاه با شما سخن می گویم، بر من چیره می شوید».(۱)

۱- نفس المهموم، ص ۵۸۰.

فصل نهم: پایان ترک تازی شامیان

اشاره

فصل نهم: پایان ترک تازی شامیان

برخی از امام سجاد علیه السلام پرسیدند: سخت ترین مصایب شما در سفر کربلا کجا بود؟ امام علیه السلام در پاسخ سه بار فرمود: شام، شام، شام. یا گفتند: وای از شام، وای از شام، وای از شام. بر اساس روایت دیگر، امام به نعمان بن منذر مداینی فرمود: «در شام هفت مصیبت بر ما وارد شد که از آغاز اسارت تا پایان بر ما چنین اندوه هایی فرود نیامد:

۱ ـ ستمگران در شام، با شمشیرهای برهنه و نیزه ها، پیرامون ما را گرفته بودند. هر گاه به ما یورش می بُردند، با نیزه ما را می راندند. هم چنین ما را میان انبوه جمعیت می گذراندند و ساز و طبل می زدند.

۲ ـ سرهای شهیدان را میان هودج های بانوان قرار می دادند. سر پدرم، حسین علیه السلام و عمویم، عباس را در برابر چشمان زینب و امّ کلثوم قرار می دادند. سر برادرم، علی اکبر و پسر عمویم، قاسم بن حسن را در برابر سکینه و فاطمه (خواهرانم) می گذاشتند. آنان به سرها اهانت می کردند.

۳ ـ زنان شامی از بالای بام ها، آب و آتش بر سر ما می ریختند. (در این میان) آتشی به عمامه ام افتاد که چون دست هایم به گردنم بسته بود، نتوانستم آتش را خاموش کنم. عمامه ام سوخت و آتش به سرم، آسیب رساند.

۴ ـ هنگام برآمدن خورشید تا زمان پنهان شدن آفتاب، ما را در کوچه ها و بازار شام می گرداندند و به مردم می گفتند: ای مردم! این اسیران را بکشید که هیچ گونه احترامی در اسلام ندارند.

۵ ـ ما را به یک ریسمان بسته بودند و از جلوی در خانه های یهود و نصارا می گذراندند و به آنان می گفتند: این گروه کسانی هستند که پدرانشان، پدران شما را در خندق و خیبر کشتند و خانه هایتان را ویران کردند. امروز شما می توانید از آنان

انتقام بگیرید.

۶ _ همه آنان خاک و چوب بر سر ما می ریختند.

۷ _ ما را در مکانی بی سقف جای دادند که روزها از گرما و شب ها از سرما، آسایش نداشتیم. از تشنگی، گرسنگی و ترس کشته شدن همواره در اضطراب به سر می بردیم».(۱)

باری، مهیار دیلمی درباره شامیان چنین سروده است: «برای بزرگداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، به چوب های منبرش احترام می گذارند، ولی فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را پایمال می کنند. بر اساس چه قانونی باید فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از شما پیروی کنند، در حالی که افتخار شما این است که شما از یاران و تابعان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خدایید».(۲)

۱ _ کشتن تکبیر الهی

۱ _ کشتن تکبیر الهی

«روایت شده است یکی از فضلای تابعین هنگامی که سر امام حسین علیه السلام را در شام دید، تا یک ماه از دید همگان پنهان شد. چون پس از یک ماه غیبت، او را دیدند و سبب پنهان شدنش را پرسیدند، گفت: مگر نمی بینید چه مصیبتی بر ما فرود آمده است؟ سپس این اشعار را خواند: ای فرزند محمد صلی الله علیه و آله وسلم ! سر خون آلود تو را در شام آوردند، گویا دانسته، فرزند محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را کشتند. ای پسر پیغمبر! تو را با لب تشنه کشتند و در کشتنت، تأویل و تنزیل قرآن را مراعات نکردند. برای کشته شدن تو تکبیر گفتند، در صورتی که تکبیر و تهلیل را با تو یک جا کشتند».(۳)

ابن لهیعه از ابوالاسود محمد بن عبدالرحمن روایت می کند: «رأس جالوت مرا دید و گفت: به خدا سوگند! میان من و داود، هفتاد نسل فاصله است. یهودیان مرا که می نگرند، گرامی می دارند، ولی شما با

۱- سوگ نامه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم، ص ۴۵۹؛ فیض الدموع، ص ۲۳۷.

۲- لهوف، ص ۲۱۴؛ نفس المهموم، ص ۵۸۸.

۳- لهوف، ص ۱۹۴.

آن که میان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و فرزندش یک نسل فاصله نیست، او را کشتید».(۱)

امام سجاد علیه السلام نیز در دمشق، اشعاری خواند که بیان کننده بسیاری از حقایق است: «مرا در دمشق به خواری می برند، گویا برده ای از زنگیانم که یاوری ندارد. با وجود این، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، جدّم و پیشوایم، علی بن ابی طالب گواه من هستند. ای کاش به دمشق نمی آمدم و یزید مرا در شهرها به اسارت نمی بُرد».(۲)

۲ _ واکنش به رفتارهای ناپسند

۲ _ واکنش به رفتارهای ناپسند

«روزی یزید به علی بن الحسین علیه السلام گفت: من از پدرت، حسین علیه السلام در شگفتم که چرا نام فرزندان خود را علی نهاده است؟ امام سجاد علیه السلام فرمود: پدرم، علی علیه السلام را خیلی دوست داشت. از این رو، فرزندانش را به نام وی می نامید».(۳)

همان گونه که پیش تر گذشت، زینب علیهاالسلام، یزید را پست و کوچک می شمرد و به وی احترام نمی گذاشت و ترسی نیز از او به دل راه نمی داد.

روزی یزید به زینب علیهاالسلام گفت: «سخن بگو! حضرت زینب علیهاالسلام به امام سجاد علیه السلام اشاره کرد و فرمود: ایشان سخن گوی ما است. آن گاه امام سجاد علیه السلام این اشعار را خواند: از ما نباید توقع داشت که در برابر اهانت شما، از جانب ما تکریم گردید. ما به شما آزار نرساندیم، ولی شما به ما آزار رساندید. خدا گواه است که هرگز شما را دوست نداریم و شما را سرزنش نمی کنیم که ما را دوست ندارید. یزید گفت: ای جوان! راست گفتی، ولی پدرت و جد تو خواستند امیر باشند. سپاس خدای را که آنان را کشت و

۱- لهوف، ص ۲۱۰؛ ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۲۱.

۲- ریاض الاحزان، ص ۱۰۸؛ قصه کربلا، ص ۴۸۶.

۳- ریاض الاحزان، ص ۱۲۵.

خونشان را ریخت».(۱)

۳ ـ درخواست میراث مادر

۳ ـ درخواست میراث مادر

یزید که از میزان نفوذ و تأثیر گذاری اهل بیت در میان امت اسلامی آگاه بود، ماندن آنان را در شام به صلاح حکومت امویان نمی دانست. از سوی دیگر، خاندان امام حسین علیه السلام نیز به ماندن در شام تمایل نداشتند.

«بنابراین، یزید تصمیم گرفت اهل بیت را به مدینه بفرستد. امام سجاد علیه السلام از یزید سه چیز درخواست کرد. یزید گفت: آن سه خواسته ای که انجام آن را وعده داده ام، برایم بازگو تا برآورده سازم. حضرت سجاد علیه السلام فرمود: اول آن که، یک بار دیگر می خواهم صورت پدرم را بنگرم و زیارت کنم. دوم، دستور ده هر چه از ما به غارت برده اند، به ما باز گردانند. سوم این که، اگر می خواهی مرا بکشی، کسی را برای باز گرداندن این بانوان بگمار تا آنان را به حرم جدشان، مدینه برساند.

یزید گفت: خواسته اول تو هرگز برآورده نخواهد شد و صورت پدرت را هرگز نخواهی دید. خواسته دومت را چندین برابر جبران می کنم و عوض آن ها را به قیمتی بالاتر پرداخت خواهیم کرد. امام گفت: من مال تو را نمی خواهم. همه از آن خودت باشد. من چیزی را می طلبم که در آن، دوک پشم ریسی، مقنعه، گردن بند و پیراهن فاطمه زهرا علیهاالسلام، دختر محمد صلی الله علیه و آله وسلم بود. یزید دستور داد اموال آنان را برگردانند و خود او دویست دینار بر آن افزود و به امام سجاد علیه السلام داد. امام سجاد علیه السلام، دینارها را میان فقیران و بینوایان تقسیم کرد. یزید درباره خواسته سوم گفت: کسی جز تو همراه زنان نخواهد ماند. از کشتن تو در گذشتم».(۲)

۴ ـ بی حیایی یزید

۴ ـ بی حیایی یزید

«یزید دستور داد که فرشی از ابریشم در مجلس وی بگسترانند و روی آن، اموال زیادی بریزند. سپس آن ها را به خاندان حسین علیه السلام پیش کش کرد تا دیه قتل کشتگان کربلا و غرامت اموال به تاراج رفته اهل بیت شمرده شود. یزید گفت: این اموال را در برابر مصیبتی که به شما رسیده است، بردارید. ام کلثوم،

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۵؛ قصه کربلا، ص ۴۹۲؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۱۰.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۴؛ لهوف، ص ۲۱۶؛ نفس المهموم، ص ۵۹۴؛ فیض الدموع، ص ۲۵۰؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۱۱.

خواهر حسین علیه السلام با خشم فریاد زد و گفت: ای یزید! چه قدر بی شرم و حیا و بی آبرویی! برادرم را کُشتی و اهل بیتم را نابود کردی؛ آن گاه به ما خون بها می پردازی؟ ما هرگز این اموال را نمی پذیریم. سکینه، دختر امام حسین علیه السلام نیز می گوید: به خدا سوگند! از یزید سنگ دل تر، کافرتر و مشرک تر ندیدم».(۱)

۵ _ تناقض در گفتار و کردار

۵ _ تناقض در گفتار و کردار

«چون یزید تصمیم گرفت اهل بیت را به مدینه بازگرداند، به نعمان بن بشیر دستور داد وسایل بازگشت آبرومندانه آنان را آماده کند و مردان امانت دار را به همراه اسبان سواری تدارک ببیند. یزید هنگام خداحافظی از امام سجاد علیه السلام گفت: خدا پسر مرجانه را نفرین کند. به خدا سوگند! اگر من در برابر حسین علیه السلام بودم، هر چه می خواست انجام می دادم و هر چه داشتم، به وی می بخشیدم. هرگونه بدی را از وی می زدودم و با همه توان از او پاسداری می کردم حتی اگر به نابودی برخی فرزندانم می انجامید. با این حال، قضای خداوند آن گونه بود که دیدی! از این پس هر نیازی داشتی، برایم نامه ای بنویس. سپس لباس هایی را بر ایشان تدارک دید و به گروه همراه کاروان درباره رعایت حال اهل بیت بسیار سفارش کرد».(۲)

در این هنگام، یزید به صورت تلویحی به امام گوشزد می کند که هرگز اندیشه رویارویی با حکومت امویان را در سر نپروراند. وی به امام سجاد علیه السلام می گوید: «تو میان مردم می روی که ناگزیر کارهایی دارند، ولی هرگز در فعالیت هایشان با آنان شریک مشو. امام از وی رو گرداند و به او پاسخ نگفت.»(۳) در حقیقت، یزید از ترس این که ننگ و بدبختی در آینده نزدیک به سراغش آید، به این گونه سخن گفتن روی آورد.

۶ _ نفی صدور قتل امام حسین علیه السلام

۶ _ نفی صدور قتل امام حسین علیه السلام

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷؛ حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۴۱۴؛ نفس المهموم، ص ۵۹۴.

۲- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۳؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷۸؛ نفس المهموم، ص ۵۹۴؛ ارشاد، ص ۲۴۷؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۷۴؛ مقتل الحسین اعثم، ص ۱۵۸.

۳- حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۴۱۳.

ابی مخنف می نویسد: «شامیان که یکباره از خواب غفلت بیدار شده بودند، دکان ها و بازار را تعطیل کردند و با برپایی مجلس عزاداری گفتند: به خدا سوگند! ما نمی دانستیم که این سر امام حسین علیه السلام است. به ما گفته شده بود که این، سر یک خارجی است که در سرزمین عراق رودرروی یزید ایستاده است. هنگامی که یزید از واکنش مردم آگاهی پیدا کرد، مردم را به قرآن خواندن در مسجد فرا خواند. آن گاه مردم نماز گزاردند و پس از پایان نماز، به عزاداری حسین علیه السلام پرداختند. یزید چون چنین دید، مردم را گرد آورد و گفت: ای مردم شام! شما می گویید من حسین علیه السلام را کشتم یا دستور دادم او را بکشند!؟ بی تردید، ابن مرجانه او را کشت. سپس کسانی را که در کشتن امام حاضر بودند، خواست و به شبث بن ربعی گفت: وای بر تو! گویا تو حسین علیه السلام را کشتی؟ آیا من گفته بودم حسین را بکشی؟ شبث گفت: نه به خدا سوگند! هرگز او را نکشتم. خدا، کشنده او را نفرین کند. یزید گفت: چه کسی او را کشته است؟ شبث پاسخ داد: عصا بر بن وُهیبه او را کشت. یزید به او نگریست و گفت: تو حسین علیه السلام را کشتی یا من دستور کشتن او را دادم؟ ابن وُهیبه گفت: نه به خدا! من هرگز او را نکشتم. خدا قاتلش را لعنت کند. یزید پرسید: پس چه کسی او را کشته است؟ گفت: شمر بن ذی الجوشن الضبابی. یزید به شمر گفت: وای بر تو! آیا تو حسین علیه السلام را کشتی یا من دستور دادم او را بکشی!؟ شمر گفت: نه به خدا، من او را نکشتم. یزید پرسید: چه کسی او را کشت؟ شمر پاسخ داد: سنان بن انس نخعی. یزید به او گفت: تو او را کشتی؟ گفت: نه. یزید پرسید: چه کسی او را کشت؟ گفت: خولی بن یزید اصبحی. یزید از خولی پرسید: تو او را کشتی؟ وی در پاسخ گفت: نه، خدا لعنت کند هر که او را کشت. یزید گفت: وای بر شما! برخی به برخی دیگر واگذار می کنید و به یکدیگر می نگرید؟ همگی گفتند: قیس بن ربیع او را کشت. یزید گفت: آیا تو او را کشتی؟ وی گفت: من او را نکشتم. یزید گفت: پس چه کسی او را کشته است؛ چرا به من نمی گویید؟! قیس بن ربیع گفت: اگر به من امان دهید خواهم گفت که چه کسی او را کشته است. یزید گفت: بگو، در امانی. ربیع گفت: به خدا سوگند! کسی حسین علیه السلام را همراه خاندانش کشت که پرچم ها را برافراشت و مال را برای گرویدن دیگران پخش کرد و سپاه را به رویارویی او فرستاد. یزید گفت: او کیست؟ وی گفت: به خدا سوگند! آن شخص تویی ای یزید!

یزید از گفتار وی خشمناک شد، از جا برخاست و وارد خانه خود شد. سر امام را در تشت قرار داد و آن را با پارچه پیچید. سپس سر را در اتاق خودش نهاد و پیوسته می گفت: مرا با حسین علیه السلام چه کار، مرا با حسین علیه السلام چه کار؟»(۱)

۱- احتجاج، ج ۲، ص ۳۱۱؛ ذریعه النجاه، ص ۴۵۸؛ ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۵.

بخش ششم: رهسپار دیار آفتاب بررسی حوادث راه کاروان از شام تا مدینه

اشاره

بخش ششم: رهسپار دیار آفتاب بررسی حوادث راه کاروان از شام تا مدینه

زیر فصل ها

فصل اول: بازگشت به یثرب

اشاره

فصل اول: بازگشت به یثرب

«پس از ۳ یا ۷ روز توقف در شام، نعمان بن بشیر(۱) به دستور یزید، وسایل مسافرت اهل بیت را فراهم کرد و به همراه مردی امین، روانه مدینه منوره شد».(۲)

۱ ـ سفارش های فریب کارانه

۱ ـ سفارش های فریب کارانه

«یزید، مسؤول اعزام کاروان اسیران را خواست و نسبت به اهل بیت بسیار سفارش کرد. وی گفت: باید از پشت سر کاروان با فاصله نسبتا طولانی حرکت کنید به گونه ای که اهل بیت از چشم انداز شما دور نشوند. هر جا آنان فرود آمدند، شما کمی دورتر از آنان فرود آیید و در اطراف آنان پاسبانی کنید و مانند نگهبان و خدمت کار، با آنان برخورد کنید. اگر میان راه برای قضای حاجت و وضو ساختن فرود آمدند، شما نیز دورتر باز ایستید. به همین صورت رفتار کنید تا آنان را به مدینه برسانید».(۳)

۲ ـ بیرون آمدن از شام

۲ ـ بیرون آمدن از شام

گفته اند یزید برای پیش گیری از شورش مردم تصمیم گرفت خاندان حسین علیه السلام را شبانگاه از شام بیرون ببرند. راوی می نویسد: «یزید بن نُعمان دستور داده بود که کاروان اسیران را شبانگاه از شام به سوی مدینه حرکت دهند».(۴)

احتمال دیگر این است که اهل بیت را با در نظر گرفتن تدابیر شدید امنیتی، روزانه از شام

۱- نُعمان بن بشیر هنگام ورود مسلم بن عقیل به کوفه، امیر آن دیار بود. در این زمان، یزید بنا بر دلایلی، وی را از امارت کوفه بر کنار کرد و عبیداللّه بن زیاد را به جای وی برگزید. به همین دلیل، نعمان به شام آمد. وی از هواداران معاویه و یزید بود و پس از مرگ یزید، مردم را به بیعت عبداللّه بن زُبیر فرا خواند. اهالی حمص با وی مخالفت کردند و او را پس از رخداد موج راهط در سال ۶۴ ه . ق کشتند. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۴۹۶.

۲- قمقام زخار، ص ۵۷۹؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۳؛ لهوف، ص ۲۱۶؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۶؛ تاریخ حبیب السیر، ج ۲، ص ۶۰؛ سر الاسرار، ص ۳۶۴؛ اخبار الطوال، ص ۳۰۷.

۳- الکامل، ج ۲، ص ۵۷۸؛ ارشاد، ص ۲۴۷؛ اعلام الوری، ص ۲۵۰؛ روضه الواعظین، ص ۱۲۸؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۳؛

کامل بهایی، ج ۲، ص ۳۰۲؛ اخبار الطوال، ص ۳۰۷.

۴- الکامل، ج ۲، ص ۵۷۸؛ حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۴۱۶؛ کامل بهایی، ج ۲، ص ۳۰۲.

حرکت داده اند. «مردم شام هنگام حرکت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از خانه ها بیرون آمدند و لباس سیاه بر تن کردند. شهر شام در عزای حسین علیه السلام سراسر سیه پوش بود و صدای عزاداری و ماتم سرایی از همه جای آن برمی خاست. زنان آل ابی سفیان نیز از خانه هایشان بیرون آمده بودند تا اسیران اهل بیت را بدرقه کنند».(۱)

هرچند با در نظر گرفتن وضعیت شام می توان احتمال داد که کاروان فرهنگی و سیاسی امام حسین علیه السلام روزانه با بدرقه مردم، دمشق را ترک کرده اند، ولی به استناد نوشته های تاریخی، خروج شبانه اهل بیت از شام واقعی تر به نظر می رسد و شواهد فراوانی نیز این مدعا را تأیید می کند.

باری، «اهل بیت از زندان شام، بیرون آمدند تا بر محمل ها سوار شوند. حضرت زینب علیهاالسلام چون دید محمل ها را تزیین کرده اند، به نعمان که ریاست کاروان را بر عهده داشت، گفت: ای نعمان! ما مصیبت دیده و برادر و فرزند از دست داده و رنج دیده ایم. محمل های ما را سیاه پوش کن. نعمان پذیرفت و محمل های آنان را سیاه پوش کرد».(۲)

۳ _ همراهان کاروان

۳ _ همراهان کاروان

«بنا بر قول مشهور، ریاست کاروان را نعمان بر عهده داشت و سی تن سواره نظام نیز برای پاسداری از کاروان همراه او بودند. بنا بر قول غیر مشهور، عمرو بن خالد و قریشی یا عمرو بن مؤمن، ریاست کاروان را پذیرفته بود و سیصد یا پانصد سواره نظام، او را همراهی می کرد».(۳)

۴ _ گذر از راه کربلا

۴ _ گذر از راه کربلا

«نعمان بن بشیر بر اساس سفارش یزید، با اسیران به مدارا رفتار می کرد و وسیله آسایش آنان را فراهم

۱- ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۴۸۷.

۲- ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۴۸۷.

۳- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۸۱۶؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۴۸۶؛ اخبار الدول، ص ۱۰۹؛ تاریخ حبیب السیر، ج ۲، ص ۶۰؛ مقتل العوالم، ص ۱۵۳.

می آورد».(۱)

راوی می گوید: «هنگامی که بانوان و خاندان حسین علیه السلام از شام بازگشتند تا به مدینه بروند، به سرزمین عراق رسیدند. آنان به راهنمای کاروان گفتند: ما را از راه کربلا ببرید تا خاک مطهر شهیدانمان را زیارت کنیم».(۲)

این درخواست به دلیل دل بستگی ناگسستنی اسیران به شهیدان کربلا پذیرفتنی است؛ زیرا خاندان حسین علیه السلام پس از شهادت امام و یارانش و غارت اموال و آتش سوزی خیمه گاه نتوانستند به راحتی بر شهیدان عزاداری کنند. افراد عمر بن سعد با تازیانه، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را از بالای پیکرهای به خون تپیده بلند می کردند و آنان را از عزاداری باز می داشتند. بنابراین، اهل بیت می خواستند در بازگشت، این مهم را به جای آورند.

از بررسی استنادهای تاریخی حادثه کربلا برمی آید که همه آن ها به جز موارد اندک، در اثر سهل انگاری یا کلی نگری، آمدن اهل بیت را در نخستین اربعین پس از شهادت امام حسین علیه السلام، قطعی، انکارناپذیر و واقعی دانسته اند.

۱- نفس المهموم، ص ۵۹۳.

۲- لهوف، ص ۲۱۸؛ تحقیق اولین اربعین، ص ۱۷۹؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۸۱۶؛ ریاض الاحزان، ص ۱۵۷؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۶۷؛ جلاء العیون، ص ۴۵۰.

فصل دوم: پیوند شاخه و گُل

اشاره

فصل دوم: پیوند شاخه و گُل

آمدن اسیران امام حسین علیه السلام در بیستم صفر در کربلا از مطالبی است که جای تردید و انکار ندارد. شیخ بهایی می فرماید: «در چهلمین روز از شهادت امام علیه السلام، جابر بن عبداللّه انصاری رحمه الله برای زیارت امام حسین علیه السلام آمد و در همین روز، و حرم امام حسین علیه السلام که از شام به سوی مدینه می رفتند، به کربلا آمدند که سلام و تحیت بر آنان باد».(۱)

۱ ــ اربعین اول

۱ ــ اربعین اول

شیخ مفید عین همین مطلب را می نویسد و اربعین اول را در شمار یکی از رخدادهای بدیهی تاریخ کربلا می شمارد: «در بیستم صفر، بازگشت خاندان سید ما و مولای ما ابی عبداللّه علیه السلام از شام به مدینه الرسول صلی الله علیه و آله وسلم صورت گرفت. در این روز بود که جابر بن عبداللّه انصاری، صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ــ که رضوان خداوند بر او باد ــ برای زیارت قبر ابی عبداللّه الحسین علیه السلام از مدینه به کربلا آمد. جابر نخستین کس از مسلمانان بود که زایر امام حسین علیه السلام گردید».(۲)

افزون بر شیخ مفید، شیخ بهایی، ابن طاووس و مجلسی، علمای تراز اول اهل سنّت نیز به ورود اهل بیت به کربلا در اربعین اول صحه گذارده اند. «در بیستم صفر بعد از چهلمین روز عاشورا، خاندان حسین علیه السلام به کربلا رسیدند و در آن جا، جابر و گروهی از بانوان بنی هاشم و مردان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دیدار کردند. آنان که همگی برای زیارت امام حسین علیه السلام گرد آمده بودند، وقتی همدیگر را دیدند، عزاداری کردند».(۳)

۱- توضیح المقاصد، ص ۳؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵.

۲- مسار الشیعه، ص ۲۰.

۳- ریاض المصائب، ص ۴۰۰۹.

۲ ـ پیوستن سر امام حسین علیه السلام به بدن

۲ ـ پیوستن سر امام حسین علیه السلام به بدن

بر اساس سخنان علمای امامیه و دانشمندان معروف اهل سنّت که در تحقیقشان تردیدی وجود ندارد، سر امام همراه بدن وی در کربلا به خاک سپرده شده است.

ابوریحان بیرونی می نویسد: «در بیستم صفر سال ۶۱ ه . ق، سر حسین علیه السلام را به بدنش باز گرداندند تا همراه بدن وی به خاک سپرده شود. در این روز، به خواندن زیارت اربعین نیز تأکید شده است که این کار هنگام بازگشت خاندان حسین علیه السلام از شام صورت گرفت».(۱)

سیدمرتضی نیز در یکی از رساله های خود نوشته است که سر امام حسین علیه السلام از شام به کربلا برگردانده شد و به بدن امام پیوست. هم چنین شیخ طوسی بر همین مبنا، بر خواندن زیارت اربعین به عنوان عمل مستحب، تأکید می کند.(۲)

«روایت شده است که سر امام حسین علیه السلام را به کربلا برگرداندند و در آن جا با بدن مطهرش به خاک سپردند. عمل طایفه شیعه بر همین مبنا استوار است که اشاره کردیم. البته روایت های دیگری در مورد دفن سر امام، وجود دارد که با آن چه گفتیم، اختلاف دارند».(۳)

مشهور میان علمای شیعه امامیه همین قول است که سر امام در نخستین اربعین به وسیله امام سجاد علیه السلام از شام به کربلا برگردانده و در آن جا همراه بدنش به خاک سپرده شد. «هنگامی که امام زین العابدین علیه السلام موافقت یزید را دانست، سرهای همه شهیدان را خواست تا آن ها را در محل خودشان به خاک سپارد. یزید نیز سر امام حسین علیه السلام و دیگر یارانش را به امام سجاد علیه السلام باز گرداند تا آنان را به بدن هایشان ملحق کند».(۴)

۱- الآثار الباقیه، ص ۳۳۱.

۲- نفس المهموم، ص ۵۹۵؛ مصباح الزائر، ص ۲۸۶؛ مصباح المتهجد، ص ۷۸۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۹.

۳- لهوف، ص ۲۱۶؛ ریاض الاحزان، ص ۱۵۰؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۶۹.

۴- مقتل الحسین مقرم، ص ۴۶۹؛ سر الاسرار، ص ۳۶۸.

«مشـهور نزد علمای شـیعه این است که سـر امام به وسیله امام چهارم به تن شریف ایشان ملحق و دفن شده است».(۱) در تاریخ حبیب السـیر آمده است: «یزید همه سـرهای شـهیدان را به امام علی بن الحسـین علیه السلام باز گرداند. آن حضرت روز بیستم صفر آن ها را به بـدن ها ملحق کرد و به سوی مدینه رفت. این صـحیح ترین روایت در مورد دفن سـر امام حسـین علیه السـلام است».(۲)

در صورتی که یزید، سـر امام را به مدینه فرستاده باشد، امام سجاد علیه السلام می توانست آن را از حاکم آن دیار بستاند و به کربلا بیاورد. «مشهورترین قول در مورد دفن سر امام این است که یزید، سر امام را با اسیران به سوی مدینه فرستاد. آن گاه سر امام را به بدنش در کربلا ملحق کردند و همان جا به خاک سپردند. هشام و غیر هشام به همین مطلب پرداخته اند».(۳)

صاحب تذکره که از علمای تراز اول اهل سـنّت است، به این مهم تصـریح می کند: «مشـهور میان علمای امامیه همان است که علی بن الحسین علیه السلام، سر امام حسین علیه السلام را به کربلا برگرداند و آن جا همراه بدن وی به خاک سپرد».(۴)

از میـان همه قـول هـا، تأکیـد علمـا بر این قـول به دو دلیـل بیش تر است: اول، قـدمت تـاریخی و دیگر، راویـان موثـق و مورد اطمینان؛ زیرا در پژوهش تاریخی، منبعی مستندتر است که به حادثه نزدیک تر باشد. نویسنده نزدیک ترین متن به رویداد، می تواند بسیاری از جزئیات را در حافظه نگه دارد، در حالی که متن های دورتر چنین ظرفیتی را ندارند. بی تردید، سر امام حسین علیه السلام از شام به کربلا برگردانده شده و به بدنش ملحق گردیده است.(۵)

۱- نفس المهموم، ص ۵۹۵.

۲- نفس المهموم، ص ۵۹۶؛ حبیب السیر، ج ۲، ص ۶۰؛ روضه الشهداء، ص ۴۸۵.

۳- تذکره الخواص، ص ۲۳۸.

۴- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵.

۵- اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۷۷.

«یکی از اقوال معتبر و مورد اعتماد در مورد سر امام حسین علیه السلام این است که سر امام را به جسدش باز گرداندند. پس از آن که اسیران از شام باز گشتند و به کربلا رسیدند، سر را همراه بدن به خاک سپردند». (۱)

برخی علما، قول های مخالفان را یادآوری می کنند و آن گاه این قول را مورد تأکید قرار می دهند که «چون یزید شنید مردم بر کشندگان امام حسین علیه السلام نفرین می کنند، در ظاهر با شمر و همراهان او، با خشونت رفتار کرد و گفت: و اللّه که من از اطاعت شما بدون قتل حسین راضی بودم. لعنت بر پسر مرجانه باد که به چنین امر شنیعی دست زد. آن گاه اسباب سفر امام زین العابدین علیه السلام و اهل بیت را تهیه کرد و سرهای شهیدان را به ایشان سپرد. نعمان بن بشیر انصاری را نیز با سی سوار به همراه آن طایفه واجب التعظیم مأمور گردانید.

امام سجاد علیه السلام نیز در بیستم ماه صفر، سر امام حسین علیه السلام و دیگر شهدای کربلا رحمه الله را به بدن های ایشان ملحق ساخت. صحیح ترین روایات برگزیده نزد بعضی از شیعه حیدر کرار و اهل حدیث است، در باب مدفن سر مکرم آن قدوه ابرار همین است که ثبت افتاد». (۲)

«پس مشهور میان علمای امامیه این است که سر امام همراه بدنش در کربلا به خاک سپرده شده است که علی بن الحسین علیه السلام آن را برگرداند». (۳)

۳ _ زیارت اربعین اول

۳ _ زیارت اربعین اول

نشانه دیگری که آمدن کاروان فرهنگی امام حسین علیه السلام را در نخستین اربعین تأیید می کند، وجود زیارت اربعین امام حسین علیه السلام است. بی تردید، اگر در نخستین اربعین، مراسم عزاداری بر پا نمی شد، چگونه زیارت اربعین انشاء می شد؟ اگر هم انشا می شد، چه مفهومی داشت؟ اگر بپذیریم که بر پایی یادبود چهلمین روز درگذشت در میان ملت های دنیا با حفظ هویت بومی مربوط به خودشان، رسم قطعی بوده است، می توان پذیرفت که این رسم چگونه در مورد بهترین

۱- مثیر الاحزان، ص ۱۰۷.
۲- حبیب السیر، ج ۲، ص ۶۰.
۳- حبیب السیر، ج ۲، ص ۶۰.

انسـان روی زمین اجرا نشود. بـدین سـان، بـا تکیه بر منـابع معتبر می توان گفت زیـارت اربعین، بهترین دلیل آمـدن اسـیران به کربلا است. صـفوان بن مهران این زیارت را از امام صادق علیه السـلام نقل کرده است که امام علیه السلام فرمود: «وسط روز، امام حسین علیه السلام را زیارت کنید با این زیارت نامه و می گویی: السلام علی ولی اللّه و علی حبیبه و ...».(۱)

بسـیاری از علمای شـیعه، بر زیارت اربعین تصـریح کرده انـد، ولی شـیخ طوسـی این روایت را نقل نکرده است. از ابی محمد، حسن عسـکری علیه السـلام روایت شـده است که فرمود: «نشانه های مؤمن پنـج تاست: نماز پنج گانه، خواندن زیارت اربعین، انگشتر در دست راست کردن، به خاک مالیدن پیشانی و خواندن آشکار بسم اللّه الرحمن الرحیم».(۲)

شیـخ بهایی بر زیارت اربعین امام حسـین علیه السـلام تأکید می کند و درباره شـیوه خواندن آن می گوید: «در نوزدهم صـفر، زیـارت اربعین برای ابی عبـداللّه الحسـین علیه السـلام وجود دارد. این زیارت از امام صادق علیه السـلام روایت شـده است که بایـد هنگـام برآمـدن آفتـاب در وسط روز خوانـده شود. این چهلمین روز همان یادبود چهلمین روز شـهادت امام حسـین علیه السلام شمرده می شود».(۳)

۴ _ تحویل گرفتن سر امام حسین علیه السلام

۴ _ تحویل گرفتن سر امام حسین علیه السلام

وجود زیارت اربعین به اسـتناد این همه منابع معتبر روایی، ما را به این حقیقت می رساند که امام سـجاد علیه السلام، سر امام را همراه اسیران در روز بیستم صفر، از شام به کربلا باز گردانده و در

۱- مقتل العوالم، ص ۱۵۴؛ مصباح، ص ۴۸۹.

۲- تهذیب، ج ۶، ص ۵۲؛ وسائل الشیعه؛ ج ۱۰، ص ۳۷۳.

۳- توضیح المقاصد، ص ۳.

همان مکان همراه بدن مقدسش به خاک سپرده است. در این زمینه، هیچ تردیدی وجود ندارد که سر امام با بدنش در کربلا قرار دارد. آن چه اصل انتقال سر بریده امام را به کربلا بیش تر تقویت می کند، روایت های اهل سنّت است که همه بزرگان آنان به این مطلب اذعان دارند.

حال این پرسش وجود دارد که با فرض اصل بازگرداندن سر امام حسین علیه السلام به بدنش در روز اربعین اول شهادت امام علیه السلام، چگونه آن سر مقدس در اختیار امام سجاد علیه السلام قرار گرفت؟ در این زمینه چند احتمال وجود دارد که بر می شماریم:

۱ _ امام زین العابدین علیه السلام از یزید خواست به وی اجازه دهد سرهای شهیدان را ببیند. یزید نیز پاسخ مثبت داد؛ زیرا وی به خشنودی و راضی نگاه داشتن امام می اندیشید تا دیگر ناراضیان نیز بهانه ای نداشته باشند.

۲ _ امام سجاد علیه السلام، سر امام را از حاکم مدینه درخواست کرده است که حاکم مدینه نیز به امام پاسخ مثبت داده و امام آن ها را به کربلا باز گردانده است.

۳ _ در صورت خودداری یزید و حاکمان مدینه و کوفه از باز پس دادن سر امام حسین علیه السلام به فرزندش، امام سجاد علیه السلام می توانست با نیروی فرامادی خود سر امام را باز پس گیرد و به کربلا بیاورد. همان گونه که قرآن خواندن سر امام در کوفه و شام؛ نمونه های برجسته پیوند این خاندان با منبع سرشار قدرت الهی نشان می دهد، آن حضرت می توانست به این خواسته از راه دیگر جامه عمل بپوشاند.

۵ _ دفن سر امام حسین علیه السلام در جایگاه های دیگر

۵ _ دفن سر امام حسین علیه السلام در جایگاه های دیگر

بزرگان شیعه و سنی در مورد دفن سر مطهر امام حسین علیه السلام، مکان های دیگری به جز کربلا را نیز نقل کرده اند. برخی احادیث، ما جایگاه دفن سر امام را کنار بارگاه علی علیه السلام معرفی می کند.

از عمر بن عبداللّه بن طلحه الهندی روایت شده است که از پدرش نقل کرد: «ما بر ابی عبداللّه وارد شدیم. او حدیثی را یادآوری کرد که ما آن را بازگو می کنیم. وی گفت: ما با امام صادق علیه السلام هم سفر بودیم تا به نجف رسیدیم. امام در جایگاهی فرود آمد و نماز گزارد. سپس به فرزندش، اسماعیل گفت: از جایت بلند شو و نزد سر پدرت، امام حسین علیه السلام نماز بگزار. من به امام گفتم: مگر سر حسین علیه السلام

را به شام نبُردند؟ امام فرمود: آری، ولی یکی از دوستداران ما، سر امام را ربود و در این جا به خاک سپرد».(۱)

برخی دیگر احتمال داده اند که «سر امام در مدینه نزد قبر مادرش زهرا علیهاالسلام باشد؛ زیرا یزید سر را برای عمرو بن سعید العاص در مدینه فرستاد که او، آن را کنار مادرش به خاک سپرد.»(۲) گروهی دیگر گفته اند: «سر امام را در خزانقد یزید یافتند و آن را در پارچه ای پیچیدند و پس از نماز گزاردن در باب فرادیس به خاک سپُردند.»(۳) شماری دیگر نوشته اند: «سر امام در قاهره مصر دفن شده است و زمام داران فاطمی، آن سر مبارک را به آن جا برده اند».(۴)

ابوبکر آلوسی می گوید: «چون از جایگاه دفن سر امام حسین علیه السلام پرسیده شد، شاعری گفت: «سر امام حسین علیه السلام را در باختر و خاور مجویید. آن سر را همه جا بخوانید و به سوی من آیید که جایگاهش در قلب من است».

حاج مهدی فلوجی الحلی نیز می سراید: «سر حسین علیه السلام را در جایگاه ها و سرزمین ها مجویید. بی تردید، محبت و دوستی برگزیده او، شما را راهنمایی می کند که آن سر در ژرفنای قلبم دفن شده است».(۵)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۰؛ لواعج الأشجان، ص ۱۹۵؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۵۷۱.

۲- تذکره الخواص، ص ۲۳۹.

۳- تذکره الخواص، ص ۲۳۹؛ لواعج الاشجان، ص ۱۹۶؛ حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، صص ۴۳۲ و ۴۳۴؛ الامام الحسین بن علی علیه السلام، ص ۱۵۸.

۴- تذکره الخواص، ص ۲۳۹؛ لواعج الاشجان، ص ۱۹۷؛ حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۴۳۴؛ اخبار الدول، ص ۱۰۹.

۵- مقتل الحسین مقرم، ص ۴۷۰.

فصل سوم: بررسی ابهام های موجود درباره اربعین اول

فصل سوم: بررسی ابهام های موجود درباره اربعین اول

هرچند مشهور میان علمای شیعه و سنی آن است که اهل بیت در نخستین اربعین پس از شهادت امام حسین علیه السلام به کربلا بازگشتند، ولی برخی در آن تشکیک کرده اند.

محقق قاضی در پژوهش بی نظیرش که از ۵۷۴ منبع اصلی، قدیمی و تاریخی بهره برده است، پیشینه تاریخی اشکال کنندگان بر نخستین اربعین را این گونه یادآوری می کند: «از علمای امامیه تا قرن هفتم هجری، شبهه و اشکالی در این موضوع دیده نشده است. اول کسی که شبهه کرده، سید بن طاووس حسنی در کتاب اقبال است». (۱) ایشان در پاورقی کتابش، مبنای سیّد را روایتی نامعتبر و بدون راوی مشخص می داند و می گوید: «شبهه سید بزرگوار بنا بر قولی است که اسیران اهل بیت یک ماه در دمشق توقف کرده باشند، ولی ناقل این قول در روایات و تاریخ معتبر معلوم نیست». (۲)

علاّمه میرزا حسین نوری، صاحب مستدرک الوسائل نیز در کتاب های لؤلؤ و مرجان، ایرادهایی را مطرح کرده است که اینک به ترتیب، ایراد علامه و پس از آن، پاسخ محقق قاضی را می آوریم.

۱ _ علامه نوری می نویسد: «رسیدن اهل بیت در اربعین به کربلای معلّی به گونه ای که سید در لهوف آورده، با امور بسیاری منافات دارد از جمله اخبار و تصریح جمعی از علمای اخبار که به اختصار به آن اشاره می شود: «سید در لهوف، اذن پسر مرجانه را از یزید و فرستادن اهل بیت پس از آمدن پاسخ را یادآوری کرده، ولی در اقبال، این را بعید شمرده است. او، رفتن پیک و برگشتن از شام را به بیست روز یا بیش تر نیازمند دانسته است که این دو نقل هرگز باهم جمع نمی شوند». (۳)

پاسخ: «نقلیات کتاب لهوف بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل، هیچ کتابی به

۱- تحقیق در اولین اربعین، ص ۲.

۲- تحقیق در اولین اربعین، ص ۲.

۳- لؤلؤ و مرجان، صص ۱۴۴ _ ۱۴۵.

اعتبار و اعتماد آن نمی رسـد. سـید در زنـدگی خویش، تا آخر عمر، آن را تغییر نداد و اگر اشـتباهاتی داشت، آن را تغییر می داد».(۱)

۲ ـ محدث نوری با طرح مستندات تاریخی می گوید: «هیچ یک از بزرگان فن حدیث و معتمدین اهل سیره و تاریخ در سیاق ذکر مقتـل، به آن قصه اشاره نکرده انـد. در ارشاد شـیخ مفیـد، الکامل فی التاریـخ ابن اثیر و تاریـخ طبری، یادی از سـفر عراق نیست».(۲)

پاسـخ: «از واضـحات است که اگر جمعی از مورخـان قصه ای را نقـل نکننـد، دلیـل رخ نـدادن آن نیست. بنـای شـیخ مفیـد و گذشتگان بر اختصارگویی بوده است و رویه شیخ طوسی و مفید، نقل بدون سند نبوده است. پس این دلیل نمی شود که اصل قضیه، حقیقت نداشته باشد».(۳)

باید دانست طبری، ابن اثیر و مسـعودی، خطبه های امام سـجاد علیه السلام، حضرت زینب علیهاالسلام، ام کلثوم و فاطمه صغرا را هرگز یـادآوری نکرده انـد، در حـالی که همه آن هـا واقعیت دارد. افزون بر آن، نویسـندگان تاریـخ هـای معتبر بسـیاری از حقایق دیگر را با صراحت یادآور نشده و به کلی گویی بسنده کرده اند.

۳ ـ علاّمه نوری، سـخنان برخی علما را دسـتاویز خود قرار داده است و می نویسد: «ظاهر عبارت علما نظیر مفید، طوسی، حلی و کفعمی این است که اهل بیت روز اربعین از شام بیرون آمدنـد نه آن که وارد مـدینه شدنـد؛ زیرا از دمشق تا مـدینه یک ماه راه است. اینان در نیامدن اهل بیت به کربلا صراحت دارند».(۴)

پاسخ: «شـیخ مفید در نقل های تاریخی اگر از جانب اسـتادش، سـندی در آن مورد نداشـته باشد، نقل نمی کند. از این رو، در قضیه آمدن اسیران به کربلا، چون سندی از مشایخش نداشته، آن را

۱- تحقیق در اولین اربعین، ص ۷.

۲- لولؤ و مرجان، ص ۱۴۷.

۳- تحقیق در اولین اربعین، ص ۱۵۴.

۴- لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴۸.

مسکوت گذاشته است. از سوی دیگر، چه مانعی دارد که شیخ برخلاف مشهور فرموده باشد».(۱)

۴ ــ علاّمه نوری درباره آمدن جابر و دیدار امام سجاد علیه السلام با ایشان می نویسد: «تفصیل ورود جابر به کربلا در دو کتاب معتبر بشاره المصطفی و مصباح الزائر موجود است و هرگز از ورود اهل بیت طهارت به کربلا و ملاقات ایشان با جابر در آن جا خبری نیست. اگر حضرت سجاد علیه السلام در آن جا بود و زایر شمرده می شد، چرا این ها اشاره ای نداشته و زیارتی از وی نقل نکرده اند».(۲)

پاسخ: «روایت عطیه مفصل است و محدثان آن را تقطیع کرده و هر کس، مقداری از آن را بر حسب تناسب تألیفش آورده است».(۳)

۵ ــ مرحوم نوری پس از خدشه به کتاب مقتل مخنف، اربعین اول را به دلیل دوری راه، محال دانسته است و می نویسد: «اصل مقتل مخنف در دسترس نیست. مقتل موجود که به وی نسبت می دهند، مشتمل بر مطالب مخالف اصول مذهب است. هرچند برخی راه های ورود از کوفه به شام را که از وی نقل کرده اند، صادق است، ولی در برخی دیگر به عمد چیزهایی بر آن افزوده است. اگر عاقل تأمل کند، با در نظر گرفتن کم ترین ایام توقف در راه، از کربلا ـ به کوفه و از آن جا به شام در مدّت چهل روز را ممتنع خواهد شمُرد».(۴)

پاسخ:

الف ــ همه مطالب مقتل مخنف، کذب و نادرست نیست. وانگهی طبری نیز از وی نقل می کند و بسیاری از مطالب مقتل مشهور مخنف در کتاب های معتبر تاریخی وجود دارد.

ب ــ «فاصله مکه تا کوفه از راه شام تا کوفه بیش تر است. شواهد زیادی موجود است که در مدّت هشت یا ده روز، مسافران آن مسیر را می پیموده اند. این که اهل بیت در شام یک ماه مانده

۱- تحقیق در اولین اربعین، ص ۱۵۷.

۲- لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴۹.

۳- تحقیق در اولین اربعین، ص ۱۹۵.

۴- لؤلؤ و مرجان، صص ۱۵۰ ــ ۱۵۱.

باشند، مورد اعتماد نیست».(۱)

ج ـ «با ملاحظه تاریخ، شواهد زیادی به دست می آید که با شترهای ذلول جماز و اسب های عربی تندتاز، مسافت های طولانی و دراز را در اندک مدتی می پیمودند. در زمان ما، نه آن اسب ها وجود دارد و نه آن آدم ها. راهی میان عراق و شام است (راه مستقیم) که عرب های عقیل در زمان ما از آن می روند و یک هفته به عراق می رسند. ما که بی خبریم، محال می دانیم».(۲)

د ـ «عرب های صلیب از حوران که منطقه ای وسیع از توابع دمشق است و در جهت قبله قرار دارد، در ظرف هشت روز از محل خودشان حرکت می کردند و در عراق به نجف اشرف می رسند. این موضوع را سید امین عاملی هم تصدیق کرده است».(۳)

ه ـ «از ابوخالد تمار نقل شده است که روز جمعه با میثم تمار در شط فرات کوفه مشغول گردش بودیم. به کشتی سوار شدیم که باد سختی وزید. وی از کشتی خارج شد و به باد نگاهی کرد و گفت: این باد عاصف است. کشتی را محکم ببندید که خطری به آن نرسد. در همین ساعت، معاویه در شام مُرد. روز جمعه بعد، قاصد از شام وارد کوفه شد و با وی ملاقات کرد. من از شام خبر گرفتم. گفت: معاویه مرد و مردم با پسرش یزید بیعت کردند. گفتم کدام روز معاویه مُرد. گفت: روز جمعه گذشته».(۴)

و ـ «در تاریخ طبری آمده است که بُسر بن ارطات، ابوبکره را مهلت داد و از کوفه به شام روانه کرد. ابوبکره نزد معاویه آمد و روز هفتم، خبری که پی آن رفته بود، از معاویه گرفت و در کوفه به بُسر رسانید. بنابراین، ابوبکره در سه روز و نیم از عراق به شام رفته و در سه روز و نیم

۱- تحقیق در اولین اربعین، ص ۲۲۴.

۲- تحقیق در اولین اربعین، ص ۳۳.

۳- تحقیق در اول ین اربعین، ص ۳۴.

۴- تحقیق در اول ین اربعین، ص ۳۵.

از شام به عراق بر گشته است».(۱)

ز ــ «میان مکه و کوفه حدود ۳۸۰ فرسنگ راه است. امام حسین علیه السلام هرچند با شتاب حرکت نمی کرد، ولی این مسافت را در حدود ۲۴ روز پیمود؛ یعنی هر روز پانزده فرسنگ را می پیمود. در حالی که راه شام و عراق بسیار کم تر از این مسافت است».(۲)

۶ ــ علامه نوری می نویسد: «اگر آمدن حضرت سجاد علیه السلام در کربلاـ و جابر در یک وقت و یک روز اتفاق افتاده باشد، چگونه جابر را اولین زایر امام حسین علیه السلام می نامند؟»(۳)

پاسخ: «بی شک، جابر قبل از امام و دیگر افراد خاندان رسالت و بنی هاشم به کربلا رسیده است. همراه جابر دو نفر بیش تر نبود؛ یکی غلام جابر و دیگری، عطیه عوفی. هنوز امام وارد کربلا نشده بود که جابر وارد شد است».(۴)

۷ ــ محدث نوری می گوید: «اهل بیت بدون اطلاع یزید نمی توانستند مسیر را تغییر دهند. اذن خواستن برای عبور از مزار شهیدان، مصارف را بیش تر می کرد، در حالی که یزید پست و تنگدست هرگز این کار را نمی کرد».(۵)

پاسخ: «این دلیل هم مجرد احتمال بیش تر نیست. یزید به نعمان گفته بود که در اختیار اهل بیت باشد و از امر آن ها سرپیچی نکند و در اطاعت شان باشد. پس هیچ گونه استبعادی ندارد که امام علیه السلام به اوامر کرده باشد و او قافله آن ها را به عراق برده و اطاعت دستور کرده باشد».(۶)

۱- تحقیق در اول ین اربعین، ص ۳۷.

۲- تحقیق در اول ین اربعین، ص ۴۰.

۳- لؤلؤ و مرجان، صص ۱۵۳ ــ ۱۵۴.

۴- تحقیق در اولین اربعین، ص ۲۷۶.

۵- لؤلؤ و مرجان، ص ۱۵۴.

۶- تحقیق در اولین اربعین، ص ۲۸۷.

بنابراین، اربعین اول از موارد تاریخی کربلا است که بر پایه مستندات محکم تاریخی استوار است.

فصل چهارم: بوی خاک، رقص اشک

اشاره

فصل چهارم: بوی خاک، رقص اشک

«هنگامی که اسیران اهل بیت به سرزمین کربلا رسیدند، جابر بن عبداللّه انصاری با گروهی از بنی هاشم و خاندان پیامبر دیدار کرد که برای زیارت قبر حسین علیه السلام آمده بودند. آنان همان جا به عزاداری پرداختند و گریه و ناله جگر سوز سر دادند. آنـان سیلی به صورت خود می زدنـد و عزاداری شان به گونه ای بود که جگرها را می سوزانـد. به همین دلیل، بانوانی که در اطراف کربلاـ بودنـد، به عزاداری اهـل بیت پیوسـتند. کـاروان اهل بیت امام حسـین علیه السـلام، سه روز به همین صورت، در کربلا عزاداری کردند».(۱)

۱ ــ بی تابی زینب علیهاالسلام بر مزار لاله ها

۱ ــ بی تابی زینب علیهاالسلام بر مزار لاله ها

زینب علیهاالسـلام که پس از چهل روز اسارت، زندان و شکنجه های روانی بار دیگر چشمش به سرزمین لاله ها افتاده بود، به میان عزاداران و بانوان آمـد، گریبان خود را دریـد و با ناله های غم انگیزش که دل های همگان را می سوزانـد، فریاد برآورد: «ای برادرم، ای حسینم، ای کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو را دوست داشت، ای فرزند مکه و منی، ای فرزند فـاطمه زهرا علیهاالسـلام و ای فرزنـد علی مرتضـی علیه السـلام »! سپس پی در پی آه کشـید و سـرانجام بی هوش شـد. زن ها اجتماع کردند و آب به صورت وی پاشـیدند تا به هوش آمد. پس از آن، امّ کلثوم با دست بر صورت خود زد و با صدای بلند گفت: «امروز محمد مصـطفی، علی مرتضـی و فاطمه زهرا از دنیا رفته اند». بانوان دیگر نیز سیلی به صورت می زدند و صدا به گریه بلند می کردند. سکینه فریاد برآورد و گفت: «وا محمداه وا جداه! چه سخت است بر تو پذیرش کرداری که با اهل بیتت کردند؛ آنان

۱- لهوف، ص ۲۱۸؛ ریاض الاحزان، ص ۱۵۷؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۶۷؛ بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۳۰؛ جلاء العیون، ص ۴۵۰؛ المنتخب الطریحی، ج ۲، ص ۴۸۳؛ تظلم الزهراء علیهاالسـلام، ص ۳۴۴؛ جلاـء العیون، ص ۴۵؛ ذریعه النجاه، ص ۲۷۱؛ مثیر الاحزان، ص ۱۰۷؛ مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۲۲۱؛ تسلیه المجالس، ج ۲، ص ۴۵۸.

را از دم تیغ گذراندند و غارت کردند».(۱)

۲ _ نخستین زایر در اربعین اول

۲ _ نخستین زایر در اربعین اول

به اتفاق همه علمای شیعه، جابر بن عبداللّه انصاری نخستین زایر امام حسین علیه السلام در اربعین اول است.(۲) وی به همراه عطیه عوفی و غلامش نخستین کسانی بودند که در اربعین اول به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شدند. این مطلب با آمدن کاروان خاندان امام حسین علیه السلام از شام به کربلا هیچ گونه منافات و تضادی ندارد. البته برخی افراد نظیر حاج نوری گفته اند که این امر ممکن نیست. عطیه عوفی(۳) چنین حکایت می کند: «با جابر بن عبداللّه انصاری به عزم زیارت قبر امام

۱- الدمعه الساکبه، ج ۵، ص ۱۶۲.

۲- مادر جابر بن عبداللّه بن عمرو بن حرام الانصاری، نُسیبه بنت عقبه بن عدی نام دارد. ابو زُبیر می گوید: جابر، صحابی بلند مرتبه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود که در هفده غزوه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم شرکت کرد و در جنگ صفین همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بود. وی سبیل هایش را می تراشید و موهای خود را رنگ می کرد و در پایان عمر نابینا شد. جابر، احادیث فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده است. وی در حجه الوداع حضور داشت و حدیث ثقلین را در جحفه از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده است. وی صحابی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، علی، حسن، حسین و علی بن الحسین و امام باقر علیه السلام بوده است. جابر که همراه عطیه عوفی برای زیارت امام حسین علیه السلام به کربلا مشرف شده بود، به مدینه نرفت و مدتی در کوفه مهمان عطیه بود. جابر در سال ۷۴ _ ۷۷ یا ۷۸ ه . ق در گذشت. اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۰۸؛ الغدیر، ج ۱، ص ۲۱؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۲۰؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۱۴؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۰۰؛ تحقیق در اولین اربعین، ص ۱۸۶.

۳- عطیه بن سعد بن جناده العوفی از مردان علم و حدیث است که اعمش و دیگران، اخبار زیادی از وی در فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده اند. ابن سعد می گوید: سعد بن محمد بن حسن بن عطیه به من خبر داد که سعد بن جناده نزد امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه شتافت و به وی گفت: یا امیرالمؤمنین! من صاحب پسر بچه ای شده ام که شما او را نام گذاری کنید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این پسر بچه، عطیه خداوند به توست؛ به همین دلیل، وی عطیه نامیده شد. عطیه به همراه ابن اشعث بر حجاج شورید. سپس به فارس گریخت. حجاج به قاسم ثقفی دستور داد که عطیه را بخواهد. اگر به علی بن ابی طالب علیه السلام نفرین کرد، آزاد است، ولی اگر نفرین نکرد، چهارصد ضربه شلاق به او بزن و موی سر و صورتش را بتراش. قاسم ثقفی، عطیه را خواست و نامه حجاج را به آگاهی او رساند. هنگامی که عطیه از نفرین کردن به علی علیه السلام خودداری کرد، قاسم ثقفی، چهارصد ضربه شلاق به او زد و سر و صورتش را تراشید. زمانی که قتیبه بن مسلم به استانداری خراسان منصوب شد، عطیه از آن دیار بیرون رفت و تا حدودی آزاد شد، ولی به کوفه باز نگشت. وقتی عمر بن

هبیره، والی خراسان شد، عطیه به وی نامه نوشت که او را اجازه دهد به کوفه باز گردد. (در پی اجازه هبیره) عطیه به کوفه بازگشت و همان جا ماندگار شد. وی در سال ۱۰۱ یا ۱۱۱ ه . ق در کوفه، بدرود حیات گفت. عطیه تفسیری ۵ جلدی دارد. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۵۳؛ سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۹۶؛ طبقات، ج ۶، ص ۲۱۲.

حسین علیه السلام، از کوفه بیرون آمدیم. هنگامی که به کربلا رسیدیم،(۱) جابر نزدیک رود فرات رفت و غسل کرد. سپس ردایی بر تن کرد و کیسه ای را گشود که بوی خوش از آن به مشام می رسید. او خود را عطرآگین کرد و به سوی قبر امام حسین علیه السلام روانه شد. در هر گامی که برمی داشت، خدا را یاد می کرد تا نزدیک قبر مقدس حسین علیه السلام رسید. پس به من گفت: دستم را روی قبر بگذار! (جابر نابینا بود) چون دستش را روی قبر گذاشتم، از هوش رفت. من آب به روی جابر پاشیدم تا به هوش آمد. آن گاه سه مرتبه گفت: «یا حسین علیه السلام یا حسین علیه السلام یا حسین علیه السلام ».

سپس گفت: دوستی که نتواند پاسخ دوستش را بگوید. چگونه به من پاسخ گویی، در حالی که رگ های گردنت را بریدند و تو را با خونت آغشته کردند و میان سر و بدنت جدایی افکندند. گواهی می دهم که تو فرزند آخرین پیامبری و پسر امیرمؤمنان و فرزند سلاله هدایت و تقوایی. تو پنجمین فرد زیرک و پسر سرور مهتران و فرزند فاطمه زهرا؛ بزرگ ترین بانوی جهانی. چرا این گونه نباشد؛ در حالی که با دست سید پیامبران، تغذیه شده ای و در دامان پرهیز کاران، پرورش یافته ای. تو پاک زیستی و پاک از دنیا رفتی و دل های مؤمنان را در فراق خود غمگین کردی. در برگزیدگی تو به عنوان بهترین انسان هیچ تردیدی وجود ندارد. پس درود خداوند و رضوانش نثار تو باد. تو در همان راهی شهید شدی که برادرت یحیی بن زکریا شهید شد.

آن گاه به اطراف قبر رو کرد و گفت: سلام بر شما روان هایی که در حسین علیه السلام ذوب شدید و اینک کنار او آرمیده اید. گواهی می دهم که شما نماز بر پا داشتید، زکات پرداختید، به نیکی ها فرا خواندید و از

۱- لهوف، ص ۲۱۸؛ تظلم الزهراء علیهاالسلام، ص ۳۴۴؛ ذریعه النجاه، ص ۲۷۱.

بدی ها و زشتی ها باز داشتید. شما با نفی کنندگان خداوند جنگیدید و خدا را پرستش کردید تا به یقین رسیدید. به حق آن خدایی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به حق برانگیخت، در آن چه شما انجام دادید و مأوا گزیدید، مشارکت داریم.

به جابر گفتم: چگونه ما بر آنان فرود آییم، در حالی که کوه ها را نپیموده و شمشیر بر نکشیده ایم و یزیدیان میان سرها و بدن های آنان جدایی افکنده و خاندان شان را بی پدر و زنانشان را بی شوهر کرده اند؟ جابر به من گفت: ای عطیه! بی تردید، از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: هر کس قومی را دوست داشت با آن ها محشور می شود و هر کس، کار قومی را دوست داشت، در کارشان با آنان شریک است. سوگند به آن که محمد را به حقیقت به رسالت برگزید، انگیزه من و پیروان من همان انگیزه ها و آرمان هایی بود که حسین علیه السلام و پیروانش بدان سمت حرکت کردند و شهید شدند».(۱)

۳ _ آمدن کاروان شام به کربلا

۳ _ آمدن کاروان شام به کربلا

عطیه عوفی می افزاید: «ما هم چنان سرگرم زیارت بودیم که ناگاه سیاهی گروهی از سوی راه شام پدیدار شد. به جابر گفتم: از مسیر شام، سیاهی جمعیتی می آید. جابر به غلامش گفت: زود به سمت آن جمعیت برو و برایم خبر بیاور که چه کسانی هستند؟ اگر آنان از اصحاب عمر بن سعد بودند، زود برگرد تا به جای امنی پناه ببریم. اگر امام زین العابدین علیه السلام بود، تو در راه خدا، آزادی. غلام جابر با شتاب رفت و زود برگشت و گفت: ای جابر! از جای خویش برخیز و به پیشواز کاروان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برو؛ این کاروان امام زین العابدین علیه السلام است که با عمه ها و خواهرانش به این جا آمده اند.

جابر با سر و پای برهنه به استقبال کاروان به راه افتاد. همین که نزدیک امام زین العابدین علیه السلام رسید، امام به وی گفت: تو جابری؟ وی گفت: آری، ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم . امام فرمود: ای جابر، به خدا سوگند! این جا مردان ما را کشتند، کودکان ما را سر بریدند، بانوانمان را اسیر کردند و خیمه های ما را سوزاندند. آن گاه امام از کربلا به سوی مدینه رفت».(۲)

۴ _ بانوان اهل بیت بر مزار امام

۴ _ بانوان اهل بیت بر مزار امام

امام سجاد علیه السلام پس از دیدار با جابر و عطیه دستور داد مردان از اطراف قبر مقدس دورتر

۱- بشاره المصطفی، ص ۱۲۵؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۶۸؛ لواعج الاشجان، ص ۱۹۱.

۲- تحقیق در اولین اربعین، ص ۱۸۶؛ لواعج الاشجان، ص ۱۹۱.

بروند تا بانوان عصمت و طهارت کنار قبر شریف، صدا را به گریه و ناله بلند کنند.(۱)

«بنا بر قولی، رباب، همسر با وفای امام حسین علیه السلام یک سال کنار قبر امام حسین علیه السلام به عزاداری مشغول بود. وی همواره شب و روز بر اندوه و مصیبت آن حضرت می گریست. رباب زیر سایه نمی رفت و در برابر تابش خورشید می نشست و با گریه می گفت: شوهرم را زیر تابش آفتاب کشتند».(۲)

با ورود اهل بیت به کربلا، غم های آنان تازه شد. گریبان ها را دریدند و موها را پریشان کردند. آنان چنین مرثیه می سرودند: در این جا، ماه درخشنده ای را از دست دادیم که با نور او، تاریکی ها روشن می شد و گمراهان هدایت می شدند. شمر در این جا، حسین علیه السلام را با شمشیر سر برید و پیشانی او بر خاک افتاد. همین جا بود که عباس علیه السلام در آن روز بی بدیل، عزم آب آوردن کرد، ولی باز نگشت. در این جا، گلوی کودک شیر خوار ما را با تیر کینه دریدند و به کودکان شیرخوار ما رحم نکردند.

در همین جا، با کشتن فرزندان امیرمؤمنان، پیشانی ما را با خون رنگین کردند. در این جا، سرهای خاندان علی علیه السلام را بالای نیزه کردند و سرهای بنی عقیل از خردمندان ما را بریدند. در همین جا، خیمه های ما را آتش زدند و اموال ما را میان خیانت کاران تقسیم کردند. همین جا بود که شمشیرهای ستم برآمد و دست های پر خشوعی را که کمک کار بی نوایان بود، تکه تکه کردند».(۳)

«امام سجاد علیه السلام پس از آن که بی تابی، اضطراب و نگرانی عمه اش، زینب علیهاالسلام را دید، به وی فرمود: عمه جان! صبر کن و آرام گیر. حضرت زینب علیهاالسلام فرمود: ای علی علیه السلام، ای نور چشمانم! مرا در کربلا بگذار تا نزد برادرم اقامت گزینم. چگونه اهل مدینه را بی حسین علیه السلام دیدار کنم؟ چگونه خانه های مدینه را خالی بنگرم؟! امام سجاد علیه السلام بار دیگر فرمود: عمه جان! آرام

۱- تحقیق در اولین اربعین، ص ۱۹۶.

۲- معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۹۷؛ نفس المهموم، ص ۶۰۱.

۳- معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۹۹.

گیر و صبور باش. تو سرپرست یتیمان هستی».(۱)

در آن هنگام که خاندان اهل بیت با مزار شـهیدان نجوا می کردند، آسـمان خون می بارید و بیابان نینوا در حیرت و اندوه فرو رفته بود.

۱- ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۵۱۴.

فصل پنجم: بیدلان در راه مدینه

اشاره

فصل پنجم: بیدلان در راه مدینه

«پس از چند روز عزاداری در کربلا، نعمان بن بشیر (سرپرست گمارده شده از سوی یزید) خدمت امام سجاد علیه السلام آمد و عرض کرد: ای مولا ـ و سرور من! جانم به فدایت باد؛ بی تردید، اگر این کودکان و بانوان به این سبک جان سوز و غم انگیز، ماتم سرایی کنند و به عزاداری خود ادامه دهند، تلف خواهند شد. آقا! اجازه دهید کاروان حرکت کند. امام سجاد علیه السلام نیز دستور داد بار شتران را ببندند و کاروان به سوی مدینه حرکت کند».(۱)

«هنگامی که بارها را بستند و آماده حرکت شدند؛ سکینه، با ناله و فریاد، اهل حرم را برای خداحافظی با مزار مقدس امام حسین علیه السلام فرا خواند. همه در اطراف آن قبر مقدس گرد آمدند. سکینه، قبر پدر را در آغوش گرفت و به شدّت ناله سر داد. آن گاه این اشعار را زمزمه کرد: الا ای کربلا! بدنی را در آغوشت به امانت گذاردیم، در حالی که نه کفنی دارد و نه با غسل، به خاک سپرده شده است. ای کربلا! روحی را در تو امانت گذاشتیم که از پاره احمد، وصی او و امین ماست».(۲)

۱ ـ خداحافظی با آلاله ها

۱ ـ خداحافظی با آلاله ها

علی بن الحسین علیه السلام می دید بانوان و فرزندان اهل بیت، شب و روز می گریستند و ناله می کردند. آنان از کنار یک قبر بلند می شدند و کنار قبر دیگر می نشستند و از ستم دشمن، شکوه می کردند. از این رو دستور داد کاروانیان، توشه بر بندند تا به سوی مدینه بروند. «امام سجاد علیه السلام هنگام ترک کربلا به افرادی که در آن جا بودند، فرمود: رحمت خداوند بر شما پیروان و شیعیان ما باد که در طول این مدت با ما در مصیبت پدرم، حسین علیه السلام شرکت داشتید و ما را همراهی کردید».

۱- ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۵۱۵؛ لهوف، ص ۲۱۸.

۲- الدمعه الساکبه، ج ۵، ص ۱۶۳؛ معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۹۸.

۲ ـ بازگشت جمع پریشان

۲ ـ بازگشت جمع پریشان

«در این هنگام، امّ کلثوم اشک می ریخت و این اشعار را می خواند: ای شهر پیامبر! ما را مپذیر که با افسوس و اندوه بازگشتیم. هنگامی که از دامان تو بیرون شدیم، همه خانواده ما جمع بودند و اینک که برگشتیم، نه مردان ما هستند و نه فرزندان ما. در آن هنگام، جمع ما کامل و حلقه ما پیوسته بود، ولی اکنون، برهنه مانده و غارت شده ایم. ما در پناه لطف آشکار خداوند به سر بردیم و اینک از دست ستمگران، بیمناک باز می گردیم».(۱)

۳ ـ شکوه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

۳ ـ شکوه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

پس از آن، امّ کلثوم علیهاالسلام جدش را چنین مخاطب قرار داد: «ای مدینه! به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خبر بده که ما در سوگ پدرمان ماتم گرفته ایم. بی تردید، مردان و فرزندان ما را در کربلا سر بریدند. به جد ما خبر دهید که ما را اسیر کردند و پس از اسارت، ما را در شهرها گرداندند. ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ! خاندان تو را در کربلا برهنه کردند و اموالشان را به غارت بردند. حسین علیه السلام را سر بریدند و حق تو را که عالی مرتبه ای، رعایت نکردند. ای پیامبر! اگر چشمانت را برای دیدن اسیران بگشایی، می بینی که آنان بر شتران برهنه سوارند. پیامبر خدا! پس از سال ها پرده نشینی، چشم های دیگران بر ما افتاد و مردم ما را نگریستند. هنگامی که چشم های تو از نگهداری ما پوشیده شد، دشمنان بر ما شوریدند و چشم هاشان باز شد. ای جدّ بزرگ! دشمنان ما به آرزوی خود رسیدند و دل های پرکینه شان با کشتن ما، شفا یافت».

۴ ـ درد دل با حضرت زهرا علیهاالسلام

۴ ـ درد دل با حضرت زهرا علیهاالسلام

آن گاه با مادرش، فاطمه علیهاالسلام چنین سخن گفت: «ای فاطمه! اگر به اسیران بنگری،

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷؛ ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۹؛ منهاج الدموع، ص ۴۰۸؛ منتخب الطریحی، ج ۲، ص ۴۸۶.

می بینی که فرزندانت در شهرها پراکنده شدند. ای فاطمه! اگر به سرگردانی های ما می نگریستی، دیدگانت به زین العابدین علیه السلام می افتاد.

ای فاطمه! کاش می دیدی بیدار خوابی ما را که از بیدار خوابی شب ها، نابینا شده بودیم.

ای فاطمه! بسی بیش تر از آن چه تو از دشمنان دیدی، ما لمس کردیم. اگر زنده بودی، گریستنت نسبت به ما تا روز واپسین تمام نمی شد. به بقیع برو و بگو: فرزند رسول خدایی که پروردگار جهانیان است، کجاست؟!»

۵ _ یادآوری مصیبت های کربلا

۵ _ یادآوری مصیبت های کربلا

ام کلثوم پس از شکایت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و فاطمه زهرا علیهاالسلام، از شهادت امام حسین علیه السلام و رویدادهای کربلا، سخن به میان می آورد: «پیشوای ما حسین علیه السلام، همدم ما بود. اینک ما برگشته و او را در کربلا گذاشته ایم. بنابراین، سرگردان و بی کفیل شده ایم و اکنون بر برادرانمان نوحه می کنیم. ما را بر شتران بی جهاز و درشت خوی سوار کردند. ما فرزندان یاسین و طاهاییم که اکنون بر پدرانمان اشک می ریزیم. ما پاکان آشکاریم که پنهان کاری در ما نیست و ما یک رنگان خداییم که برگزیده شده ایم. ما بردباران بلا و مشکلاتیم و پند دهندگان راست گوییم.

بی تردید، دشمن با بی ادبی و خشم و خشونت، بانوان را بر شتران بی جهاز سوار کردند. در این هنگام، زینب علیهاالسلام از خیمه اش بیرون آمد و فاطمه صغرا در اطراف او، سرگردان بود و زاری می کرد. سکینه، دختر حسین علیه السلام از آتش سوزی فریاد می زد و ندای کمک خواهی وی تا نزد خداوند بالا می رفت. زین العابدین علیه السلام در زنجیر، اسیر بود که خائنان، طرح کشتن وی را ریختند. پس از شهیدان، دنیا به تلّی خاک می ماند که نوشیدن جام مرگ در آن، گواراترست. این

داستان و تفسیر وضعیت من بود که هر کس می شنود، ناگزیر بر ما می گرید».(۱)

۶ ـ سپاس گزاری

۶ ـ سپاس گزاری

حارث بن کعب می گوید: «فاطمه، دختر علی بن ابی طالب علیه السلام به من گفت: در آن صحرا به خواهرم زینب علیهاالسلام گفتم: ای خواهر! این مرد شامی که از شام تا این جا با ما آمد، بسیار نیکو رفتار کرد. اکنون بر ماست که او را پاداشی دهیم. زینب علیهاالسلام گفت: به خدا سوگند! چیزی نداریم که به او بدهیم جز همین زیورآلات. به او گفتم: همین زیور آلات را به او هدیه می دهیم.

فاطمه می گوید: من دست بند و بازوبند خود را درآوردم و خواهرم نیز دستبند و بازوبند خود را بیرون آورد. ما آن ها را نزد آن مرد شامی فرستادیم و گفتیم: این پاداش همراهی خوب و کردار نیک شما نسبت به ما است و آن گاه از وی پوزش خواستیم. مرد شامی تمام آن ها را به ما بازگرداند و گفت: اگر من برای همین دنیا نیز کار می کردم، آن زیور آلا-تی که فرستادید، مرا به خوبی راضی می کرد و پاداش کم تر از آن نیز برای من کافی بود، ولی به خدا سوگند! آن چه انجام داده ام تنها برای رضای خدا بوده است. این کار را (پس از خشنودی خداوند) برای رعایت نزدیکی شما نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم انجام دادم».(۲)

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷؛ تظلم الزهرا علیهاالسلام، ص ۳۵۲؛ معالی السبطین، ج ۲، ص ۲۰۸؛ ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۸۰.

۲- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۹۳؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۷۸.

فصل ششم: پیام آوران انقلاب خون

اشاره

فصل ششم: پیام آوران انقلاب خون

خانـدان امام حسـین علیه السـلام با قلب های لبریز از انـدوه و بدون حضور بزرگان خویش به سوی مدینه بازگشـتند. وضـعیت بیرون رفتن آنان با آمـدن دوباره به وطن اصـلی کاملاً متفاوت بود. از این رو، تماشای چنین صـحنه غم انگیزی برای اهل بیت بسیار سخت بود. مقایسه میان وضعیت بیرون رفتن از مدینه و بازگشتن به آن جا، قلب کاروانیان را می لرزاند.

۱ _ در آستانه شهر مدینه

۱ _ در آستانه شهر مدینه

بَشـیر بن جَذلم می گوید: «به آرامی می رفتیم تا نزدیک شـهر مدینه رسـیدیم. با حضرت علی بن الحسین علیه السلام از شتران پیاده شدیم و بار انداختیم. حضـرت، خیمه ای برپا کرد و بانوان را در آن جای داد. سـپس مرا طلبید و گفت: بشیرا! خدا پدرت را بیامرزد. او شاعر بود، آیا تو را نیز از شـعر گفتن بهره ای هست؟ گفتم: آری، ای پسـر پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم ! من هم شاعرم. امام فرمود: پس هم اکنون وارد شـهر مدینه شو و خبر شـهادت ابی عبداللّه را به مردم برسان. من بر اسب خود سوار شدم و با شـتاب به مدینه وارد شدم. هنگامی که به مسجد النبی صلی الله علیه و آله وسلم رسیدم، صدایم را به گریه بلند کردم و این اشـعار را سرودم: ای مردم مدینه! دیگر جای ماندن شما در این شهر نیست؛ زیرا که حسین علیه السلام کشته شد و اشک هایم در سوگ او روان است. بـدن وی در کربلا به خاک و خون آغشـته شد و سـرش را روی نیزه ها از این شـهر به آن شـهر بردند.

سپس به مردم گفتم: این علی بن الحسـین علیه السـلام است که با عمه ها و خواهرانش پشت دیوارهای مـدینه فرود آمـده اند. من فرستاده وی هستم و به سوی شما آمده ام تا شما را از جایگاه آنان خبر دهم.

چون این خبر را به مردم رسانـدم، هیـچ بـانویی در مـدینه نمانـد. همگی از خانه های خود بیرون آمدنـد، در حالی که موها را پریشان کرده بودند و سیلی به صورت می زدند. آنان با چهره های خراشیده فریاد واویلا سر می دادند.

مردان و زنان را هرگز مانند آن روز را گریان ندیدم و پس از وفات پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم هیچ روزی تلخ تر از آن روز بر مسلمانان نگذشته بود. در آن هنگام شنیدم که بانویی این گونه برای حسین علیه السلام نوحه سرایی می کند:

پیک، خبر شهادت تکیه گاهم را به من رساند و دلم را به درد آورد که با شنیدن آن خبر بیمار شدم. ای

چشم های من! بسیار اشک بریزید و پی در پی از دل، اشک سرازیر کنید. در سوگ کسی که مصیبتش، عرش خدا را به لرزه درآورده است و پس از شهادتش، شکوه و برتری دین کاسته شد. بر پسر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و جانشین وی اشک بریزید هرچند مزار آنان کمی از ما دورتر است. کیست که به شهدای کربلا خبر دهد که شما لباس غم بر تن ما پوشاندید به گونه ای که آن لباس ها هرگز کهنه نمی شوند و ما را فرسوده می کنند. روزگاری که ما را به وصال آنان می خنداند، اینک ما را به جدایی و دوری آنان می گریاند. زندگی ما در نبود آنان تاریک شد، ولی شب های ما از شمع رخ آنان همواره تابان است.

آن بانو پس از خواندن این اشعار، به من گفت: ای مرد! مصیبت و اندوه ما را در سوگ حسین تازه کردی و زخم هایی را که هنوز التیام نیافته بود، به گونه ای خراشیدی که جای بهبودی نیست. خداوند تو را بیامرزد، تو کیستی؟ به او گفتم: من بشیر بن جذلم هستم. پیشوایم، علی بن الحسین علیه السلام مرا فرستاد تا خبر ورود او و کاروانیان را به شما برسانم. اکنون او با خاندان حسین علیه السلام در فلان محل با بانوانشان فرود آمده اند».(۱)

۲ _ استقبال مردم مدینه

۲ _ استقبال مردم مدینه

بشیر می گوید: «مردم مدینه مرا تنها گذاشتند و با شتاب فزاینده ای به سوی کاروان اسیران، حرکت کردند. من نیز بر اسب خویش سوار شدم و نهیب زدم تا خود را به کاروان رساندم. دیدم مردم راه ها را بسته اند و گذرگاهی نمانده است. ناگزیر از اسب پیاده شدم و با زحمت از میان انبوه مردم، خود را به خیمه های امام رساندم. علی بن الحسین علیه السلام که درون خیمه ها بود، بیرون آمد و با دستمالی که در دست داشت، اشک های چشم خود را پاک کرد. همراه آن حضرت، خدمت گزاری بیرون آمد که چهار پایه ای در دست داشت و آن را جلوی خیمه بر زمین گذاشت. علی بن الحسین علیه السلام بر آن کرسی نشست، در حالی که نمی توانست اشک های خود را نگاه دارد. صدای مردم به گریه بلند بود و زنان ناله سر می دادند. مردم به امام سجاد علیه السلام تسلیت و دلداری می دادند. آن ناحیه را شیون و فریاد پر کرده بود».(۲)

۱- لهوف، صص ۲۲۰ و ۲۳۲؛ قمقام زخار، ص ۵۸۱؛ مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۲۲۲؛ دائره المعارف الحسینیه، ج ۱، ص ۹۱؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۸۲.

۲- لهوف، ص ۲۲۰؛ الدمعه الساکبه، ج ۵، ص ۴۲۷.

۳ _ سپاس گزاری امام سجاد علیه السلام از خداوند

۳ _ سپاس گزاری امام سجاد علیه السلام از خداوند

در این هنگام، امام سجاد علیه السلام که شرایط را برای بازگویی پیام عاشوراییان به اهل مدینه مناسب می دید، لب به سخن گشود و مانند همیشه در آغاز سخن، به سپاس و ستایش خداوند پرداخت.

راوی می گوید: «امام سجاد علیه السلام با دست اشاره کرد که مردم ساکت شوند. سپس این خطبه را ایراد فرمود: سپاس خدای را که پروردگار جهانیان، صاحب روز واپسین و آفریننده تمامی آفریدگان است. خداوندی که از ادراک عقلانی دور است. او آسمان های دور را نیز در دست قدرت خود دارد و نزدیکی وی به گونه ای است که نجوای آدمی را می شنود. او را بر سختی های بزرگ، آسیب های زمانه، مصایب دلخراش و بلاهای جان سوز، سپاس می گذارم».

۴ _ بازگویی حادثه غم انگیز کربلا

۴ _ بازگویی حادثه غم انگیز کربلا

امام سجاد علیه السلام پس از سپاس خداوند، به بیان حوادث خونین عاشورا می پردازد: «ای مردم! بی تردید، خداوندی که سپاس ویژه اوست، ما را به مصیبت های بزرگ فرو بُرد. شکافی ژرف در اسلام پدید آمد؛ ابوعبداللّه الحسین علیه السلام و خاندانش را کشتند و بانوان و فرزندان او را به اسارت بُردند. سر او را بالای نیزه، شهر به شهر گردانیدند و این مصیبتی است که هرگز مانند آن مصیبتی وجود ندارد.

ای مردم! کدام یک از مردان شما پس از پدید آمدن این حادثه غم انگیز، می تواند شادی کند یا کدام دلی است که برای او غمگین نگردد؟ کدام چشمی است که بتواند اشک خود را نگاه دارد، در صورتی که هفت آسمان با بنای استوار خود در شهادت وی گریستند. دریاها با امواج خود اشک ریختند، پایه های آسمان به خروش آمدند و ارکان زمین نالیدند. شاخه های درختان، ماهیان، امواج دریا و فرشتگان نزدیک خداوند و تمام آسمانیان در شهادت وی گریستند.

ای مردم! کدام دلی است که برای کشته شدن وی از هم نشکافد؟ یا کدامین دلی است که برای او نوحه سرایی نکند؟ یا کدامین گوشی است که صدای این شکاف را در اسلام بشنود و کر نگردد؟! ای مردم! روزگار را به گونه ای گذراندیم که رانده شده از وطن، پراکنده از جمع و دور افتاده از خاندان خود بودیم؛ بی آن که جرمی مرتکب شده یا کار ناپسندی انجام داده باشیم. با ما این گونه رفتار کردند، در حالی که هیچ کار بدی نکرده و تغییری در اسلام نداده بودیم. حتی چنین حوادثی را در مورد نیاکان پیشین خود نشنیده بودیم و این کار جز تزویر، چیز دیگری نیست.

به خدا سوگند! اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم _ که درود بر وی و خاندانش باد _ به جای آن همه سفارش ها، دستور جنگ با ما را صادر می کرد، آنان بیش از این نمی توانستند با ما بدی کنند که اکنون انجام دادند».

امام سجاد علیه السلام با بازگویی رویدادهای ناگوار کربلا، به فداکاری های امام حسین علیه السلام در برپا نگاه داشتن یاد و خاطره اسلام در ذهن مسلمانان اشاره می کند و شهادت ایشان را مایه روشنی خط و مرز گروه های گوناگون مسلمانان می داند. به گفته آن حضرت، مسلمانان پس از شهادت امام حسین علیه السلام به چند دسته تقسیم شده اند و البته خود آنان، زمینه های سقوط و انحطاط زندگی خویش را فراهم آوردند.

امام سجاد علیه السلام با برشمردن جنایت های بی شمار دشمنان در حق خاندان اهل بیت علیهم السلام؛ بی گناهی، حقانیّت و مظلومیت فرزندان پیامبر را برای اهل مدینه توضیح می دهد. بر اساس سخنان امام، دشمنان در زیر پا گذاشتن اصول اسلام و جفاکاری نسبت به اهل بیت علیهم السلام از هیچ جنایتی فروگذار نکردند.

۵ _ پایان خطبه

۵ _ پایان خطبه

امام علیه السلام در پایان خطبه، با یادآوری بزرگی مصیبت وارد شده بر اسلام و مسلمانان، انتقام گرفتن از این خون را به انتقام گیرنده حقیقی واگذار می کند: «در هر حال ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم. ما این مصیبت را که بسیار دردناک، گسترده، سوزنده، دلخراش، اندوه بار و بنیان کن بود، به حساب خداوند می گذاریم. او می تواند انتقام ما را از دشمن بگیرد؛ زیرا نفوذناپذیر و انتقام گیرنده است».(۱)

«در این هنگام صوحان بن صعصعه بن صوحان که زمین گیر بود، از جای برخاست و از امام پوزش طلبید که بیمار و ناتوانم. امام عذر صوحان را پذیرفت و از او و پدرش، ابراز خشنودی و برای پدر وی دعا کرد».(۲)

«محمد بن حنفیه فرزند امیرالمؤمنین علی علیه السلام که به دلیل بیماری نتوانسته بود در جنگ کربلا مشارکت کند، از ورود اهل بیت و شهادت برادرش، حسین علیه السلام بی خبر بود. وی با شنیدن سر و صدای مردم فریاد کشید و گفت: به خدا سوگند! همانند این زلزله را هرگز ندیده ام، مگر روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از

۱- لهوف، ص ۲۲۴؛ الدمعه الساکبه، ج ۵، ص ۴۲۷.

۲- لهوف، ص ۲۲۴؛ الدمعه الساکبه، ج ۵، ص ۴۲۷.

دنیا رفت! این شیون و ناله برای چیست؟

چون وی سخت بیمار بود، کسی نمی توانست ماجرای کربلا را به وی باز گوید. هنگامی که محمد بن حنفیه بر پرسش خود پافشاری کرد، یکی از خدمت گزارانش گفت: ای فرزند امیرمؤمنان! برادرت، حسین علیه السلام به کوفه رفت، ولی مردم با او نیرنگ کردند و پسر عمویش، مسلم بن عقیل را کشتند. اکنون وی، اهل حرم و باز ماندگانش بازگشته اند! محمد بن حنفیه از خدمت گزارش پرسید: پس چرا نزد من نمی آید؟! خدمت گزار گفت: در انتظار تو هستند. محمد از جای برخاست و به دشواری از خانه بیرون آمد. وی پیوسته می گفت: لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم. به خدا سوگند! مصیبت های خاندان یعقوب را در این کار می نگرم. برادرم کجاست؟ میوه دلم کجا است؟ حسینم کجاست؟ به او گفتند: برادرت، حسین علیه السلام در بیرون مدینه در فلان جا بار انداخته است. سپس او را بر اسب سوار کردند. خدمت گزارانش پیشاپیش وی می رفتند تا این که به بیرون مدینه رسیدند.

محمد حنفیه هنگامی که به دور دست نگریست، جز پرچم های سیاه چیز دیگری ندید. پرسید: این پرچم های سیاه چیست؟! به خدا سوگند! حتما فرزندان اُمیّه، حسین علیه السلام را کشته اند. آن گاه ناله ای کرد و از اسب بر زمین افتاد و بی هوش شد. خادم او نزد علی بن الحسین علیه السلام آمد و گفت: ای مولای من! عموی خویش را دریاب پیش از آن که از دست رود. امام سجاد علیه السلام به راه افتاد، در حالی که پارچه سیاهی در دست داشت و اشک هایش را با آن پاک می کرد. امام بر بالین عمویش نشست و سر او را به دامن گرفت.

هنگامی که محمد بن حنفیه به هوش آمد، به امام گفت: ای فرزند برادر! برادرم کجاست؟ روشنی چشمم کجا است؟ نور دیدگانم کجا است؟ پدرت کجا است؟ جانشین پدرم کجاست؟ حسین کجاست؟ علی بن الحسین علیه السلام پاسخ داد: ای عمو جان! نزد تو یتیم بازگشتم و به جز کودکان و بانوان حرم که مصیبت دیده و گریانند، کسی دیگر را با خود نیاورده ام. ای عمو! اگر برادرت، حسین علیه السلام را می دیدی، چه می کردی؛ وی در حالی که کمک می خواست و کسی به یاری وی نمی شتافت، با لب تشنه شهید شد! محمد بن حنفیه بار دیگر فریاد زد و از هوش رفت».(۱)

۱- الدمعه الساکبه، ج ۵، ص ۱۶۴.

فصل هفتم: مدینه بی حسین؛ حلقه بی نگین

اشاره

فصل هفتم: مدینه بی حسین؛ حلقه بی نگین

«اهل بیت روز جمعه هنگامی وارد شهر مدینه شدند که خطیب حکومت در حال خواندن خطبه نماز جمعه بود. غم های کاروانیان با دیدن شهر مدینه تازه شد و بار دیگر به عزاداری پرداختند. مردم مدینه نیز در سوگ شهیدان کربلا، نوحه سرایی می کردند و می گریستند. مردم مدینه در آن روز مانند روز وفات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم گرد آمده بودند و به عزاداری می پرداختند.

ام کلثوم در حالی که می گریست، وارد مسجد النبی صلی الله علیه و آله وسلم شد و رو به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت: سلام بر تو ای جد بزرگوار! اکنون خبر شهادت فرزندت، حسین علیه السلام را برای تو آورده ام. سپس ناله بلندی از قبر مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر خاست. هنگامی که مردم حاضر این ناله را شنیدند، به شدّت گریستند و ناله و شیون همه جا را فرا گرفت.

پس از آن، علی بن الحسین علیه السلام به زیارت مرقد مطهر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مشرّف شد. وی صورت خود را روی قبر نهاد و بسیار گریست و گفت: ای جد من و بهترین فرستاده خداوند! با تو درددل می کنم. دوست تو کشته شد و خاندانت را خوار کردند. درد دلم با توست که غم انگیز، بیمار و هراسانم و در اسارت، پشتیبانی نداشتم. ما را همانند کنیزان اسیر کردند و آن چنان به ما آسیب رساندند که سینه را استخوان بشکست».(۱)

۱ ـ عزاداری مردم مدینه

۱ ـ عزاداری مردم مدینه

«مردم مدینه که همراه حضرت سجاد علیه السلام حرکت می کردند، گریبان می دریدند و با لباس های سیاه و چشمان اشک بار حرکت می کردند. گروهی از مردم مدینه در مسجد برای نماز جمعه گرد آمده بودند. ولید بن عتبه نیز بالای منبر ایستاده بود و خطبه می خواند که ناگهان صدای ناله و شیون همه جا را فرا گرفت. ولید پرسید: چه خبر است؟ به او گفتند: این صدا و شیون از بانوان بنی هاشم است که بر مصیبت امام حسین علیه السلام می گریند. ولید گریست به گونه ای که اشک بر گونه هایش جاری شد. او از بالای منبر فرود آمد و به خانه خویش برگشت. مردم نیز از مسجد بیرون آمدند. شهر مدینه مانند روز

۱- الدمعه الساکبه، ج ۵، ص ۱۶۲؛ مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۲۲۴؛ معالی السبطین، ج ۲، ص ۲۱۱؛ کامل بهایی، ج ۲، ص ۳۰۲.

رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود».(۱)

۲ _ عزاداری بنی هاشم

۲ _ عزاداری بنی هاشم

راوی می گوید: «زینب علیهاالسلام آمد و دو طرف درِ مسجد را گرفت و فریاد زد: ای جد بزرگوار! من خبر مرگ برادرم، حسین علیه السلام را آورده ام. زینب علیهاالسلام هرگاه به علی بن الحسین علیه السلام می نگریست، داغش تازه تر می شد و حزن و اندوه او شدّت می گرفت».(۲)

«هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، بانوان بنی هاشم تا مدت ها لباس سیاه بر تن داشتند و شال عزا بر گردن آویختند. آنان بدون توجه به گرما و سرما، برای امام حسین علیه السلام و دیگر شهیدان کربلا عزاداری می کردند.(۳) زنان بنی هاشم برای حسین علیه السلام گریبان دریدند و سیلی بر صورت زدند. باری، برای مانند او باید سیلی بر چهره زد و گریبان ها درید».(۴)

یکی از بانوان امام حسین علیه السلام، با برپایی مجلس عزاداری، زنان مدینه و خدمت گزاران خود را گرد آورد و بسیار گریستند. از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «هیچ زن هاشمی نسب پس از شهادت امام حسین علیه السلام سرمه نکشید و موهای خود را رنگ نکرد و دودی از خانه بنی هاشم بر نخاست. پنج سال بعد که عبیداللّه کشته شد، همه چیز به حالت عادی خود برگشت».(۵)

برپایی مجلس عزاداری بنی هاشم، حس انتقام جویی را در وجود افراد آزاده شکوفا می کرد. «پس از ورود کاروان امام حسین علیه السلام به مدینه، بنی هاشم در سوگ امام به شدّت غمگین و محزون

۱- معالی السبطین، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۸؛ نفس المهموم، ص ۶۰۲؛ حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۴۲۸؛ منهاج الدموع، ص ۴۰۸.

۳- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۸؛ نفس المهموم، ص ۶۰۳؛ المحاسن، ج ۲، ص ۱۹۵، باب اطعام للمأتم.

۴- نفس المهموم، ص ۶۰۳.

۵- نفس المهموم، ص ۶۰۴؛ ریاض الاحزان، ص ۱۶۳.

بودند و سه سال را با نوحه سرایی و عزاداری سپری کردند. سالخوردگان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مانند مسور بن مخرمه و ابو هریره و دیگران از ترس حاکم وقت، به صورت پنهانی می آمدند تا گریه و ماتم آنان را بشنوند و بدین گونه در سوگ حسین علیه السلام با آنان اظهار هم دردی می کردند».(۱)

«ابن قتیبه، شاعر نامی عرب، با دیدن خانه های بنی هاشم، اشک ریخت و گفت:

چون من بر خانه های خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گذر کردم، آن ها را مانند روزگاری که صاحب داشتند، ندیدم. خداوند، این خانه ها و صاحبانش را از خود دور نمی کند، هرچند به گمان من امروز در وضعیت دوری به سر می برند. آگاه باشید که کشته های کربلا ـ از خاندان بنی هاشم، گردن مسلمانان را از زیر بار پستی بُرد و اینک آن پستی آشکار شد. آنان همواره پناه گاه بودند و اینک وارث بزرگ ترین اندوه و مصیبتی شده اند که شکوه این مصیبت بسیار بزرگ است. مگر ندیدی که خورشید در سوگ حسین بن علی، به زردی گرایید و شهرها، پوسته خود را کندند». (۲)

۳ ـ عزاداری ام سلمه

۳ ـ عزاداری ام سلمه

«امّ سلمه،(۳) همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از حجره خویش بیرون آمد. او شیشه ای در دست داشت که تربت حسین علیه السلام در آن به خون تبدیل شده بود. وی با دست دیگرش، دست فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام را گرفته بود. اهل بیت علیهم السلام چون امّ المؤمنین را این گونه دیدند، همراه وی بسیار گریستند».(۴)

۴ ـ عزاداری ام البنین؛

۴ ـ عزاداری ام البنین؛

۱- حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۴۲۸.

۲- . لهوف، ص ۲۳۰؛ مثیر الاحزان، ص ۱۱۰.

۳- نام اصلی وی، هند است و دختر ابی اُمیّه بود. این بانو نخست به حبشه رفت. سپس به مدینه مهاجرت کرد. پیش از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، همسر ابوسلمه بود و از او چهار فرزند به نام های سلمه، عمر، درّه و زینب داشت. چون در سال دوم هجرت، ابوسلمه از دنیا رفت، امّ سلمه به همسری رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درآمد. او در زمان حاکمیت یزید بن معاویه، بدرود حیات گفت. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۲.

۴- قصه کربلا، ص ۵۴۳.

ام البنین، همسر امیرالمؤمنین علی علیه السلام یکی دیگر از بانوان اهل بیت علیهم السلام بود که بیش از همه نسبت به امام حسین علیه السلام اظهار ارادت می کرد.

«اُمّ البنین،(۱) مادر حضرت عباس علیه السلام و سه فرزند دیگرش که همگی در کربلا شهید شده بودند، پس از شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه السلام و فرزندانش، روزها به قبرستان بقیع می رفت و به عزاداری می پرداخت. زنان مدینه نیز با وی هم آوا می شدند. عزاداری امّ البنین چنان غم انگیز و جان سوز بود که حتی مروان بن حکم، دشمن قسم خورده اهل بیت را که روزها از کنار بقیع می گذشت، متأثر می کرد».(۲)

امّ البنین در سوگ فرزندان خود، این اشعار را زمزمه می کرد:

«ای کسی که عباس علیه السلام را دیدی که بسان شیر بر دشمن حمله می کرد.

فرزندان حیدر که مانند شیر بودند؛ به دنبال وی بر حریف می تاختند.

به من خبر دادند که دست فرزندانم بریده شده است. وای بر من که بر فرق پسرم عمود فرود آمد، ولی اگر شمشیر در دست بود، هرگز کسی به تو نزدیک نمی شد.

(هنگامی که بانوان به وی تسلیت می دادند و می گفتند: ای مادر پسران! خدا به تو صبر دهد، او در پاسخ می گفت:) دیگر مرا مادر پسران صدا نکنید؛ زیرا این نام، مرا به یاد شیرمردان علی می اندازد. مرا فرزندانی بود که با نام آن ها خوانده می شدم و امروز به گونه ای زندگی می کنم که فرزندانی ندارم.

چهار فرزند داشتم مانند بازهای شکاری که همگی شربت بُریدن از جهان مادی را چشیدند و رگ های آنان را با تیر بریدند. دشمنان با نیزه های خود، بدن های پاک آنان را پاره پاره کردند و هر چهار فرزندم با بدن تکه تکه روی خاک کربلا قرار گرفتند. کاش می دانستم آیا همان گونه که به من خبر دادند،

۱- فاطمه بنت خرام بن خالد بن ربیعه بن عامر پس از شهادت فاطمه زهرا علیهاالسلام و به انتخاب عقیل بن ابی طالب، به همسری علی علیه السلام درآمد. تا هنگامی که فرزند نداشت، او را فاطمه صدا می زدند، ولی پس از آن، به وی ام البنین یعنی مادر پسران می گفتند. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۰.

۲- حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۴۳۰.

دست های عباسم را بریده اند؟(۱)

۵ _ عزاداری رباب؛ همسر امام حسین علیه السلام

۵ _ عزاداری رباب؛ همسر امام حسین علیه السلام

ابوالفرج از عوف بن خارجه نقل کرده است: «نزد عمر بن خطاب بودم که مردی نزد او آمد و سلام کرد. عمر نام او را پرسید. گفت: من مردی نصرانی هستم و نام من امرءالقیس است. آمده ام تا اسلام اختیار کنم و آداب و احکام آن را بدانم. عمر، اسلام را بر او عرضه کرد و وی مسلمان شد. آن گاه امارت قبیله قضاعه (در شام) را به وی پیشنهاد کردند که پذیرفت. چون از نزد عمر بیرون آمد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دید، در حالی که حسین و حسن نیز همراهش بودند. حضرت به او فرمود: من علی بن ابی طالب، پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و داماد اویم. اینان نیز فرزندان من هستند که مادرشان، فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. ما را به پیوند خویشی با شما تمایل فراوانی است. امرءالقیس گفت: یا علی علیه السلام ! دختری دارم به نام محیاه که او را به عقد تو در آوردم. دختر دیگرم به نام سلمی را به فرزندت، حسن علیه السلام و سومین دخترم به نام رباب را به حسین علیه السلام دادم.

آن روز به شب نرسید که علی علیه السلام، رباب را برای فرزندش حسین علیه السلام عقد کرد. رباب از حسین علیه السلام، دو فرزند آورد به نام های عبداللّه و سکینه. رباب از زنان برگزیده ای بود که از خانواده های بزرگ عرب به شمار می رفت. او نزد امام حسین علیه السلام جایگاه والایی داشت و همواره نظر امام به وی معطوف بود. امام این اشعار را درباره او و فرزندش سروده است: به جان تو سوگند که من خانه ای را دوست دارم که سُکَینه و رباب در آن باشند. آن دو را بسیار دوست دارم و بیش تر مالم را بر ایشان مصرف می کنم. سرزنش سرزنش کنندگان نزد من بی مورد است».(۲)

«رباب که همراه اهل بیت علیهم السلام به کربلا رفته بود، با قافله اسیران به شام رفت. هنگامی که به مدینه بازگشت، اشراف قریش او را به همسری طلبیدند، ولی رباب به آنان گفت: من پس از شهادت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، هرگز به همسری کس دیگری در نخواهم آمد. وی تا یک سال

۱- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۲۹۴؛ سوگ نامه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم، ص ۵۲۹؛ نقثه المصدور، ص ۳۱؛ ابصار العین، ص ۶۴.

۲- قمقام زخار، ص ۶۵۴؛ نفس المهموم، ص ۷۲۴؛ قصه کربلا، ص ۵۴۶.

چنان گریست که سرانجام از شدت محنت و اندوه، جان سپُرد. رباب، در رثای امام حسین علیه السلام چنین سروده است: بی تردید، کسی که نور درخشنده ای بود و به همگان نور می پاشید، در کربلا کشته شد، ولی او را به خاک نسپردند. ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ! خدا تو را پاداش نیک دهد و شما را از زیان کاری همیشه دور داشته است. تو همانند کوه بلندی بودی که به تو پناه می بردم. تو به مهربانی و دین پروری همراه ما بودی. چه کسی به یتیمان و بینوایان کمک کند و بیچارگان به کدام سو پناه برند؟ به خدا سوگند! هرگز همسر دیگری را نپذیرم تا در میان ریگ ها و خاک ها پنهان گردم».(۱)

«رباب در سوگ امام حسین علیه السلام چندان گریسته بود که آب چشمش خشک شد. برخی کنیزان به وی گفتند: خوراک سویق، آب دیدگان را جاری می سازد. وی دستور داد برایش سویق تهیه کنند تا در عزای حسین علیه السلام بیش تر گریه کند».(۲)

۶ _ عزاداری دختر امام حسین علیه السلام و عقیل

۶ _ عزاداری دختر امام حسین علیه السلام و عقیل

سکینه، دختر امام حسین علیه السلام می گفت: «ای جد بزرگوار! از آن چه بر ما گذشت، به تو شکایت می کنم. به خدا سوگند! سنگ دل تر از یزید ندیدم و کافرتر و مشرک تر از او سراغ ندارم. فردی بدکارتر و خشن تر از وی وجود ندارد. هنگامی که دندان های پیشین پدرم را با چوب می زد، می گفت: ای حسین علیه السلام ! چوب زدن مرا چگونه دیدی؟»(۳)

«دختر عقیل بن ابی طالب نیز پس از شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه السلام به همراه گروهی از بانوان بنی هاشم از مدینه بیرون آمد و به سوی مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شتافت. وی رو به انصار و مهاجر فریاد می زد و این اشعار را زمزمه می کرد:

۱- قمقام زخار، ص ۶۵۴؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۸۹؛ الکامل، ج ۴، ص ۸۸ .

۲- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۳۵؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۸۸.

۳- ریاض الاحزان، ص ۱۶۳؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۸۸.

ای چشم من! با اشک و آه گریه کن. اگر می خواهی ناله کنی، بر خاندان رسول صلی الله علیه و آله وسلم ناله کن؛ شش نفر که از خاندان علی علیه السلام و فرزندان وی بودند و پنج نفری که از عقیل بن ابی طالب همگی شهید شدند».(۱)

۷ _ عزاداری امام سجاد علیه السلام

۷ _ عزاداری امام سجاد علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرموده است: «علی بن الحسین علیه السلام چهل سال در اندوه پدرش گریست. وی روزها روزه داشت و شب ها را با بیداری سپری می کرد. او همواره خدا را عبادت می کرد. گاهی که خادم، غذایش را آماده می کرد و نزد آن حضرت می آورد، وی در حالی که به شدّت می گریست، به او می فرمود: چگونه آب بنوشم، در حالی که پدرم را با لب تشنه شهید کردند».

خدمت گذار امام سجاد علیه السلام نقل می کند: «روزی به دنبال آن حضرت به صحرا رفتم. دیدم امام روی تخته سنگی مشغول عبادت شد. آن گاه سر به سجده گذاشت و فرمود: خدایی جز خدای یگانه نیست. او حقِّ حق است. خدایی جز خدای یگانه نیست و او پرستش شونده و آزاد کننده است. خدایی جز خدای یکتا نیست و به او باور راستین دارم. وقتی این ذکر را شمردم، دیدم وی در حالی که می گریست، آن ذکر را هزار بار در سجده تکرار می کرد. پس از آن که سر از سجده برداشت، صورت و محاسن وی از اشک تر شده بود. به ایشان عرض کردم: پیشوای من! آیا وقت آن نرسیده است که کم تر گریه کنید؟! فرمود: وای بر تو! یعقوب، دوازده پسر داشت که یکی شان از پیش چشم وی پنهان شده بود. با این حال، او آن قدر گریست که مویش سپید، قدش خمیده و چشمش نابینا شد. اکنون که من برادران، پدر، عموها و دیگر عزیزانم را دیدم

۱- العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۵۹؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۸.

که روی زمین افتاده بودند و سر به تن نداشتند، نباید گریه کنم؟(۱) هر گاه به یاد فرزندان فاطمه علیهاالسلام در روز عاشورا می افتم یا عمه ها و خواهرانم را می بینم، غم های من تازه تر می شود و اشکم سرازیر می گردد».(۲)

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۹؛ لهوف، ص ۲۳۲؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۸۹.

۲- حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۴۲۷؛ مقتل الحسین مقرم، ص ۴۸۹.

کتاب نامه

الف _ منابع عربی

۱ _ ابراهیم قندوزی؛ ینابیع الموده، قم، رضی، چاپ اول، ۱۴۱۳.

۲ _ ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، بیروت، احیاء التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۰.

۳ _ ابن اثیر؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، بیروت، تراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸.

۴ _ ابن الاثیر عزالدین؛ اسدالغابه، ج ۱ و ۲، بیروت، داراحیاء، ۱۹۷۰.

۵ _ ابن الجوزی مرسبط؛ تذکره الخواص، بیروت، اهل البیت، ۱۴۰۱.

۶ _ ابن المغازلی؛ مناقب علی بن ابی طالب، تهران، اسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۳.

۷ _ ابن سعد منیع هاشمی؛ الطبقات الکبرای، ج ۵ و ۶، بیروت، علمیه، چاپ اول، ۱۴۱۰.

۸ _ ابن شهر آشوب؛ مناقب، ج ۴، قم، علاّمه، بی تا.

۹ _ ابن عبد ربه؛ العقد الفرید، ج ۴، بیروت، تراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۹.

۱۰ _ ابن عساکر؛ ترجمه الامام زین العابدین، تهران، بی نا، چاپ اول، ۱۴۱۳.

۱۱ _ ابن عساکر، عبداللّه بن الحسین؛ التاریح الکبیر، ج ۴، شام، روضه، ۱۳۳۲.

۱۲ _ ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج ۸، بیروت، تراث العربی، ۱۴۱۳.

۱۳ _ ابن نما؛ مثیر الاحزان، تهران، دارالخلافه، چاپ اول، ۱۳۱۸.

۱۴ _ ابی بکر هشیمی، نورالدین؛ مجمع الزوائد، بیروت، ج ۹، دارالعلمیه، ۱۳۰۸.

۱۵ _ ابی حمزه، علی طوسی؛ الثاقب فی المناقب، قم، انصاریان، چاپ دوم، ۱۴۱۲.

۱۶ _ ابی عیسی، محمد بن عیسی؛ سنن ترمذی، ج ۵، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴.

۱۷ _ ابی مخنف؛ مقتل الحسین، قم، الوفاء، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.

۱۸ ـ اربلی، علی بن عیسی؛ کشف الغمه، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۱.

۱۹ ـ اصفهانی؛ المقاتل الطالبیین، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.

۲۰ ـ اعثم کوفی، محمد بن احمد؛ الفتوح، ج ۳، (۶ ـ ۵)، بیروت، علمیه، چاپ اول، ۱۴۰۶.

۲۱ ـ البراقی، سیدحسین؛ تاریخ الکوفه، بیروت، دارالاضواء، چاپ چهارم، ۱۴۰۷.

۲۲ ـ الجنابی، کاظم؛ تخطیط مدینه الکوفه، بغداد، دارالجمهوریت، ۱۳۸۶.

۲۳ _ بحرانی رشید هاشم؛ مدینه المعاجز، ج ۴، قم، اسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۴.

۲۴ _ بحرانی، شیخ یوسف؛ الصدائق الناظره، تهران، اسلامیه، بی تا.

۲۵ _ برقی، محمدبن خالد؛ المحاسن، ج ۲، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳.

۲۶ _ بغدادی، عبدالمؤمن؛ مراصد الإطلاع، ج ۱ و ۲ و ۳، بیروت، دارالمعرفه.

۲۷ _ بلاذری؛ انساب الأشراف، ج ۳ و ۵، بیروت، دارالتعارف، چاپ اول، ۱۳۹۷.

۲۸ _ بهایی، شیخ العاملی؛ توضیح المقاصد، بی جا، بی نا، ۱۳۱۹.

۲۹ _ بهبهانی، محمدباقر؛ الدمعه الساکبه، ج ۵، بیروت، منامه بحرین، چاپ اول، ۱۴۰۹.

۳۰ _ بیرونی، ابی ریحان؛ الآثار الباقیه، بی جا، بی نا، بی تا.

۳۱ _ تبریزی، گرمرودی؛ ذریعه النجاه، تهران، بی نا، ۱۳۱۷.

۳۲ _ تستری، محمدتقی؛ قاموس الرجال، ج ۲، قم، اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰.

۳۳ _ حائری، محمد مولوی؛ تسیمه المجالس، ج ۲، قم، معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۸.

۳۴ _ حائری، محمدمهدی؛ معالی السبطین، ج ۲، بیروت، نعمان، ۱۴۱۲.

۳۵ _ حر عاملی، محمد بن حسن؛ اثبات الهداه، ج ۲، تهران، اسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۶.

۳۶ _ ____________________________؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، بیروت، احیاء التراث، بیروت، بی تا.

۳۷ _ حسن، ابراهیم حسن؛ تاریخ الإسلام، ج ۱، قاهره، نهضت معریه، چاپ هفتم، ۱۹۶۴.

۳۸ _ حموی، یاقوت بن عبداللّه؛ معجم البلدان، ج ۱، ۲، ۳، ۴ و ۵، بیروت، دارالعامر، ۱۳۹۹.

۳۹ _ خصباک رشاکر؛ العراق اشمالی، بغداد، ثفیق، چاپ اول، ۱۹۷۳.

۴۰ _ خوارزمی، أبی الموئد؛ مقتل الحسین، قم، بصیرتی، چاپ پنجم، ۱۳۹۴.

۴۱ _ ________________؛ مقتل الحسین، قم، مفید، بی تا، چاپ دوم.

۴۲ ــ دربندی فاضل؛ اسرارالشهاده، تهران، دارالخلافه، ۱۳۱۹.

۴۳ ــ ــــــــــــــــــــــــ؛ اسرارالشهاده، ج ۳، بیروت، مصطفی، چاپ اول، ۱۴۱۵.

۴۴ ــ ذهبی، احمد بن عثمان؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، بیروت، دارالکتاب العربی، چاپ اول، ۱۴۱۰.

۴۵ ــ رضی قزوینی؛ تظلم الزهراء، قم، شریف رضی، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۴۶ ــ رؤوف، عماد عبدالسلام؛ الموصل فی عهد العثمانی، نجف، آداب، ۱۳۹۵.

۴۷ ـ زرندی، حسن بن محمد؛ نظم الدرر اسمطین، تهران، مکتبه نینوی، بی تا.

۴۸ ـ سماق، محمد توفیق؛ الموسوعه الدّولیه، دمشق، آداب و علوم، ۱۹۹۸.

۴۹ ـ سماوی، محمدطاهر؛ أبصار العین، بی جا، دراسات اسلامی، ۱۴۱۹.

۵۰ ـ سید بن طاووس؛ الاقبال اعمال، ج ۳، قم، دفتر تبلیغات، چاپ دوم، ۱۳۷۷.

۵۱ ـ شیخ صدوق؛ الأمالی، مجلس ۳۱، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۷.

۵۲ ـ ________________؛ علل الشرایع، ج ۲، مؤمن، قم، ذهنی، ۱۳۸۰.

۵۳ ـ ________________؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، قم، جامعه مدرسین، بی تا.

۵۴ ـ شیخ قمی، محمد بن یعقوب؛ کامل الزیارات، تهران، پیام حق، ۱۳۷۷، چاپ اول.

۵۵ ـ طاووس، علی بن موسی؛ مصباح الزائر، قم، آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۷.

۵۶ ـ طباطبایی، ابن سعد؛ ترجمه الإمام الحسین، قم، آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۵.

۵۷ ـ طبرانی، سلیمان بن احمد؛ المعجم الکبیر، ج ۳، بیروت، دار الاحیاء، ۱۴۰۵.

۵۸ ـ طبرسی، ابن علی؛ اعلام الوری، تهران، اسلامیه، چاپ سوم، بی تا.

۵۹ ـ طبرسی، ابی طالب؛ الإحتجاج؛ ج ۲، بیروت، اعلمی، چاپ سوم، ۱۴۲۱.

۶۰ ـ طبری، احمد بن عبداللّه؛ ذخائر العقبی، قاهره، مکتبه قدسی، ۱۳۵۶.

۶۱ ـ طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۷.

۶۲ ـ طبوبی، محمدباقر؛ الوقایع و الحوادث، قم، خرد، بی تا.

۶۳ ـ طریحی، فخرالدین، المنتخب الطریحی، قم، رضی، چاپ اول، ۱۳۷۱.

۶۴ ـ طوسی، حسن؛ الأمالی، قم، بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۴.

۶۵ ـ ____________؛ التهذیب، ج ۶، تهران، بی تا.

۶۶ ـ ـــــــــــــــــــ؛ مصباح المتهجد، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۱.

۶۷ ـ عاملی، سیدمحسن؛ لواعج الأشجان، نجف، علمیه، ۱۳۷۰.

۶۸ ـ ـــــــــــــــــــــــــــــــ؛ اعیان الشیعه، ج ۳، بیروت، دارالتعارف، بی تا.

۶۹ ـ عاملی، عبدالحسین؛ المفید، بیروت، هلال، چاپ سوم، ۱۹۸۴.

۷۰ ـ عبدالبرّ؛ ألإستیعاب؛ ج ۱ و ۴، بیروت، دارالجلیل، چاپ اول، ۱۴۱۲.

۷۱ ـ عسقلانی، ابن حجر؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، حیدرآباد، هرندر، چاپ اول، ۱۳۲۵.

۷۲ ـ علّامه امینی؛ الغدیر، ج ۱، تهران، اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۶.

۷۳ ــ غامدی، لوط بن یحیی؛ مقتل الحسین، غفاری، قم، چاپ دوم، ۱۳۶۴.

۷۴ ــ قرشی، باقر شریف؛ حیاه الإمام الحسین، ج ۳، قم، ایروانی، چاپ چهارم، ۱۴۱۳.

۷۵ ــ قرمانی؛ اخبار الدول، بیروت، عالم الکتب، بی تا.

۷۶ ــ قزوینی، فضل علی؛ الامام الحسین و اصحابه، قم، باقری، چاپ اول، ۱۴۱۵.

۷۷ ــ قزوینی، محمدحسن؛ ریاض الأحزان، بی جا، بی نا، بی تا.

۷۸ ــ قمی، شیخ عباس؛ سفینه البحار، ج ۲ و ۶، تهران، اسوه، چاپ دوم، ۱۴۱۶.

۷۹ ــ قمی، عباس بن رضا؛ نفثه المصدور، تهران، دارالسلطنه، ۱۳۴۴.

۸۰ ــ کاشفی، حسین؛ روضه الشهدا، قم، نوید اسلام، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۸۱ ــ کرباسی، محمد؛ دائره المعارف، ج ۱، لندن، چاپ اول ۱۴۱۴.

۸۲ ــ کفعمی، محمد بن صالح؛ مصباح، تهران، مطبعه فخریه، ۱۳۲۱.

۸۳ ــ کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی، ج ۱، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۷.

۸۴ ــ ________________________؛ فروع کافی، ج ۴، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۷.

۸۵ ــ کوفی، لوط بن یحیی؛ وقعه الطف؛ قم، یوسفی و اسلامی، ۱۳۶۷.

۸۶ ــ گروهی از نویسندگان؛ شهاده المعصوم، قم، باقر القلوم، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۸۷ ــ گلپایگانی، صافی؛ منتخب الأثر، تهران، صدر، بی نا، چاپ چهارم.

۸۸ ــ لوط بن یحیی بن سعد بن مخنف؛ مقتل الحسین، قم، علمیه، چاپ دوم، ۱۳۶۴.

۸۹ ــ مامقانی، عبداللّه؛ تنقیح المقال، ج ۱، ۲ و ۳، نجف، مرتضویه، ۱۳۵۲.

۹۰ ــ مجلسی، محمدباقر؛ بحارالأنوار، ۱۰، ۴۵، ۶۷، تهران، اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۴.

۹۱ ــ مسعودی، ابی الحسن؛ اثبات الوصیه، قم، بصیرتی، بی تا.

۹۲ ـ ــــــــــــــــــــــــــــــــــ؛ مروج الذهب، ج ۳، بیروت، اندلس، بی تا.

۹۳ ـ مفید، محمد بن نعمان؛ الارشاد، قم، بصیرتی، بی تا.

۹۴ ـ ــــــــــــــــــــــــــــــــــ؛ مسارالشیعه، بی جا، بی نا، بی تا.

۹۵ ـ ــــــــــــــــــــــــــــــــــ؛ الأمالی، مشهد، پژوهش های اسلامی، ۱۳۶۴.

۹۶ ـ مقرم، عبدالرزاق؛ مقتل الحسین، قم، بصیرتی، چاپ پنجم، ۱۳۹۴.

۹۷ ـ ملاّ عبداللّه؛ مقتل العوالم؛ تبریز، ادله الطباعه، ۱۲۹۵.

۹۸ ـ موسوی، محمدجعفر؛ ریاض المصائب، تهران، بی نا، ۱۲۹۵.

۹۹ _ مهران، محمد سبیلوجی؛ حسین بن علی، بروت، دارالنهضه العربیه، ۱۹۹۰.

۱۰۰ _ نوری میرزا حسین؛ لؤلؤ و مرجان، تهران، اسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۱۰۱ _ نیشابوری ابی عبداللّه الحاکم؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، بیروت، دارالکتاب العربی، بی تا.

۱۰۲ _ هثیمی مکی احمد بن حجر؛ الصواعق المحرقه، بیروت، علمیه، چاپ سوم، ۱۴۱۴.

۱۰۳ _ هندی حِسام الدین؛ کنز العمال، ج ۷، بیروت، رسالت، ۱۴۰۱.

۱۰۴ _ یعقوبی، ابن واضح؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، بیروت، اعلمی، چاپ اول، ۱۴۱۳.

ب _ منابع پارسی

۱ _ اشتهاردی محمد محمدی؛ سوگ نامه آل محمد، قم، ناصر، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۹.

۲ _ الهامی، داود؛ امامان اهلبیت، قم، مکتب اسلام، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۳ _ بهایی، حسن بن علی طبرسی؛ کامل بهایی، تهران، مرتضوی، بی تا.

۴ _ خراسانی، محمدباقر؛ الکبریت الاحمر، بی جا، حقیقت، ۱۳۴۳.

۵ _ خواند میر، همام الدین؛ تاریخ حبیب السیر، تهران، خیام، ۱۳۳۲.

۶ _ دینوری ابن داود؛ اخبار الطوال، تهران، دامغانی، نی، چاپ چهارم، ۱۳۷۱.

۷ _ سپهر؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، [زینب] تهران، اسلامیه، بی تا.

۸ _ ______________________________، ج ۳، [امام حسین] تهران، اسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۸.

۹ _ سعیدی و ابراهیم؛ سوریه، تهران، وزارت خارجه، چاپ اول، ۱۳۷۴.

۱۰ _ سمیرمی احمد نادر؛ لبنان، تهران، وزارت خارجه، چاپ اول، ۱۳۷۶.

۱۱ _ سید بن طاووس؛ لهوف، بخشایشی، قم، نوید اسلام، چاپ دوم، ۱۳۷۸.

۱۲ _ طباطبایی، محمدعلی؛ تحقیق درباره اولین اربعین سیدالشهدا، قم، بنیاد شهید، چاپ سوم، ۱۳۶۸.

۱۳ ــ فرشید رکورت؛ امام حسین و ایران، تهران، منصوری، جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۵۵.

۱۴ ــ قمی، شیخ عباس؛ در کربلا چه گذشت، قم، جمکران، چاپ اول، ۱۳۷۰.

۱۵ ــ ــــــــــــــــــــــــ؛ منتهی الآمال، هجرت و مؤمنین، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۱۶ ــ کرمانشاهی، عبدالرحیم؛ سرالاسرار، بی نا، تهران، ۱۳۲۰.

۱۷ ــ گرومی؛ اطلس جهان در عصر فضا، تهران، سحاب، چاپ سوم، ۱۳۵۰.

۱۸ ــ محلاتی، ذبیح اللّه؛ ریاحین الشریعه، ج ۳، تهران، اسلامیه، بی تا.

۱۹ ــ منفرد، علی نظری؛ قصه کربلا، قم، سرور، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۲۰ ــ میرزا فرهاد؛ قمقام زخار، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۷.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹